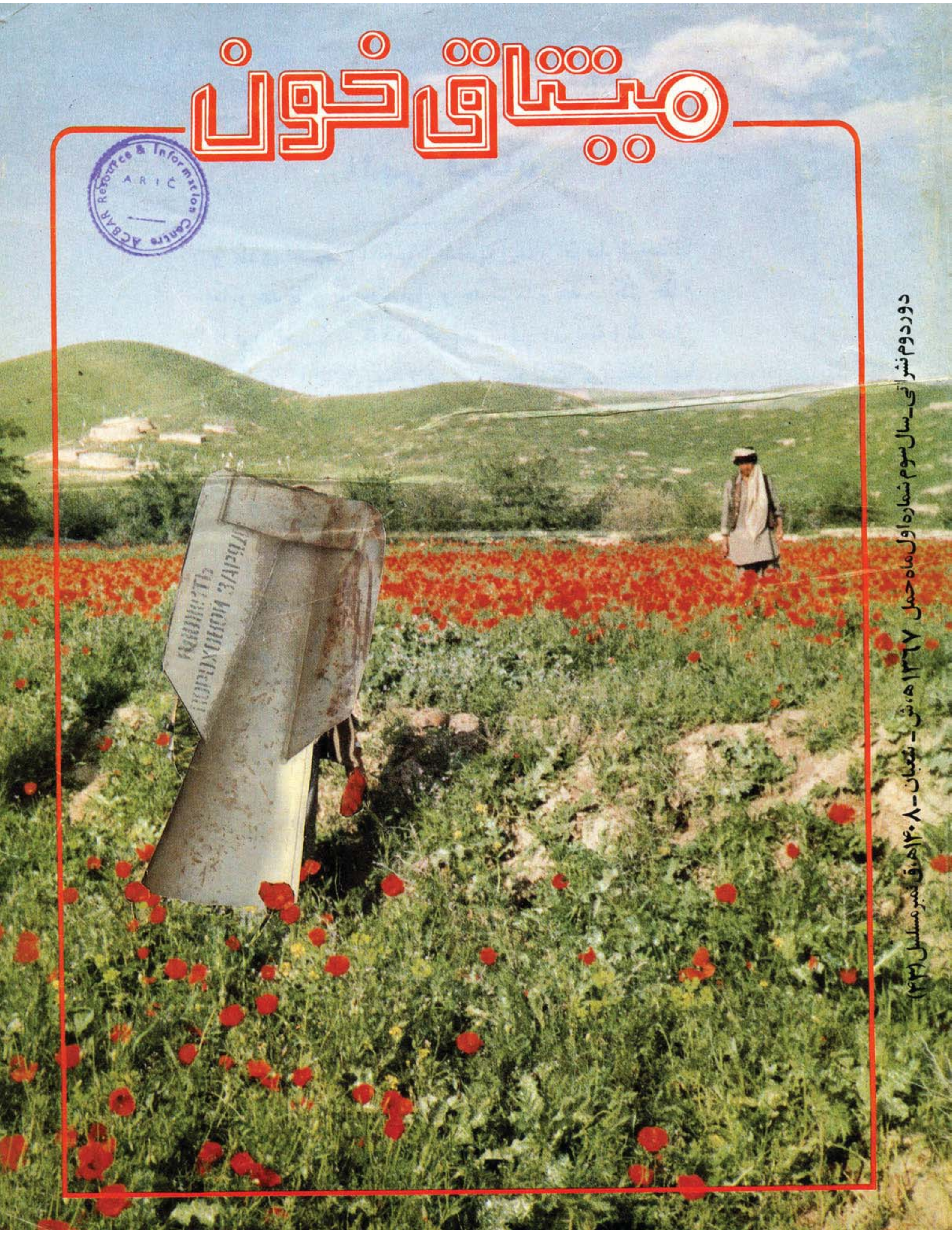
میثاق خون



دور دوم نشراتی - سال سوم شماره اول ماه حمل ۱۳۶۷ هـ ش - شعبان ۱۴۰۸ هـ ق نمبر مسلسل (۲۳)

الهی فرمان

بسم الله الرحمن الرحيم

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا
مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا ۖ
قَالُوا نَعَمْ ۚ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا
عِوَجًا ، وَهُم بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ . سورة الاعراف

او غږ به وکړی صاحبان د جنت (د خپه کولو لپاره) صاحبانو داورته داسې چه په تحقيق موندلې کړې مونږ هغه (ثواب) چه وعده کړې وه رب له مونږ سره زمونږ په حقه (رښتيا) سره نو آيا و موند تاسې (هم) هغه « عذاب » چه وعده کړې وه رب ستاسې په حقه (رښتيا) سره ، « نو » و به وائي دوزخيان چه هو ! (هغه مو همغسې بيا موندلې !) نو غږ به وکړی يو غږ کوونکی (اسرافيل) په منځ د دغو (جنتيانو او دوزخيانو) کې داسې چه وی دی لعنت د الله په ظالمانو باندی

هغه ظالمان چه آړوی دوی (خلق) له لارې د الله او لټوی دوی په دغې « لارې » کې کوږ والی « عيب » او همدی په « راتلونکی » آخرت (قيامت) باندی کافران « منکران »

آدرس مکاتباتی :

مديريت مجله "ميثاق خون"

کميته فرهنگی جمعيت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۳٤۵ - پشاور - پاکستان

P.O. BOX. 345

PESHAWAR - (PAKISTAN)

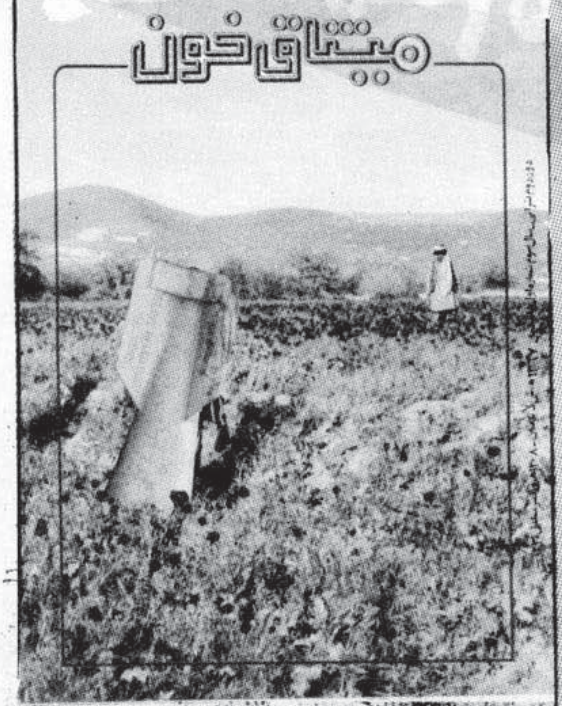
مهتمم: ث ثامر

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دوره دوم نشراتی ـ سال سوم شماره اول ماه حمل ۱۳۶۷ هـ.ش ـ شعبان ـ ۱۴۰۸ هـ.ق نمبر مسلسل (۴۳)





مطالب این شماره

محمد نسیم فقیری

حل سیاسی
بیم ها و امیدها

حل سیاسی بمثابهٔ آخرین سنگر استعمار؟

شناخت کامل استعمار و آگاهی از پلان ها، مکرها، نیرنگ ها، شکل ها و چهره های مختلف و گوناگون آن به فهم و دانش سیاسی و درک عمیق، حقایق و واقعیت های تاریخی ضرورت دارد.
زیرا استعمار با داشتن وسایل و امکانات وسیع همواره با پلان و برنامه عمل می کند و درین زمینه از فهم، استعداد و انرژی متخصصین و کارشناسان مختلف در عرصه های تاریخ، جامعه شناسی، امور نظامی و سیاسی و ... استفاده می نماید.
روبهمرفته استعمار از تجارب کافی برخوردار بوده، حرکات اقدامات و ابتکارات آن تصادفی و عجولانه نمی باشد بلکه برعکس پس نظر و پیش منظر قضایا را بادقت بررسی و مطالعه می نماید و برای پیشبرد اهداف و مرام های شوم و شیطانی به هر وسیله ممکن دست زده و هرنوع حیله و تزویر را بکار می بندد. استعمار در جوامع و کشورهای مختلف با اشکال و طرزهای متفاوت نفوذ می نماید:
با تحایف کمک های اقتصادی و قرضه ها (احیانا "بلاعوض") وارد می گردد، بورس های تحصیلی میدهد، موسسات و پروژه های مختلف را اساس میگذارد، در بخش های گوناگون سرمایه گذاری می کند، مستشار و متخصص می فرستد، خانه های دوستی و علم و فرهنگ !! میسازد، جشن ها، فستیوال ها و سمپوزیم ها دایر می کند، هئیات ها به سویه های مختلف می فرستد و می پذیرد و روابط خود را در همه ابعاد سیاسی اقتصادی، اجتماعی، نظامی، کلتوری و ... گسترش میدهد و .. بدین ترتیب در شاهرگ های اقتصاد، اردو، فرهنگ و سیاست کشورها زهر کشندهٔ نفوذ استعماری به جریان می افتد و بدین صورت کشورهای دنیا بصورت آگاهانه و یا ناخودآگاه شکار استعمار و به دام آن گرفتار می گردند.

اما هرگاه دربرابر اقدامات وپلان های استعمار موانع ایجاد گردد وعلیه آن قیام ومقاومت صورت گیرد وهمه نیرنگ ها وحیله های استعمار کارگر نیفتاده وبه شکست بیانجامد، پس استعمار هرگز حاضر به پذیرش وقبول شکست نمی باشد وآنرا مخالف غرور (شکست ناپذیری !) خویش میداند ودرینجاست که استعمار طبق سنت همیشگی اززورونیروی نظامی کار می گیرد ودیگر اصطلاحات احترام به حق حاکمیت ملی وتمامیت ارضی، عدم مداخله دوستی، حسن همجواری، همزیستی مسالمت آمیز، رعایت حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، و ٥٥٥٥٥ که همه وهمه درشرایط بخصوص وفقط برای فریب واغفال مردم دنیا بکار گرفته میشودودررادیو ومطبوعات استعمار تکرار میگردد به یکبارگی فراموش میشود وبا تحت همین شعارها واصطلاحات جنایات وحشتناک وفجایع خونبار صورت می گیرد، شهرها ویران وهزاران نفربه خاک وخون کشانیده میشوند ٥٥٥٥٥٥ رویهمرفته هرگاه جنایات جنگی، تبهکاری های نظامی وجنون آدمکشی وویرانگری نیز که ازشکست استعمار جلوگیری وپیروزی آنرا تضمین نماید وبالاخره شکست استعمار حتمی وصد درصد گردید، درینجاست که استعمار باز هم حاضر به پذیرش شکست واعتراف به آن نمی باشد وبه زانودرنمی آید بلکه باز هم ازراه های متبادل استفاده نموده وبه حیله ها ونیرنگ های تازه دست میزند، چهره عوض می کند وبجای گرگی و درندگی، روباهی وحیله گری را پیشهٔ خود میسازد، آخرالامر به حل سیاسی قضایا پناه می برد، چهره صلح وآشتی بخود می گیرد، ازاوربند ومصالحهٔ ملی صحبت می کند بیزاری ونفرت خویش را ازجنگ وبرادرکشی !! اعلام داشته میز مذاکره وکنفرانس های صلح را راه حل معقول ومنطقی دانسته وبدین گونه صلح طلبی دروغین خودرا با حیله های رنگین به نمایش میگذارد ....:

این موضع گیری رذیلانه وبیشرمانهٔ استعمار نیز تصادفی وعجولانه نبوده بلکه درطول دوران جنگ وآتش افروزی وتبهکاری دربخش سیاسی وتبلیغات شعار حل سیاسی را نیز زمزمه می کند زیرا استعمار درمورد آینده وخطرات احتمالی، پیش بین ودوراندیش می باشد وعواقب احتمالی اقدامات وپلان های خویش را ازنظردورنمی دارد با این همه شعار حل سیاسی هرگز برای استعمار یک شعار اصلی و حقیقی نبوده وهیچگاه برای تحقق آن کار وتلاش نمی نماید بلکه با این شعار مخالفین را درسطح ملی وبین المللی اغفال نموده وذهنیت عامه را فریب میدهد ودرکنار آن به تداوم تجاوز وزورگوئی میپردازد وازحل سیاسی فقط به عنوان یک راه متبادل برای روزمبادا استفاده می کند یعنی هرگاه باز هم ازطریق تشدید عملیات جنگی وتبهکاریها وبکارگیری هرنوع وسایل وامکانات نظامی نتواند دشمن را به زانودرآورد ازراه حل سیاسی به عنوان آخرین سنگر کار می گیرد ودرین زمینه نیز تلاش های وسیع وهمه جانبه به خرچ میدهد تا درجریان مذاکرات حداکثر امتیازات را بدست آورده واسناد موافقت نامه ها را حسب دلخواه تهیه ویا تعدیل نماید.

حتی اگر آزادی یک کشورویا سنقرار رژیم حدید را نیز به رسمیت بشناسد، چنین وانمود می کند که گویا این آزادی را استعمار بخاطر لطف وکرم واحسان !! خویش که خصوصیت همیشگی آن است طورتحفه عنایت فرموده است آنهم مشروط براینکه ملت به آزادی رسیده درروابط مناسبات واجراات خویش کاملا" مراقبت ومحتاط باشد که کوچکترین تعرضی ویا اعتراضی علیه استعمار در آینده صورت نگیرد وهرگز به فکر مخاصمت نبوده واضافه برآن ضمانت بدهد که به منافع استعمار صدمه نمیرساند !!و ٥٥٥*٥٥٥٥٥٥٥٥٥٥

ملاحظه میشود که درینجا نیز استعمار می خواهد شکست حتمی وقطعی خویش را درصحنهٔ جنگ ازطریق حل سیاسی ودرصحنهٔ مذاکرات جبران نماید

وبرآن پرده اندازدوبدین ترتیب با وجودشکست مفتضحانه با چهره بظاهرفاتح ازورطه مرگ ومهلکه رهائی یابد ه

استفاده حیله‌گرانه روس ازشعار حل سیاسی :

تمایل وعلاقمندی استعمار روس به‌راه حل سیاسی وحل وفصل قضایا ازطریق مسالمت آمیز ومذاکرات نیزبه همین معناست استعمارروس که دربیش ازشصت سال باطرح وبکارگیری شیوه های مختلف ونفوذ درابعاد سیاسی ، نظامی ، اقتصادی وفرهنگی زندگی مردم ما درپی اشغال افغانستان وفروبردن آن بکام خودبودبالاخره باطرح وهدایت کودتاهای خاینانه ۲۶ سرطان ۵۲ و ۷ ثور ۵۷ رویاهای توسعه‌جویانه‌وسیطره طلبانه خویش رادرحال تحقق می دیدامّا همینکه جهادوقیام مسلحانه مردم غیورباشهامت ما موجودیت وبقای رژیم کودتائی مزدور را باخطرمرگ ونابودی حتمی تهدید نمود، استعمارروس با تهاجم‌عریان ووسیع نظامی ولشکرکشی بیشرمانه ، چنگ ودندان بیرحم وخونین خودرا به‌ملت مجاهدوقهرمان ما نشان دادو به خیال خام استعماری می پنداشت که درزمان کوتاه قیام‌ومقاومت اسلامی وسرتاسری ما رادرهم خواهدشکست وچاکران فرومایه ورسوای خویش راازخطرمرگ و نابودی ابدی خواهدرهانید !!

ولی‌بفضل و مرحمت خداوندی که نصرت بی پایانش همیشه شامل حال مجاهدین وسنگرهای مستحکم واستوارجهاداست ، دشمن سراپا مسلح ومجهزبامدرن ترین سلاح های عصری ، تجارب‌جنگی وتاکتیک های حربی درمیدان جنگ به شکست مواجه گردید واهداف پلیدآن درصحنه نبرد برآورده نشدتا اینکه آخرالامر به سنگرحل سیاسی پناه آوردتا شایدآن اهداف ناپاک راازین راه بدست آورده

قابل توجه است که استعمار روس همزمان با تشدید حملات وحشیانه وجنایات هولناک جنگی دربخش سیاسی وتبلیغاتی نیز تلاش های جدی وگسترده‌به خرج داده وازهمان آغازتجاوزمسلحانه شعارهای آشتی جویانه‌رابه دهن چاکران گوش بفرمان خودگذاشته وبااقدامات حیله‌گرانه‌چون اعلام آزادی محبوسین ، تغییررنگ وشکل بیرق ، عفوعمومی وتقاضای بازگشت مهاجرین ، بکاربردن بعضی ازاصطلاحات اسلامی وغیره سعی نمودتا چهره جدید بخودبگیرد وارتباط ویکسانیت حقیقی مرحله نخست ومرحله نوین فاجعه ثوررادراذهان عامه قطع نمایدوچنین وانمودسازدکه گویاچاکران جدیدمردمان دیگر!! ودارای خصوصیات دیگر!! می باشند ۰۰۰۰۰

همچنان روس‌ها وچاکرانشان به طرح تشکیلات تازه سیاسی وکارزارجدید تبلیغاتی دست زدند وبدین منظورجبهه متحددموکراتیک وملی وبعدها جبهه‌ملی پدروطن وبعدا " جبهه ملی ودرکنارآن ریاست وبعدا " وزارت شئون اسلامی ، شورای علماء وروحانیون ، جرگه اقوام وقبایل، و۰۰۰۰ که همه تشکیلات بی معنی ورسوای بیش نیست ، یکی پی دیگرساخته شدندوهمزمان باآن آرزومندی به حل سیاسی قضیه نیز تبلیغ گردیدوبدین ترتیب داستان دنباله دارمذاکرات ژنیوآغاز یافت ه

اهداف ونیرنگ های استعمار روس درمذاکرات ژنیو :

باآنکه چنین وانمودشده‌است‌که مذاکرات ژنیوبه‌ابتکار سرمنشی ملل متحدبراه انداخته شده‌ولی حقیقت امراینست‌که استعمارگران سیطره طلب روسی براساس دوراندیشی استعمار ، شعارحل سیاسی رادر طول دوران تجاوز بمثابه یک نیرنگ متبادل بکار برده‌اند ، بدین معنی که استعمارگران روسی اندیشیده‌اند هرگاه وحشت‌وجنون جنگی وکشتار وتباهی به کدام نتیجه‌مثبت منجرنگرددوجهادومقاومت مسلحانه مردم افغانستان از طریق زوروتوپ وطیاره‌سرکوب نگردد، بناءً ازراه تزویر پیش‌آمده وباشعارحل وفصل

قضیه ازطریق مذاکرات ، به اهداف شوم وشیطانی دست یابند بنابرین دیده میشود که مذاکرات ژنیو ازآغاز تاکنون حسب دلخواه روس به پیش میرود وبه اسناد آن نیز طبق نظر روس تغییر داده شده است ، خلاصه اینکه جهانخواران کرملین حد اکثر تلاش میورزند تا ازپیروزی جهاد وتشکیل حکومت مجاهدین جلوگیری گردد ودرکنار آن به هروسیلهٔ ممکن چاکران روس ازخطر نابودی رهائی یابند ویا حداقل برای بقای حیات سیاسی کمونیست ها درآینده ضمانت های گرفته شود !!

گرچه درمحافل بین المللی وحتی دربعضی ازحلقهٔ هلی مهاجرین وحیرت آورتر اینکه حتی درمطبوعات برخی ازتنظیم های جهادی نیز نشانه های خوش بینی درمورد این مذاکرات دیده شده ولی اکثریت قاطع مجاهدین این مذاکرات را بصورت آگاهانه وبا داشتن دلایل کافی ازاساس ردنموده اندکه اینک بصورت کوتاه به آن اشاره می نمائیم:

۱- همانطوریکه بارها وبه تکرار توسط رهبران ومسوولین تنظیم های جهادی گفته شده ودرمطبوعات جهادی نیز به پیمانهٔ وسیع بیان گردیده است ، اساسی ترین دلیل ردمذاکرات ژنیو اینست که جهت های اصلی قضیه یعنی مجاهدین افغانی وتجاوز گران روسی درآن شرکت ندارند برین بناست که مذاکرات ژنیو با شکل وترکیب موجودهٔ آن هرگز توان حل قضیه را نداشته ومصوبات وتوافق نامه های احتمالی آن - نیز عملی نمی باشد .

تا جائیکه به قدرت استعماری روس ارتباط دارد ، نظریات وخواسته های آن توسط چاکران گوش بفرمان شان یعنی نمایندگان رژیم کابل بیان می گردد واصلا" رژیم کابل صلاحیت واختیار ابراز نظر را ندارد وهر آنچه را باداران روسی امر نماید ، بدون چون وچرا تعمیل ودرمذاکرات منعکس میسازند .

بدین ترتیب یک جهت اصلی قضیه یعنی روس دربین مذاکرات ظاهرا " بصورت غیرمستقیم ولی درحقیقت مستقیماً سهیم است ولی مجاهدین که جهت اصلی دیگر قضیه بوده وآمادگی خودرا برای مذاکرهٔ مستقیم با روس ابراز داشته اند نظر به دلایل زیادشکل موجودهٔ مذاکرات را ردنموده ونظریات وخواسته های شان ازین طریق منعکس نمی گردد . استعمار روس با طرح پلان دقیق نمی خواهد که جهت های اصلی قضیه (روس و - مجاهدین)برای حل قضیه مذاکره نمایند بلکه برعکس با براه انداختن مذاکرات ژنیو درپی وارونه جلوه دادن قضیه می باشد روس ازطریق این مذاکرات اهداف ذیل را دنبال می نماید که به نوبهٔ خود دلایل ردمذاکرات ژنیو ازجانب مجاهدین می باشد .

۲- دادن حیثیت واعتبار قانونی به رژیم دست نشانده وپوشالی کابل .

۳- جلوگیری ازمعرفی مجاهدین بحیث یک جهت اصلی قضیه وایجاد موانع درجهت شناخت سیاسی جهاد

۴- پرده انداختن برتجاوز روس واینکه یک جهت اصلی قضیه می باشد .

۵- معرفی پاکستان بحیث یک جهت قضیه آنهم "تختهٔ خیز تجاوزات امپریالیستی "برعلیه جمهوری دموکراتیک افغانستان (بعدازلویهٔ جرگه فرمایشی ونمایشی کلمهٔ دموکراتیک حذف گردید)
واثبات این دروغ که پاکستان ورژیم کابل اطراف اصلی قضیه می باشند .

۶- خلق امیدواری کاذب برای حل سیاسی قضیه وواردنمودن ضربهٔ روحی برجهاد .

۷- نشان دادن علاقمندی دروغین روس برای حل وفصل قضایا ازطرق صلح آمیز ومذاکرات .

۸- تلاش برای کاستن ازمیزان حمایت بین المللی ازجهاد افغانستان .

۹ - معرفی مجاهدین بحیث نیروهای جنگ طلب ، انعطاف ناپذیر ومخالف صلح (زیرا مجاهدین شکل کنونی مذاکرات را ردمی کنند)

۱۰- بدست آوردن بهانه برای

ادامهٔ تجاوز به دلیل موقف مجاهدین دربرابر مذاکرات .

۱۱- طول دادن مذاکرات واستفاده از فرصت برای عمیق ساختن ریشه‌های تجاوز .

۱۲- اخذ ضمانت های بین المللی بخصوص از امریکا وبدین ترتیب ثابت ساختن امریکا بحیث یک تجاوزگر که از خاک پاکستان بحیث تختهٔ تجاوز برعلیه افغانستان استفاده می کند .

بنابرین تاکنون مذاکرات ژنیو واسناد تهیه شدهٔ آن که طبق دلخواه روس تهیه وتعدیل شده است کاملاً برمحور منافع روس ورژیم دست نشاندهٔ آن در کابل می چرخد واز نظر مجاهدین افغانستان بصورت قطع محکوم ومردود است ومجاهدین هیچگونه تعهدی درمورد اجرای موافقت نامه های احتمالی آن ندارند وبا موقف برحق واصولی خویش مانع بزرگ درجهت عملی گردیدن آن می باشند .

استعمار روس بصورت ظاهر آمادگی خویش را برای خروج از افغانستان اعلام داشته است وبا تبلیغات وسیع می خواهد منت واحسان قابل تحسین !! خودرا برذهنیت عامه درسطح بین المللی بار نماید بنابرین توقع دارد که جهانیان ازین تصمیم پاکارانه ستایش وسپاسگذاری نمایند وکشورهای مختلف برای تحقق آن مساعی بخرج دهند . بنابرین باسران



مجاهدین باآغاز تعلیمات رزمی منظم ضربات خردکنندهٔ بردشمن وارد می کنند-

یک عده ازکشورهای اسلامی درتماس میشود ومقامات عالی- رتبهٔ این کشورها به شمول پادشاه اردن ، وزیرخارجهٔ لیبیا و... را به پاکستان می فرستد تا دولت میزبان مهاجرین درکنار

فشارهای وهمیشگی روس بصورت علنی ودیپلوماتیک وخرابکاری ازداخل بازهم هرچه بیشتر تحت فشارقرار گیرد وبه امضای موافقت نامهٔ ذلت بار ونگین راضی وقانع گردد .

جای تعجب است که استعمار روس با تبلیغات پلان شده ودوام دارچنین وانمود میسازد که گویا سیاست روس درزمینهٔ حل سیاسی قضیهٔ افغانستان ازانعطاف پذیری بیشتر برخوردار است وبه سازش ونرمش لازم حاضر گردیده است ولی درواقع نه تنها زمینه های مناسب را برای حل قضیه تخریب نموده بلکه

با تعدیل اسناد مذاکرات (حسب دلخواه خود) وابا ورزیدن از پذیرش یکی ازمواد این اسناد یعنی دادن ضمانت ، سعی می نماید که حتی قول وقرارهای قبلی را نیز فراموش ودرهرمرحله امتیاز بیشتر بگیرد . روس می خواهد که فقط امریکا وپاکستان باید ضمانت بدهند که درآینده کمک های نظامی وسیاسی خویش را برای مجاهدین قطع می نمایند

ولی روس حق دارد که به رژیم پوشالی وغیرقانونی کابل به کمک های وسیع وهمه جانبهٔ نظامی (نهایی موجودیت اردوی سرخ) ادامه بدهد وهرگاه پاکستان به این ذلت تن داده تسلیم خواسته های استعماری ، نامعقول وغیر عملی روس گردد واسناد مذاکرات را با شکل موجودهٔ آن امضاء نماید پس روشن وهویدا است که

موضوع اصلی همچنان حل ناشده باقی می ماند یعنی جنگ در افغانستان خاتمه نمی یابد و خلاصه اینکه تمام تلاش ها و مذاکرات و میانجی گری نماینده سرمنشی ملل متحد فقط برای برسمیت شناختن رژیم کابل، محکومیت پاکستان و اخذ ضمانت از آن می باشد و بس .

یعنی یگانه نتیجهٔ این مذاکرات به رسمیت شناختن رژیم کابل و ایجاد موانع برای مجاهدین خواهد بود و طبیعی است که مجاهدین با در نظرداشت اینکه هیچگونه تعهدی برای رعایت مورد موافقتنامه ندارد به تشدید نبرد مسلحانه خواهد پرداخت و مهاجرین نیز در صورت موجودیت رژیم فعلی کابل به کشور برنخواهند گشت پس سوال اساسی اینست که پاکستان با امضای این اسناد چه چیزی را بدست خواهد آورد؟ وکدام مشکل آن آسان و حل خواهد شد ؟ ویا اینکه به مشکلات او افزوده خواهد گردید ؟

در قسمت وجود امیدواری به حل سیاسی باید گفت که بعضی ها را گمان برین بود که روس ها واقعا" می خواهند از افغانستان خارج شوند ولی در پی یک راه حل آبرومندانه بوده و از طریق حل سیاسی بیرون خواهد رفت و با خروج قوای روس مجاهدین می توانند رژیم کابل را سرنگون و حکومت اسلامی را مستقر سازند .

ویا اینکه روس با تشکیل حکومت بیطرف موافقه خواهد کرد که درین صورت نیز مردم مجاهد ما کشور را از لوث کمونست ها پاک خواهند نمود و حکومت بیطرف که یک حکومت ضعیف خواهد بود توان آنرا نخواهد داشت که جلو طوفان قهر و خشم مردم را بگیرد و یا در نتیجه تصادم میان ملت و حکومت بیطرف این حکومت ساقط و حکومت اسلامی مجاهدین رویکار خواهد آمد .

اما بالاخره جریانات اخیر نشان داد که استعمار روس به این سادگی عمل نمی کنده روس نه از تجاوز بر افغانستان پشیمان است و نه آنرا اشتباه میدانند و حتی حاضر به خروج نیز نمی باشد بلکه در پی بهانه برای ادامهٔ تجاوز بوده و با تحمیل شرایط ننگین و ذلت بار بر دیگران می خواهد ریشه های استعماری خود را عمیق تر سازد و با نیرنگ جدید سیاسی ظاهرا" از افغانستان خارج ولی ریشه ها و پایه های خود را محکم و استوار ساخته و از ناحیهٔ بقای رژیم کمونستی کاملا" مطمئن گردد .

اکنون به خوبی و روشنی دیده میشود که استعمار روس از هر وسیلهٔ ممکن برای تحقق اهداف متذکره استفاده نموده و با لجاجت و سرسختی حتی یک قدم از خواسته های خویش به عقب برنمی گردد .

موضع گیری های جدید روس نشان داد که جلادان کاخ کرملین به هیچصورتی حاضر به تنازل و انعطاف نبوده بلکه برای عملی شدن پلان های شوم و شیطانی خویش را در پی طرح نقشه های جدید در صورت شکست مذاکرات ژنیو می باشد .

ولی با این همه گذشت زمان نشان خواهد داد که مجاهدین و رهبران تنظیم های جهادی می توانند که با وحدت یک پارچگی ، ثبات و استقامت بیشتر پلان های و نیرنگ های استعمار روس را به شکست مواجه ساخته و کشتی طوفان زدهٔ ملت را از گرداب توطئه و دسایس رنگارنگ دشمنان اسلام به ساحل نجات و پیروزی برسانند هرگاه ایمان ما راستین اهداف و نیات ما پاکیزه اراده ما استوار و پولادین و صفوف ما متحد و بهم فشرده و سنگرهای ما مطمئن و مستحکم باشد درین صورت است که تمام قدرت های طاغوتی روی زمین نخواهند توانست که از پیروزی جهاد برحق ما جلوگیری نمایند .

انشاالله

د محمدی مدرسی له قهرمانانو څخه

د رأفت الباشا لیکنه

د مولانا بشار ژباړنه

عبدالله ابن عباس رضی الله عنه

« الفتی الکهول . لهاسان سؤول وقلب عقول »

« عمر بن الخطاب رضی الله عنه »

(بیشکه دی دسپین ږیرو ځوان دی . دهاره ډیره پوښتونکی ژبه شته او ډیر هوښیار زړه لری)

دغه جلیل القدره صحابی دښو عزتونو خاوند ؤ او دعـزت پههـره ساحه کی عالی مثال ؤ .

ده ته دحضرت پیغمبر ﷺ دصحبت شرف حاصل ؤ .

که دده ولادت لږڅه وروسته شوی وای نودرسول الله صحبت به ور په برخه شوی نهوای .

بل دهته دقرابت « خپلوی » شرف حاصل ؤ ځکه دی دحضرت پیغمبر ﷺ دتره (عباس بن عبدالمطلب) زوی ؤ .

بل ده ته دعلم شرف حاصل ؤ دی دمحمدی امت صالح عالم او ددغه امت دپاره دعلم لوی سمندر ؤ .

بل دهتهدتقوی شرف حاصل ؤ دی دورځی ښه روژتی ، دشپی ښه ژوندی ساکونکی ، دسهار پهوخت ښه مغفرت غوښتونکی او داللهلهویری ډیر ژړونکی ؤترددچی دژړا اوښکو دده پرمخ ژوری کرښی جوړی کړی وی .

ددغو شرفونو خاوندعبداللهبن عباس ؤ اودیدمحمدی امت رباني ، دکتاب الله ښهعالم ،دقرآنی تأویلاتو ښه فقیه ، دقرآنی مطالبو اواسرارو ژوروته درسیدلو ښه بریالی شخصیت ؤ .

عبدالله بن عباس رضی الله عنه دهجرت څخهدری کالهمخکی (پهمکه کی) پیداشوی اوکلهچی رسول‌الله صلوات الله وسلامه علیهوفاتیدهپه عمردیارلس کلن ؤ. دغه نوموړی سره ددی چی عمر ئی لږؤ بیاهم دمسلمانانو دپاره ئی د پیغمبر له احادیثوڅخه یوزر او اشهورسوه اوشپته حدیثه حفظ کړی ؤ اودغه ټول‌احادیث بخاری اومسلم په خپلو صحیحینو کی ثبت کړی‌دی.

کله چی عبدالله له مور څخه
وزیږید لومړ له‌تی ورکولو څخه
رومبی په‌غمبرکی واخیست اورسول
الله علیه و سلم ته ئی راوړ
الهی پیغمبر خپلی لاړی د ده
له ستونی څخه تاوی کړی او څه
یی ورته په خوله کی ورکړلی . په
دی توگه لومړی شی چی د دغه
ماشوم خیټی ته ور داخل شو هغه
د الهی پیغمبر مبارکی لاړی وی او
د دغو لاړو سره تقوی او حکمت
هم ملگری ؤ .

« و من یؤت الحکمة فقداوتی
خیراً کثیرا »

کله چی عبدالله د ماشوم توب
له مرحلی څخه و اوښت او د خپل
عمر د تمیز مرحلی ته ورسید « اوه
کلن شو» نو د رسول الله ﷺ
سره ئی لکه دسرد دوه ؤ سترگو په
شان د ملازمت او ملگرتیا ژوند
غوره کړ هماغه ؤ چی د الهی
پیغمبر دپاره د اوداسه اوبه تیارولی
او ورته به یی ورکولی او چی به
الهی پیغمبر په لمانځه ودرید نو ور
پسی به یی لمونځ کاوه او چی به
الهی پیغمبر په سفر ووت نو شا ته
به ئی سپور شو . تر دی چی
دده ملازمت اوملگرتیا د دغه الهی
پیغمبر سره په داسی‌حالت سره شوه لکه
د دغه الهی پیغمبر سیوری چی
چیرته به ووت نودی به هم دسیوری
په شان ورپسی ؤ .

او څنگه‌چی‌په دغه الهی‌پیغمبر
له یوه ځای څخه بل ځای ته تگ
کاوه نوده به هم د الهی پیغمبر په
فلک او مدار کی حرکت کاوه .

عبدالله بن عباس رضی الله عنه په ټولو
حالاتو کی د خپلو دوارو خواؤ او
څنگولو په منځکی وینی زړه ، روښان
ذهن او قوی حافظه درلودله چی د
تعلیم ټول وسائل ور څخه کمی
کاوه .

عبدالله د خپل ځان په باب
داسی یادونه کوی او وائی :
یو وخت رسول‌الله صلوات
الله وسلامه علیه د اوداسه قصد وکړ
ما ورته په ډیری جلتی سره داوداسه
اوبه تیاری کړی او ده زما په دغو
کړو باندی ډیره خوښی وکړه . بیا
چی ده دلمانځه اراده وکړه نوماته
یی اشاره وکړه څو د ده په خوا کی
ودریږدم نوزه ترشایی ودریدم . کله
چی له لمانځه څخه خلاص‌شو نوماته
یی مخ کړ او وی ویل :

« ما منعک ان تکون بازائی
یا عبدالله ؟ ! »

« څه شی ستا مانع شو له دی
چی ته‌زما په څنگ کی ودریږی ؟ »
ما وویل :

« انت اجل فی عینی و اعز
من ان آوازیک یا رسول الله »

« ای د الله رسوله ! ته زما
په سترگو کی ډیر لوی او ډیر معزز
یی له دی چی تا سره برابر واوسم »
نو ده لاسونه پورته کړل او
وی ویل :

« اللهم آته الحکمة »

« ای الله ! ده ته حکمت
ورکړه »

الله د خپل پیغمبر دعاء قبوله
کړه او دغه هاشمی هلک ته یی
داسی حکمت ور په برخه کړ چی د
حکماؤ پر لویانو یی فوقیت پیدا
کړ .

که‌ته عبدالله بن‌عباس دحکمت
له یوی لمونی څخه ځان خبرول
غواړی نودادی تا ته د ده د حکمت
له یوی برخی څخه داسی یادونه
کیږی :

کله چی د علی رضی الله عنه څخه
ځنو ملگرو یی لاسوله واخستل او
دی‌ئی د معاویه « رضی الله عنه » په جگړه
کی یی مرستی پریښود نو عبدالله بن
عباس « رضی الله عنه » علی « رضی الله عنه » ته
و ویل :

ای امیرالمؤمنینه ! ماته اجازه
راکړه چه قوم ته ورشم او د قوم
سره خبری وکړم نو علی « رضی الله عنه »
ورته وویل : زه ستا په باب د دغو
څخه ویره کوم .

عبدالله « رضی الله عنه » ورته وویل :

« کلا ان شاء الله »

« هیڅ نده انشاالله »

بیا عبدالله قوم ته ورغی او
ده داسی قوم ته ولیدل چی له دغه
قوم څخه ډیر عبادت کوونکی
و اوسی .

قوم عبدالله ته وویل : ای
ابن عباسه ! په خیر راغلی .

ته د څه دپاره راغلی ؟

عبدالله وویل : زه راغلم چې تاسې سره خبرې وکړم .

دقوم څنو کسانو خپلو نورو ته وویل : ده سره خبرې مکوئ .

مګر څنو نورو ورته داوویل : خبرې وکړه ، مونږ ستا خبروته غوږ پردو .

عبد الله وویل : ماته و وائی چې تاسې د رسول الله ﷺ د تره پر زوی ، د لور پر میړه او په لومړی هغه چا چې ور باندې یې ایمان راوړی څه انتقادونه لری ؟

هغو وویل : مونږ پر هغه باندې درې انتقادونه لرو :

عبدالله وویل : هغه څه دی ؟

هغو وویل : لومړی انتقاد دا دی چې هغه دالله په دین کې دسړیو له حکمیت څخه کار اخستی دی .

دویم داچې هغه دعائشې او معاویه سره وجنګید او غنیمت اوبندیان ئې وانه خستل .

دریم داچې هغه دخپل ځان څخه دامیرالمؤمنین لقب لری کړ او سره ددې مسلمانانو دهغه سره بیعت کړی اوهغه ئې خپل امیرټاکلی دی .

عبدالله وویل ! ماته خبر را کړئ ، که چیرې تاسې ته کتاب الله واوروم او د رسول الله د حدیث خبره وکړم چې تاسې له هغه څخه انکار نکوی نوآیا بیاتاسې له خپل موجوده دریځ څخه کرځیدونکی یئ ؟

هغو وویل : هو .

عبدالله وویل : هرڅه چې تاسې دغه ویناکوی چې هغه دالله په دین کې دسړیوله حکمیت څخه کاراخستی دی نوالله سبحانه وتعالی وائی :

« یاایها الذین امنوا لاتقتلوا الصید وانتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزآء مثل ماقتل من النعم یحکم به زوا عدل منکم .

ای مؤمنانو ! تاسې ښکار مه وژلی حال داچې تاسې محرمان اوسئ او هرهغه چاچې له تاسې څخه په قصد سره ښکار ووازه نوپرې دهماغه ښکار په مثل له څلور پولوڅخه بدل شته چې پرهغه باندې ستاسې څخه دوه دعدل خاوندان حکم کوی .

نوتاسې ته په الله باندې قسم درکوم چې ایادسړیو دوینو اوځانونو دساتنې او ددوی دذات البینې روغې موضوع مهمه اویاددوی حکم دسوی په باب چې قیمت ئې ددرهم څلورمه ده ؟

هغووویل : دمسلمانانو دوینو ساتل او ددوی ذات البینی روغه .

عبدالله وویل : آیاله دی موضوع څخه خلاص شو ؟

هغووویل : هو .

عبدالله وویل : هرڅه داچې تاسې داوائی چې علی وجنګید او درسول الله په شان ئې بندیان ونه نیول ، نوآیاتاسې غوښتل چې تاسې خپله مور (عائشه) دجنګ بندی وګرځوی اوهغه حلاله وګڼی څنګه چې دجنګ نور بندیان حلال ګڼی ؟

که تاسې هو ووائی نوتاسې به کافران شئ ، اوکه دا ووائی چې هغه ستاسې مورنه ده نوبیابه هم تاسې کافران شئ .

لوالله سبحانه وتعالی وائی :

« النبی اولی با المؤمنین من انفسهم و ازواجه امهتهم »

پیغمبر د مؤمنانو څخه د دوی د نفسونو په نسبت ډیر وړدی او د ده ښځې ددوی میندې دی . نو تاسې د خپل ځان د پاره هغه څه چې غواړئ غوره کړی .

بیائې وویل : ایا له دې څخه هم خلاص شو ؟

هغو وویل : هو .

عبدالله بیا وویل : هر څه چې تاسې داوائی چې (علی رض) دخپل ځان څخه د امیر المؤمنین لقب لری کړی نو رسول الله ﷺ هم د حدیبې په ورځ کله چې له مشرکانو څخه ئې غوښتنه وکړه چې د سولې په تړون کې دا ولیکی ،

« هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله »

« دا هغه دی چې ور باندې محمدرسول الله فیصله کړی »

نو مشرکانو و ویل :

« لوکنا نؤمن انک رسول الله ما صدد ناک عن البیت ولاقاتلناک »

« که مونږ ایمان لرلودلای چې ته

د الله رسول یی لوموبو په له بیت
څخه له وای منع کړی و لیکن دا
ولیکه : « محمد بن عبدالله ».

هماغه ؤچی د هغو غوښتنه
لی و منله او وبی ویل :
« و الله انی لرسول‌الله و ان
کذبتمونی »
« په الله سوګند » زه خامخا د
الله رسول یم اګر که تاسی زما
تکذیب وکړی »

ایا له دی څخه هم خلاص
شو ؟

هغو وویل : هو .

د همدغی کتنی نتیجه دا شوه
چی عبدالله د ښه حکمت او د قوی
دلیل خبری وکړی چی‌ددمه خبرو
شل زره کسان د مقابلی خواته د
علی « رضی‌الله عنه » صف ته راغلل
او څلور زره تنه د عناد او د حق
څخه داعراض‌په سبب خپل خصومت
او مدعی لوب پالی شول .

ځوان عبدالله دعلم دزده‌کړی
توبی لاری لعقیبی کړی او د علم
د زده کړی د پاره لی‌تول کوششونه
په کار واچول او د خپل عمر په
اوږدو کی لی د رسول الله ﷺ د
علمی چینی په جاری او روانو اوبو
سره خپله تنده ماتوله .

کله چی الـهی پیغمبر دالـهی قضاء
په‌حکم له‌فانی دنیا څخه تشریف‌ و یوړ
نو عبدالله د اصحابو عالمانو ته مخه
کړه اودهغو څخه لی دعلم زده‌کړه
کوله . ده دخپل ځان په باب ویلی
دی :

کله چی په‌خبرشوم‌چی‌درسول‌الله
ﷺ د اصحابو د یوه تن سره
حدیث شته نوزه‌به‌په‌غرمه کی د هغه
دکور دروازی ته ورغلم او هلته به
می دهغه دکوردروازی تر څنګه
خپل څادر بالښت کړ اوباد‌به‌راپاندی
شګی بادولی او سره ددی‌کماد هغه
څخه دکور دننوتلو اجازه غوښتی
وای‌نوهغه‌ماته خامخا اجازه هم‌کوله
مګر ما له انتظار څخه کار اخیست
او په دی سره می دهغه خوښی په
نظر کی نیوله . بیاکله چی به هغه‌له
کوره ووت اوزه به لی پرخپل حال
سره ولیدم نو وبه یی ویل :

ای‌درسول‌الله‌د تره زویه ! څه
شی دلته راوستی یی ؟ تا ولی ماته
لفر نه لیږه څو تاته راغلی وای .

نوما به وویل :

ماته داښالی چی تاته راشم
څکه راتګ علم ته کیږی نه چیرته
دعلم ورتلل .

بیابه لی ورڅخه دحدیث‌پوښتنه
وکړه .

څنګه چی ابن عباس دعلم په
طلب‌کی پرخپل ځان ربړونه ګالل نو
دعلماؤ قدر ته به لی په لوړ حیثیت
سره هم کتل .

دادی زیدبن ثابت دوحی‌کاتب
اوپه قضاء ، فقهی ، قرآنت
اوفرا ئضوکی دمدینی د خلکو ممتاز
شخصیت‌چی‌کوم وخت ده ارادووکړه
چی پرخپل څاروی سپورشی نوهاشمی
ځوان عبدالله بن‌عباس«رضی‌الله‌عنه»دده په
مخکی ودرید څنګه چی خدمتګار د
بادار په مخکی دریږی او زید ته
رکاب برابروی او ورته څاروی له
جلب څخه نیسی .

زید ورته وویل :

«دع عنک یاابن عم رسول‌الله»
داپریږده‌ای‌درسول‌الله«ص»دتره‌زویه!»

ابن عباس ورته وویل :

« هکذا امرنا ان نفعل بعلمائنا »
« همداروراز مونږ ته امر شوی‌چی د
خپلو علماؤ سره دا دول رویه‌وکړو»

زید وویل :

« ارنی‌یدک » ما ته خپل لاس وښیه
ابن عبا س‌ورته خپل لاس ښکاره
کړ اوهغه وربانادی تمبک شو اوبیا
لی کړ او ویی ویل :

«هکذا امرنا ان نفعل باهل
بیت نبینا »

همدا راز مونږ ته امر شوی دی‌چی
دخپل پیغمبر داهل البیت سره رویه
وکړو »

عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه دعلم‌په
لاره کی‌هلی ځلی کولی تردی چی‌په
علم‌کی داسی مقام ته ورسید چی نور
علمی لوړ شخصیتونه لی په حیرت
او تعجب کړی ؤ .

مسروق بن الاجدع چی دتابعینو

له مشرانو څخه ؤ ویلی دی :

کله چې به ماابن عباس ولیدلو وبه مې ویل : اجمل الناس . ترټولو خلکو ښایسته او چې به ده خبرې کولې نو وبه مې ویل : افصح الناس . له ټولو خلکو فصیح او کله چې به ده د حدیث بیان کاوه نو وبه مې ویل : «اعلم الناس» له ټولو خلکو ښه پوه .

کله چې ابن عباس خپل مطلوبې علمي زدکړه وکړه نو بیایې دعملي په مقام کې خلکو ته علمي ښودلنه کوله اوکور ئې د مسلمانانو دپاره پوهنتون گرځیدلی ؤ ، داسې پوهنتون چې دلن ورځ د پوهنتون ټول علمي مفاهیم دهغه له مقاصدو څخه دی .

هو ! هغه توپیر چې دابن عباس دپوهنتون او د نن ورځ پوهنتونو تر منځه دی هغه دادی چې دلن ورځ په پوهنتونونو کې په لس گونو اوکله کله په سل گونو استاذان راغونډیږی مگر دابن عباس پوهنتون دیوه استاذ په اوږه ولاړ ؤ چې هغه یخپله ابن عباس دی .

دده یوه ملگری ویلی دی :

« ما دابن عباس یو مجلس ولید که ټول قریش ورباندې فخر وکړی نو داهغوی ته د فخر ځای دی او هغه داسې چې ما خلک ولیدل چې د ده د کور پر لاره راغونډ شوی ؤ او دخلکو گڼه گونه دیره زیاته وه او لاره دلاروپو پرمخ بنده شوی وه نو ما ورته دخلکو له حاله خبرور کړ نو ده راته وویل :

ما ته د اودا سه اوبه کیږده نو ده اودس وکړ او کېیناست او بیې ویل :

که څوک غواړی چې دقرآن او حروفو څخه ئې پوښتنه لری دوی دی داخل شی .

زه ووتم او خلکو ته مې وویل نو خلک ننوتل تر دی چې خلکو کور او حجره ډکه کړه نو چا چې هره پوښتنه ور څخه وکړه دهغه ځواب ئې ورکړ او هماغسې لازیات معلومات ئې ورکړل .

بیائې وویل : خپلو ورونوته لاره پریږدی . هماغه ؤ چې ټول ووتل .

بیا عبدالله راته وویل : ووځه او ووایه : که څوک غواړی چې د حلالو او حرامو او د فقهې په باب پوښتنه وکړی نو دغه کسان دی راشی .

بیا زه ووتم او خلکو ته مې وویل ، خلک ننوتل تردی چې کوټه او حجره ډکه شوه نو چاچې هره پوښتنه ور څخه وکړه : هغه ځواب ئې ورکړ او هماغسې لازیات معلومات ئې ور کړل .

بیا ئې وویل : خپلو ورونو ته لاره پریږدی . هماغه ؤ چې ټول ووتل .

بیا ئې راته وویل : ووځه او ووایه : که څوک غواړی چې دفرایضو په باب پوښتنې وکړی نو هغوی دی راننوځی نو زه ووتم او خلکو ته مې وویل ، خلک ننوتل تردی چې کوټه او حجره ډکه شوه . نو چاچې هره پوښتنه ور څخه وکړه د هغه ځواب ئې ورکړ او هماغسې لازیات معلومات ئې ورکړل .

بیا ئې وویل : خپلو ورونو ته لاره پریږدی هماغه ؤ چې ټول ووتل .

بیا ئې راته وویل ووځه او ووایه که څوک غواړی چې د عربی ژبې ، شعر او د کلام العرب له غرائبو په باب پوښتنې وکړی نو هغوی دی را ننوځی نو خلک راننوتل تر دی چې کوټه او حجره ډکه شوه . نو چاچې هره پوښتنه ور څخه وکړه دهغه ځواب ئې ورکړ او هماغسې لازیات معلومات ئې ورکړل .

د خبر راوی وائی :

که چیری ټول قریش ورباندې فخر وکړی نو دادوی ته د فخر ځای دی .

گواکې په دی ډول ابن عباس ﷺ غوښتل چې علوم پر ورځو او د هر مطلب په خلکو باندې وویشی خو دده په دروازه کې په زیاته اندازه د خلکو گڼه گونه پیدا نشی او دغه داسې چې :

ده به یوه ورځ د تفسیر دپاره یوه ورځ د فقهې د پاره ، یوه ورځ د غزواتو د پاره ، یوه ورځ د شعر دپاره او یوه ورځ د عربو دوقائعو دپاره ټاکله . او بیا چې هر عالم به



در هر بیشه، شیری خفته است

ور سره لاسته وکړه هغه به د ده د
عالمی مقام تابع وګرځید او بل هیڅ
پوهنتونکی ورځخه پوښتنه نه ده کړې
مګر پوهنتونکی ته د ده علمی لویه
ذخیره معلومه شوې ده او همدغه د
ده لوړ مقام و چې د علم او فقهې په
برکت ، سره د دې چې عمر یې لږ ؤ
د راشده خلافت د مستشار حیثیت
درلود .

کله چې به عمر بن الخطاب
(رضی الله عنه) ته به کومه موضوع او څه
مشکل پیښ شو نو ده به د صحابه ؤ
مشران وغوښتل او د هغو سره به ئې
عبدالله بن عباس هم وغوښت او چې
به راغی نو دده به ئې ډیر قدر کاوه
او خپل ځان ته به ئې نژدې کښینوه
او ور ته به ئې وویل :
« لقداعضل علینا امر انت له ولامثاله »
« په تحقیق پر موږ باندې کار
مشکل شو نو ته د دغه کار او د
داسې نورو کارونو د پاره یې ».

یو وخت پر ده باندې چې لا
زلمی ؤ د مشرانو سره په مخکیتوب
سره منت وشو او ور باندې ملامتیا
وویله شوه نو عمربن الخطاب وویل :
« انه فتی الکهول . له لسان سؤل
وقلب عقول ».
« بیشکه دی د سپین ږیرو
ځوان دی . ده لره ډیره پوښتونکې
ژبه شته او ډیر هوښیار زړه لرې».

کوم وخت چې ابن عباس خاصو
کسانو ته سخه وکړه څو هغوی ته
د علم او معرفت ښوونه وکړي نو
په دغه باب ئې د عامو خلکو حق
هم هیر نکړ او هماغه ؤ چې عامو
خلکو ته به ئې هم د وعظ او پند
مجلسونه جوړول او دا د ده له موعظو
څخه دی چې د ګناه خاوندانو ته
داسې خطاب کوي او وائي :

ای د ګناه خاوندانه ! ته دخپلې
ګناه له عاقبت څخه مه بې غمه کېږه
او پوه شه چې هغه څه چې د ګناه
پسې راځي هغه له ګناه څخه خورا لوی دی
ځکه ستا بې حیائي له هغه چا څخه
چې ستا په ښي او ستا په کیڼ لوری
دی او ته ګناه کوې د ګناه څخه
کم نه دی .

بیشکه ستا خندا پر ګناه چې ته
نه پوهیږې چې الله تاسره څه کوي
له ګناه څخه خورا لویه ده .

پر ګناه باندې ستا خوښی کله
چې ور باندې برشی له ګناه څخه
خورا لوی دی .

بل له بادځخه ستا ویره چې ستاد
ستر پرده په خوځولو کړي او ته ګناه
کوې او ستا زړه د الله له نظر څخه
نه ریږدی د ګناه څخه خورا لوی
دی .

ایا ته پوهیږې چې دایوب « علیه
السلام » ګناه څه وه چې الله عزوجل
هغه ئې د ځان او مال د ابتلاء سره
مخامخ کړ؟

بیشکه د هغه ګناه دا وه چې
مسکین ور څخه مرسته وغوښتله چې
ظلم ورځخه دفع کړي او ده ورسره



آموزش هنر جنگ در یکی ازجبهات

مرسته ولکړه .

ابن عباس « رضي الله عنه » له هغو کسانو څخه له ؤ چې په خوله به ئې یو څه ویل او کول به ئې بل څه یا خلک به ئې له یو څه څخه منع کول او ده به ورڅخه منعه نه راوړه بلکې دورځې به روژه ؤ او شپه به ئې په تهجد او عبادت سره ژوندۍ سبا کوله. عبدالله بن ملیکه ورڅخه داسې یادونه کوی :

زه دابن عباس سره له مکې څخه تر مدینې پورې ملګرې وم . کله چې به مو د لارې په یو ځای کې شپه سبا کوله نو دی به په نیمه شپه کې تهجد ته پورته شو او خلک به له ستومانې څخه وده پراته ؤ .

ما یوه شپه دی ولید چې د (وجآت سکرة الموت بالحق ذلک ماکنت منه تحید) آیت لوست نو دغه آیت ئې ترهغه تکراروه او په لوړ آواز ئې ژړل څو چې ور باندې شپه سبا شوه .

ددغو ټولو څخه وروسته مولې ته همدا بس دی چې پوه شو چې دی د ټولو خلکو څخه ښایسته او دټولو څخه ښکلی مخی ؤ اوده به په شپه کې د الله له ویرې دومره ژړل چې د ډیرو اوښکو له بهیدلو څخه دده په نازک مخ کې دوه لیکې جوړې شوې وې چې څنو کسانو دغه د اوښکو لیکې د څپلیو د بندولو په شان ښو-دلې دی .

شک نشته چې ابن عباس د علم لوړ مقام ته رسیدلی ؤ او ددې خبرې یو شاهد دا دی چې په کوم کال د مسلمانانو خلیفه معاویه بن ابی سفیان د حج د پاره ووت او عبدالله بن عباس هم دحج په قصد وتلی ؤ اود امارت اوقدرت خاوند هم له ؤلو سره ددې چې معاویه د خپل دولت د سریو د موکب سره ؤ او دعبدالله بن عباس موکب چې د طلاب العلم څخه ؤ لو دده موکب د معاویه په موکب باندې ډیر لوقیمت درلود.

عبدالله بن عباس « رضي الله عنه » یو اویا کاله عمرتیرکړ او دخپل عمر په موده کې ئې دنیا په علم ، حکمت او تقوی سره ډکه کړه اوبیا کله چې ورته مرګ راغی نو د جنازې لمونځ ئې محمد بن الحنفیة (د حضرت علی رضي الله عنه زوی) او د رسول الله (صلی الله علیه وسلم) د اصحابو پاتې کسانو او لویو تابعینو وکړه. او دده د خښیدلو په وخت کې حاضرو کسانو د یوه قاری اواز اوریده چې دغه آیتونه یې لوستل یاایتها النفس المطمئنة . ارجعی الی ربک راضیة مرضیة . فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی »

حق شناس

امر به معروف و نهی از منکر

فکر میکنم این دو کلمه یعنی «معروف» و «منکر» براکثر گوش ها آشناست وهر کدام از ما باربار آنر ا در خطابه ها و موعظه‌ها شنید ه ایم ویا در قرآن کریم خوانده ایم.

ودراین اواخرمقالاتی‌هم د ربعضی از جراید ما روی این‌موضوع انتشاریافته است . اما باهمۀاین حرفهاوموعظه‌ها و نوشته ها ، آنچه ناگفته و ناشنیده مانده ، غایه‌ومفهوم‌این کلمات‌است. وچنین فکر می‌شود که بعضاً برداشت های ما دراین‌باره کافی وشافی‌نیست. بنابر این ایجاب میکند تا نخست ازعرشرح وتفسیری اجمالی این‌دوکلمه گفته آید وبعداً ببینیم که آفریدگار هستی ، در قر آن کریم دراین‌مورد چه میفرماید وغرض از آنهمه تا ئید وتاکید چیست ؟

اکثر خوانندگان عزیز میدانند که نزول قرآن کریم وبعثت حضرت ختم المرسلین محمد مصطفی (ص) ، چهارده قرن پیش وهنگا می صو رت میگیرد که بشریت در ظلمت اندیشه های موهوم خودرا گم کرده است ، نمیداند چه‌میکند، کجامیرود وهدفش چیست؟ خیروفضیلت‌ومردمی‌درجامعه وجود ندارد ، زور وزر معیارفضیلت وبر تریت . انسان‌فقط ابزاریست در دست مشتی ازخود کامگان فرومایه وار بابان جاه وقدرت که ازان بهره کشی میکنند ، برده اش میسا ز ند ، میفروشندش ، میخرندش‌وما دامی‌هم که فرتوت وناتوان میگردد بدورش می اندازند . افکاروعقاید خرافی‌تارو پود جامعه را درهم گرمزده واحساس واندیشه بشر مرده است . فکر میکند هستی اش درگروآن‌ظالم ستمگریست که وی درخدمت اوقرار دارد وباید از آن‌پیروی واطا عت کند . فضایل انسانی ومکارم اخلاقی ازجامعه‌رخت بسته وگوهر آدمیت باسندان فسا د خرد شده است . میروند سر بپای‌بت می نهند تا ازرنج وآلام‌شان کاسته آید ، یعنی همان طاغوت‌هائی که‌گاه درچهرۀ انسان های‌متحرک و دا رای عقل وشعور تبا رز می کنند و زمانی از سنگ وگل وآهن‌ونقره‌وطلا بدست خود آدمیان ساخته میشوند. بت‌های سنگی در برابر نیازمندی های انسان وجامعه تکانی نمی خوردندوطاغوت های متحرک وبا اراده نیز نه درفکر خیرورستگاری‌ورستن‌اززشتی‌هاوپلیدی، ها بودند ونه آن ظرفیت و فضیلت‌را داشتند که‌مرد م را بسو ی صلا ح ومردمی رهنمون گردند. بنا بر این در جوامع آنروز حتی‌در خود جزیرة العرب ، ریشه های‌معنویت واخلاق ونیک اندیشی ونیک کرداری‌از هم خشکیده بود وانسان فارغ از هرقید ومسؤولیتی،هرچه‌دلش‌میخواست‌انجام میداد. دروغگوئی، تزویر، آدم کشی تعصب ، جهل ،منافقت،خرافه‌پرستی، کین توزی ، فساد ، رهز نی ، قبیله گرائی وامثالهم از جمله پدیده هائی بودند که درجامعه‌ومذاق مردم کاملاً

طبیعی محسوب می شدند. فقط نور اسلام وقرآن است که این ظلمت را درهم می شکنند، برانسان کرامت ارزانی میدارد، به‌اورسالت می‌بخشد ووی راستوجه‌بزرگی وعظمتش میسازد، هدایتش میکندورمز زیستن ورستگاری‌اش می‌آموزد. وبرای نجاتش ازلغزش‌ها و بیراهه رفتن ها، پلیدی‌ها و پستی ها، شمع هدایت فراراهش میگذارد، آئین واحکام وضع می کند، حدود وظایف، مسؤولیت هاوصلاحیت‌آدمی را مشخص مینمایدوهمهٔ‌این«بکن‌ونکن» را در دوکلمه «خیروشر» ویا «منکر ومعروف» خلاصه میفرماید. بنابراین کلمه «معروف» بمفهومی که درقرآن کریم بکار رفته کلاً بمعنی کارنیک، ارادهٔ نیک، عمل خیر، دوری جستن از شرارت وبدی وفساد وبد اندیشی وخلاصه قول وفعلیست که درچوکات حدود شرعی، ومنافع ومصالح‌انسان واجتماع باشد. وکلمه «منکر» به‌قول و فعلی اطلاق میگردد که از نظرارزش های انسانی و موازین شرعی، زشت، قبیح نا شایسته وناپسند است وتوسل به‌آن جامعه‌وانسان‌را ازلحاظ مکارم اخلاقی وفضایل انسانی به بیماری انحطاط وآشفتگی میکشاند. چون غایهٔ‌نهائی قرآن واسلام تعمیم معنویت واخلاق وتعلیم انسان شدن وانسان زیستن است، لهذا امر بمعروف ونهی‌ازمنکر نه به آن معنای معمول ومتداول‌است که کم وبیش‌همه ازآن میدانیم، بلکه بحیث یک وظیفه ومسؤولیت می‌باشد که قرآن کریم هرانسان وبخصوص هر مسلمانی‌رادرزندگی فردی‌واجتماعی‌اش به انجام آن مجبور ومکلف ساخته است. وهرگاه درآیه های قرآن کریم که یکی دو مورد آن در زیر نقل می شود، بدقت توجه کنیم بخوبی‌درمی یابیم که دستورات‌الهی‌دراین مورد، مفکوره های منحط «بمه‌چی» و «امور مملکت خویش خسروان‌دانند» وامثال آنرا که‌بزرگترین‌حامی‌انحطاط وانجماد دریک کشور محسوب می شود، از بین می‌برد ونشان‌میدهد که درجامعه اسلامی هیچکس‌نمیتواند حالت‌بیطرف داشته باشد.وهرفردی مسؤول‌ومکلف است تا در برابر کجرو شی‌ها، کج اندیشی‌ها، ناهنجاریها، بدعت،فسق وانواع‌مناهی‌ومفاسدی که فردیاجامعه را به‌انحراف‌میکشاند، بدست، زبان، قلم وحتی شمشیر مبارزه کند.

«ولتکن منکم‌امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون. آیه ۱۰٤ سورهٔ آل عمران.»

خداونددرآیه مذکور به‌پیروان قرآن اعلام می کند که درمیان شما هستند کسانی که مردم را به انجام کار های نیک تشویق می کنند و از کار های زشت وناروا بازمیدارندوهر آئینه این چنین افرادی‌از جمله‌رستگاران اند. ملاحظه‌می‌کنید که‌خدای کریم آنانی راکه‌تکلیف‌شرعی «امر بمعروف ونهی از منکر» را انجام میدهند بنام «رستکاران»وصف می کند. یعنی اینگونه افراد، در نزد خداوند کسانی اند که رفع مسؤولیت کرده وآنچه‌بر ذمهٔ شان بود، انجام داده اند.

بتأسف باید گفت که‌درروزگار ما و در جریان بدبختی ومصیبتی که که دامنگیرمان‌شده است، این وظیفه ایمانی‌ومسؤولیت‌اسلامی‌اغلب‌فراموش گردیده است و درعوض دو اندیشه منحط: «انزواگری وشخص پرستی» که هردو با احکام قرآن وآئین‌اسلام منافات دارد، کم کم رشد می‌یابد. شخصیت های چیز فهم‌وباداش‌بعضاً روی این اندیشه‌که ازشرزبان وزیان در امان باشندوگرد اتهام بر دامان شان ننشیند، گوشهٔ‌عزلت گزیده‌اند. واینکاریست که‌راه‌رابرای‌خود کامگی‌ها ونارسائی های‌سیاسی‌وفکری‌درجامعه هموار می‌سازد. اینچنین افراد درواقع باگوشه گیری خود، شخصیت خویش را درپای دیگران قربان میکنند و بر تمام رنج ها، بدبختی‌ها وناملایمات صحه می گذارند.

می گویند «نیچه» فیلسوف‌نابغه وپر خاشگر المانی (قرن ۱۹) روزی هنگام قدم زدن درجاده‌ای متوجه‌شد که اسپ ضعیفی از فرط ناتوانی وبی

حالتی وخستگی درجوی افتاده وصاحبش «گاریچی ـ گادیوان» او را به تمچین میزندتا بر خیزد . نیچه از دیدن آن صحنه سخت متأ ثر می‌شود ودرکمال دلسوزی وتأ ثر وجهت دفاع از اسپ با«گادیوان» درمی آویزد . گار یچی همانند حیوان درنده ئی برفیلسوف پیر حمله می کند و اورا بایک لگدنقش زمین میسازد . ملاحظه می کنید که فیلسوفی دربرابریک اسپ قربانی میشود، ولی در برابر آن عمل یک ارزشی را بجا میگذارد که احساس «مسؤولیت» است ، حتی نسبت به حیوانات، نسبت به پدیده‌های ظالمانه وحقیری که بچشم آنرا می‌دید . اوبااین اقدام ودرآخرین ایام عمر درس بزرگی را بمردم آموخت وآن مفهوم عملی «ایثار» بود . یعنی بمیرتا دیگران زنده بمانند .

چه عجیب است که فیلسو فی در اثر احساس یک مسؤولیت اخلاقی وعاطفه انسانی وفقط بخاطر دفاع ازیک اسپ جان خود را به مخا طره افگند تادر برابر ندای وجدا ن خویش لبیک گفته باشد . وای وای چه بیدردی وبی مهری وچقدر کشنده وشرم آورخواهد بود که ما با وجود مسلمان بو د ن ومسؤولیت داشتن دربرابر مظلومیت‌ها، بخو ن غلتید ن ها ، قر با نی ها ، بی خا نمانی‌ها، آوارگی‌ها، کشتارها، قتل عام ها ، جدائی‌ها، خود کامگی ها، بی اعتنائی‌ها،تضادها،نابسامانی‌ها وبطور کلی دربرابر نجا ت یک ملت از این همه گرفتاری و اندوه و بلا ، سری تکان ندهیم وهریکی در ادارهٔ، فابریکه ای ،دانشگاهی و مغازه ای بکار خود مشغول باشیم ویادرگوشه امن وفراغت بنشینیم وبراحوال میلیون‌ها انسان هموطن خود که قربانی انواع ظلم ، تحقیر وذلت وبدبختی شده‌اند، از دور تماشا کنیم . مسلماً این وضع قابل اغماض نیست ومادر پیشگاه خدا ومردم خود ، هیچگونه دلیل وتبرئه ای نخواهیم داشت .

اصولاً شرف وبزرگی وکمال در اسلام این است که هرمسلمان عاقل وبالغی درحد توانائی فکری وجسمی اش این حق را رعایت کندودرزندگی فردی واجتماعی خود آنرا بکار برد . قرآن کریم درآیهٔ دیگری میفرماید : (کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤ منون بالله.. آل عمران آیه ۱۱۰». شما بهترین امتی هستید که از میا ن مردم برون آورده شده اید (یعنی بر ـ گزیده شده اید) امر می کنید به کار های پسندیده ونهی می کنید از کار های ناپسند وایما ن دارید به خدا .

«ببینیدرمزاین امتیاز و عظمت وافتخار که خداوند در قرآ ن کریم به ملت اسلام می بخشد وآنرا بحیث بهترین وبرگزیده ترین امت خطا ب می کند ، فقط در این است که این است بین خیرو فضیلت ونیکی وشرارت وبدی وکردار زشت فرق می گذار د وخود را مسؤول ومکلف می داندکه نیکو کاری را درجامعه تشویق نماید وبد کاری را نکوهش کند . درحالی که پیش ازاسلام این احساس ومسؤولیت وجود نداشت و هر که هر چه دلش میخواست ومیتوانست انجا م دهد ، مضایقه نمی کرد. وحدومرزواحتسابی درمیان نبود تامانع زشتی ها می‌شد. لهذا اگر مسلمانان ویاجوامع اسلامی این ارزش را فراموش کنند ودربرابر نیکی ها وبد ی ها وپدیده ها ئی که درجامعه وما حول شان اتفاق می‌افتد ، بی تفاوت باشند، بین آنان وامت‌های پیشین فرقی وجود نخوا هد داشت .

امر بمعروف و نهی از منکر تنها عبادی نیست

چنانچه قبلاً اشاره شد ، مسأله امر بمعروف ونهی ازمنکر تنهادارای جنبهٔ اخلاقی وعبادی نیست بلکه تعمیم وکار برد آن در یک جامعه، مردم را بسوی رشد وکمال وجهش وپویا ئی وتحرک سوق میدهدوهرنوع بی عنانی، خود کامگی ولغزش وبیراهه روی را نفی می کند. درچنین اجتماعی انسان شخصیت خودش را باز می یابد ، در برابر هر نوع استبداد و زو ر گو ئی وکجروی قیام می کند ، نوکر مآبی ومصلحت اندیشی را مرد ودمیشمارد، بابدعت ها وبد کاری ها مبارز ه می

نماید ، در برابر فساد وانحراف عکس العمل نشان میدهد وبه این ترتیب حق مسلم خود میداند تا درسرنوشت اجتماع سهمی داشته باشد. وبطور کلی امر بمعروف ونهی از منکر، مجموعه ای از آموزش سیاسی، اجتماعی ودینی است که توسل به آن جامعه را از ذلت و دکتاتوری وستمگری وفساد مصؤون میدارد. وخصلت های منحط مصلحت طلبی، قدرت زدگی، جبن ، دوروئی، منافقت ، تزویر ، ریاکاری ، عوام فریبی ، بداندیشی ، بد منشی، طمع، دورنگی ، تملق، تهمت زدن، دروغ گوئی وصد ها اندیشهٔ مذموم ومنفی را از بین میبرد . وسر انجام درچنین اجتماعی تقلید «انا ربکم الاعلی» که شعار وشیوهٔ فرعون بود، از ریشه خشک می گردد وهیچکس وهیچ گروهی نمیتواند فکر وعقیدهٔ خودرا بردیگران تحمیل کند ویا ازمحدودهٔ قانونی اش پافراتر گذارد .

در جوامعی که این ارزش وآئین وجود ندارد ، ومعیارها همه درشعاع تانگ وسر نیزه خلاصه شده است، بین انسان های امروز وافراد بدوی ونیمه وحشی اعصار وقرون قبل از اسلام فرقی دیده نمیشود . فقط آنروز تحت نام فراعنه وقیصر ها وتزار ها مردم را به عبودیت و بردگی و تسلیم می کشانیدند، امروز بنام های بریژنیف وگوربه چوف وکاسترو وببرک ونجیب و اسد وصدام و قذافی و راجیو وامثالهم . حتی این روش کم کم درحال توسعه وتبارز است وحلقه های استعماری و استبداد با تمام امکانات پولی ودستگاههای تبلیغاتی خود می کوشند درینجا و آنجا دستیارانی برای خود تربیه نمایند . و این راه ورسم را برای فردا وفردا های دیگر زنده نگهدارند . این قبیل افراد وگروه ها در هر شرایطی بنام و نان خودشان می اندیشند تا سلامت روح وفکر دیگران . واز همین جهت است که اغلب حقایق بسود زور و زر تحریف می شود . وبرای توجیه بی عدالتی ها جنایت ها ، کجروشی ها و کج اندیشی ها حربه تعزیر وتکفیر بکار می رود و بجایی آنکه مردم در جریان قرار گیرند و رهنمائی شوند، آنان را گمراه میسازند و درنتیجه سلامت عقلی و رشد فکری در جامعه لطمه می خورد واحساس حق جوئی وحق گوئی از بین میرود .

بزرگترین عیب دکتاتوری و شخص پرستی هم ، همین است که « خودی » انسان ها در اثر عوامل ترس ونفع محو می شود و آدمی با همه کرامت و بزرگی وتعقلش حیثیت ابزار و آلت فعلی را بخود میگیرد که دکتاتور و ارباب از آن استفاده می کند . و دید وقضاوت وبرداشتش درامور وقضایای جمعی وفردی، همان است که از زبان دیگران می شنود و بحدی منحط می شود که اگر ارباب و دکتاتور روزروشن را باوجودتابش خورشید بروی زمین، شب تاربخواند وی فوراً رو بسوی آسمان می کند و برسم تائید می گوید « اینک ماه و پروین » .

متأسفانه این وضع نه تنها جامعه و مردم را در برابر ظلم وزور و انحطاط و بی عدالتی و ستمگری و خیره سری معتاد و بی تفاوت میسازد بلکه روحیهٔ خود کامگی و خود خواهی و استبداد کجروی را در نهاد ، دکتاتور و ارباب نیز رشد میدهد و آنان را از تعقل و تفکر و اهمیت دادن به آرای مردم بازمیدارد و سر انجام آن خیرو صلاح و فضیلت و مردمی که لازمه پیشوائی وبزرگی و فرمان روائیست، دراندیشه وضمیر مسوولین جامعه می میرد. وچنین نظام و جامعه ای خواهی نخواهی دردامان استعمار و استثمار سقوط می کند وهستی و اصالت خود را از دست میدهد .

روی این اصل و فلسفه است که اسلام درباره امر به معروف ونهی از منکر بسیار تاکید می ورزد وحتی رعایت آنرا رکنی از ایمان میداند حجة الاسلام محمد غزالی دانشمند وفقیه و مفکر بزرگ جهان اسلام درکتاب

ارزشمندخود (احیاء علوم‌الدین ـ نیمه دوم از ربع عادات) حدیث مبارکی را از حضرت رسول اکرم (ص) در این زمینه نقل می فرماید که متن‌آن این است:

« من رای منکراً فلینکر بیده فان لم‌یستطع، فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه‌و ذالک اضعف الایمان »

یعنی هر مسلمان وظیفه دارد که در برابر گفتار و کردار ناصواب و پدیده های نا مطلوب عملاً و با دست عکس‌العمل نشان دهد و ازآن جلوگیری نماید. اگر با دست نتواند که مانع‌آن کارشود، درانصورت بازبان خود مبارزه کند و آنچه لازم است بیان دارد،وهرگاه شرایط بگونه‌ئی باشد که چیزی کرده وگفته نتواند، قلباً با آن مخالفت ورزد. و اما حالت سومی را ناشی از ضعف ایمان میداند که خداوند همه ما و شما را ازچنین ضعفی در امان داشته باشد.

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وحضرت عمرفاروق رضی الله عنه باتابعیت از احکام قرآن و فرمایشات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اولین‌خطبه های‌خود پس از رسیدن به‌خلافت‌مردم‌رامخاطب قرار داده گفتند:

«ای مردم‌ما یکی‌ازشما هستیم تا وقتی از ما اطاعت کنید که قول و فعل ما‌با قرآن‌و سنت‌مطابقت‌داشته باشد. هر گاه خلاف آن گردیم و پا کج نهادیم بر شماست تا از اطاعت ما سر پیچی کنید و ما را هدایت فرمائید»

این‌بزرگترین مظهردیموکراسی و آزادی است که‌نخستین‌بار درتاریخ بشریت آنهم با این روح و کیفیت تجلی می کند و این اسلام است‌که مرز بندی های‌دربار ومالک ومملوک را در هم می‌شکند وفرمانده وفرمانبر را در یک ردیف وپهلوی هم قرار میدهد. درس قرآن است‌که احساس امتیاز وبرتری‌وجاه‌طلبی‌و «معصومیت» و غیر مسوؤل بودن را، حتی‌ازمغز واندیشه پاکترین‌و باتقوا ترین‌خلیفه مسلمین می زداید واز لغزش ها و خطا های احتمالی به شدت‌می‌هراسد و در زمینه از مردم یاری می‌جوید. این صفائی و بی غل وغش‌بودن‌تقوا و مردمی ووارستگی وپارسائی‌واسلام بودن واسلام زیستن است که بین فرمانروای مسلمین و فقیر ترین عرب بادیه نشین در طرزوشیوه زندگی‌فرقی نیست. نه مردم‌از خلیفه رم می کند نه خلیفه از مردم می هراسد. هردو یکنوع لباس می‌پوشند، در سایه‌یک خرما میخوابند، در یک مسجد نماز میخوانند، در یک جا می نشینند، نه حاجب ودر بانی است ونه‌گارد و محافظی. ولی باتمام این احوال و آزادی، نظم‌است، قانون است‌امنیت است و هرکسی‌می کوشد پا ازگلیم خویش فرا تر نگذارد وحدودو احکام شرعی و قانون را در حد خودش رعایت کند. خلیفه بررعیت‌ناظر است و رعیت برخلیفه. لیکن باوجود این همه برادری و برابری و صمیمیت و اخوت، در انجام رسالت‌امر بمعروف و نهی از منکر چنان سخت گیر و سخت‌کوش بودند که درمقابل‌هیچکس و هیچ لغزش و انحرافی اغماض نمیکردند و به شدت عکس‌العمل‌نشان میدادند چنانچه دربرابرحضرت‌عثمان بزرگترین یار واصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلیفه سوم، دامادپیامبر صلی الله علیه وسلم وکسی که اغلب دارائی خودرادرراه‌اسلام بمصرف رسانید و در زمان خلافت‌او اسلام تا تولس و قبرس و طبرستان‌و خراسان بسط یافت، قیام کردند و بنام اینکه از وجوه بیت‌المال به خویشاوندانش بخشیده ودر تقررافراد بکار های مهم خلافت وامورمسلمین قرابت را بر لیاقت و استعداد ترجیح داده است، وی را چهل‌روزدرخانه اش محصورکردند وسپس او را بقتل رسانیدند. گرچه این کار بسیار فاجعه آمیز بود و عواقب آن دنیای اسلام را به آشفتگی و اضمحلال کشانید، اما بذات خود آموزنده ترین درسی است که ماهیت اسلام ونظام‌اسلامی را در زمان خلفا بخوبی تمثیل‌میکند شواهد و نظایر اینگونه آشوب ها و

قیام ها و تبلیغ و تلقین امر بمعروف و نهی از منکر و قربانی ها در راه حق و حق جوئی ، در تاریخ اسلام بسیار دیده می شود که شرح و تذکار آنها در این مختصر مقدور نیست .

حضرت علی کرم‌الله وجهه میگوید : ارزش همه عبادات در برابر امر بمعروف و نهی از منکر به منزله نمی است که از تنفسی پدید آید ، در برابر یک اقیانوس و ازین (امر بمعروف و نهی از منکر) هم برتر اظهار حرف حق است در مقابل زمام دار ستمگر .

منکرین این حقیقت در زمرهٔ منافقین اند ! !

ابوجهل ها و بوسیلمه های در تاریخ بوده اند که نه تنها بر آئین و احکام خدا و بر قول و سیرهٔ محمد مصطفی ﷺ عمل نمیکردند بلکه پیوسته سعی شان این بوده است تا از شیطان نیابت کنند و مردم را از راه خیر و حق جوئی و حق بینی و حق گرائی باز دارند و آنان را به فسق و بدکنشی و مناهی تشویق نمایند . یعنی این افراد قولاً و عملاً در برابر امر بمعروف حساسیت نشان میدادند و از رغبت به منکرات لذت می‌بردند . حضرت باری تعالی در قرآن کریم این چنین افراد را در جمله منافقین و فاسقین میخواند و میفرماید که :

« المنٰفقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوالله فنسیهم ان المنافقین هم الفٰسقون آیه ۶۷ سوره توبه »

یعنی : مردان منافق و زنان منافق بعضاً شبیه بعضی از دیگر اند (در امور دین و کردار خود) امر میکنند بکار بد و منع میدارند از کار های پسندیده . و می بندند دست‌های خود را (از انجام دادن کار نیک خود داری) فراموش کردن الله را ، پس خدا هم فراموش کرد آنان را . هر آئینه منافقین از جمله فاسقان اند.

بر اساس این آیه کریمه، منکرین امر بمعروف و نهی از منکر یا آنانی که در جهت مخالف آن عمل می کردند از جمله افرادی محسوب می شوند که خدا را از یادبرده بودند . از اوامر و نواهی سرباز میزدند و هر گز نمیدانستند که روزی بسوی او ـ تعالی باز میگردند و اعمال شان محاسبه میشود این یک واقعیت عینی زندگیست که انسان مومن و معتقد بخدا و وعده‌های خدا(ج)، در هرگامی که بر می دارد و در هر نفسی که فرو می کشد و هر حرف که بر زبان می آرد ، خدا را حاضر و ناظر می بیند . و این امر باعث مي شود تا دروغ نگوید ، بر کسی آزار نرساند ، از اتهام و افترا بخل و حسد و کین توزی و امثال آن ، اجتناب کند ، حلال و حرام را تشخیص دهد . از بت پرستی دوری جوید ، جز براه خدا نرود و غیر ازحق حرفی نگوید و بطور کلی گوهر آدمیت و انسانیت و اسلام وشخصیت خود را بر آستان این و آن نریزد و جز آفریدگار جهان ، معبودی نشناسد، و در ظلمت شخص پرستی و ترس و طمع مسخ نشود .

یکی از رمز های توحید و خدا شناسی هم همین است که انسان ماهیت خود ، آفرینش و آفریدگار را بخوبی درک می کند و از افتادن بپای طاغوتان وارباب‌الانواع وقدرت های موهومی و خود ساخته نجات می یابد . متفکر و دانشمند بزرگ علامه اقبال عین مفهوم را در یک بیت خلاصه کرده و می گوید ،

«مردمومن جزخدا راbنده نیست »
«پیش طاغوتی سرش افگنده نیست»

اینکه پرودگار در آیه مذکور، بر هوا خواهان « منکر » و منکران « معروف » منافق و فاسق خطاب میکند و میفرماید آنان را فراموش کرده است ، بارز ترین مظهر خشم الهی است و بخوبی پیداست که اینگونه افراد از رحمت ، عنایت ، و هدایت اوتعالی بی بهره اند و در ردیف گروهی بحساب می روند که جای دیگر نیز دربارهٔ شان میفرماید :

« ختم‌الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم

عذاب عظیم» بقره آیه ۲ ـ ۷ »

خداوند بر دلها ی آنان مهر زده است و بر چشم‌ها و گوش های شان پرده کشیده شده است (نه حقایق را درک کرده میتوانند ، نه می بینند و نه تحمل شنیدن آنرا دارند .) و و برای ایشان عذاب بزرگیست .

نیازمندی نسل جوان به‌مساله امر بمعروف و نهی از منکر

در روزگار ما این مساله « امر بمعروف و نهی از منکر » بیشترمورد نیاز نسل جوان و افرادیست که از احساس پاک ، صفای قلب ، و بی تجربگی و خوشباوری آنان ، بنام‌ها و عناوین مختلف سوء استفاده می شود و هر یک از جریانات فکری و عقیده وی می کوشند این نیروی ما زنده و پر تحرک را در نیمه راه « رشد و تکامل » و « جهت یا بی » و « خود سازی » متوقف سازند .

و آنان را به گذرگاهی رهنمون شوند که خود دران کمین کرده‌اند تا ایشان را صید نمایند . چنین وضعی هم برای خود جوانان که مردا ن آیندهٔ کشور و عهده دار مسوولیت‌ها خواهند بود ، و هم برای جامعهٔ فردا که طرز فکر و اندیشه و حرکت ایشان ، در انحطاط و ارتقای آن ، نقش قاطع و تعین کننده دارد ،بسیار مهم و بسیار پر تشویش است . زیرا بنا بر شواهدی که وجود دارد بعضاً سعی میشود تا با استفاده از شرایطی که پیش آمده است ، جوانان را حتی تحت نام اسلام شستشوی مغزی کنند و نگذارند تا ایشا ن از این مکتب انسان ساز و از آئین نامه های مهر ورزی ، محبت برادری،انسان دوستی صفا اندیشی ، واقع نگری ، راست گوئی و راست کرداری آنان، چنانکه بایستی چیزی بیاموزند وآنرا مشعل راه واندیشه خود سازند.حتی‌جریانات مرموزی بملاحظه‌می‌رسد که‌میخواهند جوانان را با پول ، تبلیغ ، تهدید ، تطمیع وسایر رنگ‌ها و نیرنگ‌ها از شناخت اسلام راستین مانع شوند. و افکار و احساسات آنانرا در قالب آئین نامه های گروهی‌وشخص پرستی و مذاهب و ایدیالوژی های‌جدید ، متحجر و مومیا ئی کنند .

جوانان ، هم در ظلمت این راه و رسم تدریجا ، قالبی ، گروه زده و تجرید می شوند و تمام تشخیص و برداشت شان از اسلا م و ارزش های آن در یک چوکات معین خلاصه می گردد . اینگونه افراد بر جهان و هستی و مافیها فقط از یک چشم می بینند و در بارهٔ تمام حقایق و حوادث و جریانات ، تنها از یک گوش می شو ند و در تحت فشار و تلقینات یک جانبه ، مسموم کنندهو مداوم صحنهٔ‌گیتی وپدیده های آفرینش با همه پهنا و وسعتش در نگاه شا ن تنگ می شوند ، باب تعقل و تفکر بر روی شان مسدود می گردد ، حتی فکر می کنند ماه و خورشید هم از گریبا ن آقا ئی سر می کشند ، که ایشـا ن بـه و ی اراد ت دار ند ، این عشق و اراد ت آهسته آهسته از مرحله انتخاب و خود آگاهی و تجلیل و تکریم از مراد و پیشوا ، جزئی از عقیده و مذهب می شو د و کار را بسرحد جنون مـی کشاند . و در نتیجه انسان بگونهٔ مجسمه هائی در می آید که در مغازه های بزازی می گذارند ، و مغازه دار هم هرروز آنها را بشکلی در می آورد که خود ش میخواهد .

جای تردید نیست که بعضی از این جوانان با گذشت ایام ، رشد سن و عقل و در روشنائی مطالعه و تجربه ، راه خود را باز می یابند ، و متوجه میگرد ند که با تمام ارزش های خود ، قربانی اهداف ، افراد و تعصبات بی ارزش شده‌اند . ولی این آگاهی زمانی دست میدهد که فرصت های زیادی را از دست داده باشند و جزندامت و تأثر چیزی بسراغ شان نیاید . مایهٔ نگرانی این است که نتایج و اثرات فرصت ها ی از دست رفته و باز داشتن جوانان از آزادی انتخاب و تفکر سلیم ، نه‌تنها برای خود جوانان عزیز دردناک و زیانبار خواهد بود ، بلکه سلا مت

جامعه را نیز بخطر مواجه میسازد و آنرا آسیب پذیر می کند .

لهذا همه برادران ، بزرگان ، چیز فهمان و هموطنان ارجمندی که برای مردم ، وطن و فردای آن می اندیشند، اخلاقاً و ایماناً مکلف اند تا در حدود توانائی فکری ، ذهنی ، قلمی ، تجربی و زبا نی ، در هر جا وهرموقعیتی که قراردارند بحکم «الدین نصیحة » ا ز گفتن ، رهنمائی کردن نصیحت نمو دن برادران جوان خود خود داری نفرمایند . و احکام « امر بمعروف و نهی از منکر » را در زندگی روزمرهٔ خود عملاً تطبیق نمایند .

شاید در آغاز چنانکه هراقدامی دشواری هائی دارد ، این ماموریت اسلامی و انسا نی هم بی درد سر نباشد . ولی ثبات و پایداری وارادهٔ خیر و حقانیت در فرجام بر هر مشکلی پیروز میشود . هرگاه در تصویر تاریخ بنگرید ، از سینهٔ هر مصلح ومبتکری خون می چکد و بر قلب هر کدام از ناصح و خیر اندیشی صدها پیکان تهمت و سرزنش فرو رفته است . اما این قربانی‌ها در تاریخ ، انسان های مظلوم و رنجدیده را از تهلکه و قربان شدن نجات بخشیده است و نام گرامی قهرمانان آن بر قلب و سینهٔ تاریخ جایگاه خاص دارد ! !

تجربه و علم نشانداده است که کلیه انحرافات ،تاریک اندیشی‌ها عقب ماندگی ها ی اجتماعی و سیاسی و دوری جستن و انزوا گرفتن از مسؤولیت و مبارزه و مفا همه ،ناشی از ترس ، طمع ، جهل و نا آگاهی میباشد . در اثر این انگیزه های منفی و سیاه است که آن یکی فکر می کند که ممکن است در برابر اظهار حق و یا جهت گیری در راه حق ، این آقا و آن آقا ، یا این گروه و آن گروه ، آرزده شو د . و این آزردگی هم شاید به مقابله و مجا دله و بر خورد بکشد و خوا ب راحتش بهم بخورد . و در تاریکی چنین وسواسی با خود تصمیم میگیرد ، در مقا بل همه چیز و همه جریانا ت و لو با سر نوشت او و کشورش هم بازی شود ، سا کت و بی تفاوت باشد

آن دیگری که از معنی‌ومفهوم « تعقلوا و تفکروا » در قرآن ، بی خبر است و چشم و گوش‌را همانند « باشه های » شکاری بسته اند تا اهلی شود و با دست و اشارهٔ صیاد انس گیرد ، اصلا حس و ارادهٔ پرواز و سیر و اندیشه درافق بیکران زیست از یادش میرو د . و همیشه دست نگرصیاد است تاآب ودانه‌ای برایش دهد و یا اورا بدنبال صعوهٔ پرشکسته ای بفرستد .

وآن سومی هم که سالهابخود و منافع خوداندیشیده ودرهرشرایطی بگونه‌ای خود را عیار کرده و از ان استفا ده نمو ده است ، و یا اینکه هنوز در آغاز و یا نیمه راه زنده‌گی قرار دارد و برای فردا خواب قدرت و ثرو ت می بیند ، در اثر تبلیغا ت منفی و یک جانبه ، خود و اصالت و رسالت خود را از یاد برده است ، بیچاره خواب از چشمش پریده وشب هارا به این سودا و وسواس به صبح میرساند که چه و قت این فرد و یا آن گروه مورد نظر ش بر سرنوشت کشور حاکم میگردد تا وی نیز از آن نصیبه ئی بر د و آب و نا نی بدست آرد ! !

بعضاً در تحت عواملی که از آن نام بردیم سعی میورزند ، آنگونه که مصلحت ایجاب میکند ، خود را وانمایند،نه‌چنانکه‌هستند .ورویهمرفته این دوگانگی ظاهر و باطن و رنگ عوض کردن‌ها در اثر طول مدت ، رنگ عرضی خود را از دست میدهد و جزء طبیعت و اخلاق آدمی میشود و به این ترتیب شخصیت حقیقی او به‌یک شخصیت‌مصلحتی مبدل‌میگردد و جا معه اسلا م را از لحاظ د اشتن شخصیت های حقیقی فقیر میسازد .

اما یک مسلمان واقعی ، یک مسلمانی که از مکتب اسلام وقرآن اندوخته‌ای دارد ، یک مسلمانی که از حد اقل آگاهی و اندیشه برخوردار است ، یک مسلمانی که خود وخدارا شناخته است ، و یک مسلما ن مومن و موحد ، در برابر این همه

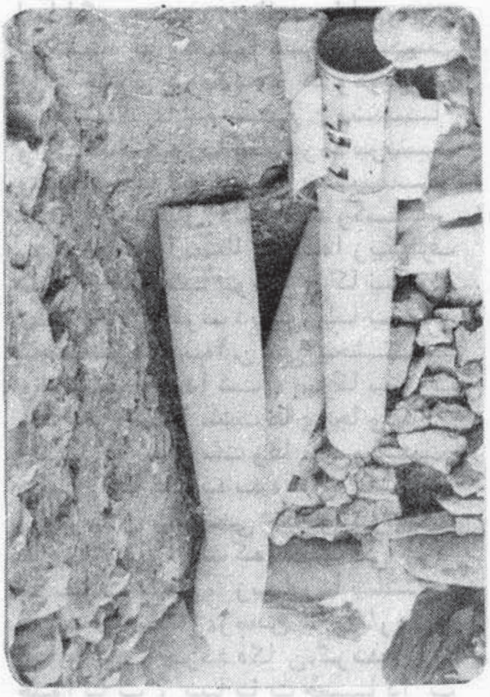
عواملی مهمل و منحط که شخصیت او را از پایگاه رفیع اسلامی و انسانی اش ، به‌حضیض ذلت می کشا ند ، سر فرو نمی آرد ، از هیچ نیر وئی نمیترسد وبه هیچ چیزی تطمیع نمیشود و این پیمانش (ایاک نعبد و ایاک نستعین) را باخدا که هر روزچندین بار آنرا تکرار می کند ، در هم نمی شکند . و به آن قلباً و روحاً اعتقا د و ایمان دارد می گوید : بار خدایا! «ترامی‌پرستیم و ازتویاری میخواهیم.»

بنا بر این آنانی که به این حقیقت ایمان دارند و جز خدا هیچ معبد ئی را سزاوار پرستش و ستا یش و یاری جستن و استعانت نمیدانند ، تمام بتها و معبود هائی که مخلوق ذهن واندیشهٔ خود ایشان و یاافرادی همانند خود شان باشد همه را بدور می اندازند و غیر از حق و رضا ی حق به چیزی نمی اند یشند .

نتیجه : بر اساس آنچه گفته آمد، هر گاه در یک جامعه اسلا می مردم از طریق صواب بدور افتد و رسا لت امر بمعروف و نهی از منکر ، از خاطرها فراموش گردد ، در اینصورت محیط زیست و اجتماع یا حالت دخمهٔ سرد و کرختی را بخود میگیر د که همه‌نیرو واستعدادهای انسانی در ان منجمدمیشودوازحیات وحرکت بازمیماند و یا اینکه در اثر از بین رفتن خیر و فضلیت و تقوا و مساعی استعمار و و فقدان افراد سا لم و خیر و کار آگاه و با ایمان ، مشتی شریر و اوباش بر جامعه حاکم میگردد که جز اراده و و خواست خود شا ن کلیه ارزش ها و معیارها نفی میشود . و مرد م در تحت چنین شرایطی اجباراً به‌خواری و ذلت کشانیده می شوند .

امام محمد غزالی باز هم در این رابطه حدیث دیگری را از زبا ن حضرت رسول کریم (ص) نقل می کند که بسیار آموزنده وهشدار دهنده است و آن اینکه :

« لتاء مرون بالمعروف ولتنهـون عن المنکر اولیسلطن الله علیکم شرارکم» ثم ید عوا خیارکم فلا یستجا ب لهم



بمب هایکه بالای مسلطانان افغانستان فروغلطیـد ه است .

ای مرد م ! هر آئینـه وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر را بجا آرید والا حق تعالی شریر ترین شما را بر شما مسلط می گر داند و آنگاه نیکان شمادعا کنند ولی اجابت نشود.

شگفتا ! که این پیشگو ئی در روزگار ما و در حق ملت افغانستان مصداق پیدا کرد. وهمه بچشم خویش دیدیم که در نتیجه غفلتها و بی تفاوتی های ما ، مشتی از اوباش و شریر بر کشور ما مسلط گردید . و اینک هر چند ناله می کشیم و فریاد می کنیم د ر نیمه راه از پا می افتد و به آستان اجابت نمیرسد . چه بسا پیرو کودکی که دردل شب‌هاروی بر آسمان دارند و از مصیبت ایام ، الامان میگویند ،امالبیکی نمیشنوند.

اگر از این همه بدبختی و بیچارگی کـه واقعاً کمتر قومی در تاریخ به آن‌مصاب شده است ، انتباه نگیریم و کماکان بر شیوهٔ پیشین در برابرمسوولیت های‌خوداهمال‌نمائیم، آینده ما نیز خدای ناخواسته بر این منوال خواهد بود . که خداوند همهٔ ما را از آن روز و آن حا لت نجا ت بخشد .

اللهم احفظنا من شرالشیطان الرجیم واهدناالی الصراط المستقیم

نقش انقلاب اسلامی در ایجاد

وحدت میان مسلمانها

اندیشمند

وقتی ما نگاه ژرف و عالمانه‌یی بر پدیده‌های موجود در کاینات و قوانین و سنت های حاکم بر آنها بیفگنیم، در قدم اول موجودیت ویژه‌گی و خصوصیت وحدت را در آنها بوضاحت مشاهده می کنیم. موجودیت خصوصیت وحدت به این معنی که نظام کاینات و سنت ها و قوانین موجود در میان آنها همه سیر توحیدی دارند، از منشاء واحدی نشئت کرده اند، با تدبیر و اراده‌ء واحدی اداره می شوند و در راه اطاعت و انقیاد از قوانین و سنت های ذات واحد، حکیم و مقتدری قرار دارند.

دریافت خصوصیت وحدت در میان پدیده‌ها و سنت های حاکم بر آنها با براهین و دلایل متعدد قابل فهم و اثبات است. موجودیت نظم و حفظ همیشگی نظم در کاینات و پدیده‌ها و موجودات گوناگون آن دلیل واضح و اساسی وحدت در آنها است و این نظم است که زیبایی و شایستگی عجیب را به عالم هستی بخشیده است و همین زیبایی و شایستگی کاینات و پدیده‌های آن است که زندگی را برای انسانها که اشرف مخلوقات هستند، مساعد میسازد و انسان در زندگی خود از پدیده‌ها و موجودات عالم استفاده می کند.

اما اگر وحدت در نظام عالم وجود نداشته باشد، قوانین و سنت های جاری در پدیده ها و موجودات رنگارنگ عالم منبع و منشاء واحد نداشته باشند در مدیریت و تنظیم عالم هستی تدبیر و اراده‌ء واحدی دست اندرکار نباشد نظم و انتظامی که از یکطرف سبب حفظ، ثبات و بقای کاینات میگردد و از طرف دیگر زیبایی و شایستگی را به آن می بخشد، وجود نخواهد داشت. بر کاینات و عالم هستی سنت های جاویدان الهی حاکم است و عامل وحدت همین اطاعت پدیده‌های عالم از فرمان تکوینی خداوند و سنت های الهی است که سبب می شود کاینات منظم، زیبا و شایسته باشد. آسمان، زمین، ستاره‌گان، گیاهان، پرنده‌گان، گزنده‌گان، حیوانات، نباتات، جمادات و همه هستی و مخلوقات از فرمان تکوینی خداوند بدون مخالفت و سرپیچی پیروی می کنند. و با نبودن وحدت یا سرپیچی کاینات از فرمان تکوینی خداوند و سنت های الهی، موجودیت و بقای کاینات در مخاطره می افتد و شایستگی و زیبایی خود را از دست میدهد. به قول شاعر نام آور مشرق حضرت مرزا عبدالقادر بیدل که میفرماید

انحراف از وضع طبعی هیچ جا مقبول نیست.
چون بسوی دیده برگردید، مژگان خنجر است.

وضع طبعی، سنت های جاویدان الهی است که بر پدیده‌ها و موجودات عالم نهاده شده و اطاعت از آنها وحدت نظام کاینات را تاءمین می کند و سبب بقا و دوام کاینات و پدیده‌های عالم میگردد و سرپیچی و مخالفت به آن، موجودیت و دوام عالم هستی را برهم می زند و زیبایی و شایستگی پدیده‌ها را به زشتی تبدیل می کند، چنانچه مژگان را خداوند (ج) برای حفاظت و زیبایی چشم به این شکل که می بینیم خلق کرده، ولی اگر برخلاف خلقت الهی عمل کنیم و مژگان را بسوی دیده پایانش بداریم، تبدیل به خنجری میگردد که عوض دوام و زیبایی چشم، را کور میسازد. یعنی موجودیت ویژگی وحدت در

کاینات و پدیده های آن با اطاعت کاینات و عالم موجودات از فرمان تکوین خداوند حکیم و قدیر یک ضرورت مبرم و اساسی برای بقا و دوام کاینات و زیبایی و شایستگی آن به این شکل موجود میباشد و اسرار و حکمت وحدت هم در همین نهفته است که نظم کاینات و عالم موجودات الی ماشاءالله به این زیبایی و این شایستگی باقی می ماند.

و اما انسان که اشرف مخلوقات در میان موجودات عالم و خاصتاً موجودات سیارهٔ زمین میباشد نسبت به همه مخلوقات برتری داشته و در نهایت زیبایی و شایستگی خلق شده است طبعاً برای انعکاس و تجلی هرچه بهتر و بیشتر استعدادها، زیبایی ها و شایستگی های خود به وحدت و همبستگی ضرورت دارد. انسان ها با وحدت و همبستگی میتوانند برای زندگی خود امنیت و آسایش تأمین نمایند، به خوشبختی و سعادت برسند، به برتری و بهرهٔ مادی و معنوی نایل گردند و از پدیده ها و موجودات کاینات که در حقیقت نعمات الهی برای شان است، استفاده بهتر و بیشتر نمایند. عدم وحدت در میان انسانها، عدم وحدت در نظام فکری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و سایر ابعاد زندگی آنها مایهٔ کشمکش ها، نزاع ها، برخوردها، کینه ها، عداوت ها، قتل ها و ویرانگری ها میگردد که در نتیجه نظم زندگی شان برهم می خورد، بی امنی بر جامعهٔ انسانی حاکم میگردد و بشریت بجای رسیدن به سعادت و رستگاری در گودال تباهی و بدبختی سقوط می کند و همان ترتیب که از بین رفتن وحدت در نظام عالم، زیبایی و شایستگی آنرا به ویرانی و زشتی تبدیل می کند. عدم وحدت در جامعهٔ بشری نیز جز زشتی و ذلت، تباهی و تلخکامی ها دست آورد و ارمغانی دیگری ندارد. ولی سوال در این جاست که انسانها چگونه می توانند وحدت را در میان خود تأمین نمایند و کدام مکتب فکری و اعتقادی می تواند در ایجاد وحدت در جامعهٔ انسانی نقش اساسی و عمده را ایفا کند و راه عطی تأمین وحدت را برای انسان روشن نماید؟ و در چنین بررسی نقش اسلام منحیث یگانه مکتب فکری که قادر به ایجاد وحدت بشری میشود و نقش انقلاب اسلامی به حیث یگانه راه که این آرمان بزرگ و عالی را تحقق می بخشد به خوبی روشن میگردد.

پاسخ علمی و درست به این سوال این است که تأمین و ایجاد وحدت در میان جامعهٔ بشری و تشکیل امت واحد بر اساس ضوابط و قوانین بشری امکان پذیر نیست زیرا استعداد و عقل بشر دارای نواقص و معایب زیادیست که قادر به ترسیم و تدوین راه درست زندگی که تأمین کنندهٔ عدالت اجتماعی و رفاه و سعادت در میان بشریت باشد نیست. انسان در علم و معرفت خود محدودیت زیادی را دارد، عقل انسان از درک و فهم بسیار مسایل عاجز است. بیشک انسان وقتی بخواهد قانون عادلانه برای بشریت وضع کند، نمی تواند خود را در موقعیتی قرار دهد که جنبهٔ عدالت و بی طرفی و اخلاص را نسبت به همه افراد بشریت رعایت کند. از یکطرف علم و دانش او از شناخت انسان آنطوریکه هست عاجز است و از طرف دیگر حتماً تحت تأثیر مسایل چون نژاد، زبان، رنگ، ملیت، منطقه و عقده های مختلف قرار می گیرد و به جای طرح و ارائهٔ افکار عادلانه، نظریه های فساد انگیزی را پیش می کند و انسانیت را به ویرانی می کشاند طوریکه کمونیست ها مکتب فاسد و باطل کمونیزم را یک آیدیالوژی و یک مکتب انقلابی، برحق و یگانه نظام اقتصادی طبقات محروم و ستمکشیدهٔ جوامع انسانی معرفی می کنند و با چنین پندار خرافی و افکار ظالمانه و شیطانی به انسانیت می تازند و با فسادگری، فتنه انگیزی، قتل و غارتگری بشریت را به خاک و خون می کشند. در میان مردم روسیه ضرب المثل مشهوریست که به شکل طنز در افشای نظام سیاسی خود با هم گفتگو می کنند. وقتی شخصی می پرسد که وضع زندگی در دوران استالین چگونه بود؟ طرف در جواب می گوید مثل سرویس برقی بدین معنی: نیمی از جمعیت نشسته اند یعنی در زندان هستند و نیم دیگر ایستاده می لرزند و فقط یکنفر (استالین) رهبری می کند.

نظام ننگین و کثیف لیبرالیزم و دیموکراسی غرب به مراتب ننگین تر، سیاه تر و حیوانی تر از نظام کمونیزم است.

در مکاتب فکری و نظام های اعتقادی بشر اصلاً مبانی و مبادی درست و معقول وحدت وجود ندارد که وحدت جامعهٔ انسانی بر روی آن بنا یابد و استوار گردد. مثلاً از جملهٔ مبانی اساسی تأمین وحدت در یک جامعه میتوان از داشتن یک ایمان صادقانه و مخلصانه به یک آئین و مکتب نام برد که آن ایمان و آن مکتب قادر به وحدت فکری یا توحید اندیشه ها و قادر به وحدت قلبی یا یکدلی و صمیمیت باطنی در میان انسانها باشد که در این صورت وحدت بدون اکراه و فشار در جامعهٔ انسانی تحقق می پذیرد اما تمام مکتب های فکری بشر از داشتن چنین بنا و اساس درست و معقول که برای ایجاد وحدت جامعهٔ انسانی ضرور است، بی بهره هستند. سکوت ده ها ملیون توده های انسانی در سرزمین روسیه ناشی از موجودیت وحدت در میان مردم آن و ناشی از این خصوصیت قوانین و ضوابط مکتب کمونیزم نیست که عدالت و سعادت واقعی را در میان مردم محکوم روسیه تأمین کرده باشد، بلکه این سکوت ناشی از ترس و وحشت بس بزرگیست که نظام جبار و دیکتاتور کمونیزم در طول هفتاد سال حاکمیت ظالمانه و جابرانه اش بر مردم روسیه ایجاد نموده است. حاکمیت کمونیزم در کشورهای کمونیستی بر اساس جاسوسی و ایجاد رعب و هراس در قلوب مردم استوار است. مردم در کشورهای

کمونیستی ازدستگاه جاسوسی سخت وحشت دارندوحتی سوء ظن وبدگمانی درفامیل های جوامع کمونیستی بین پدروپسر، زن و شوهر، خواهروبرادروجودداردو درنظام فکری واعتقادی لیبرالیزم ودیموکراسی غرب نیز هیچ بنا واساس محکم ومعقول که براساس آن وحدت جامعهٔ انسانی تامین شودوجودندارد. دردنیای به اصطلاح آزادآمریکا واروپا مقام انسان درحدحیوانات جنگلی تنزل نموده است. ازاخلاق انسانی خبری نیست، ازعاطفه واحساس ونوع خواهی اثری وجودندارد، ارزش انسان به معیارهای انسانی سنجیده نمی شود، انسان یک موجودمصرفی، یک ابزار ووسیلهٔ است که بتوان توسط اوکارپرمنفعتی راانجام داد و درغیرآن باید آن ابزاربرباطل ساخته شودوازبین برود. افسردگی تشویش، عقده، یاءس اززندگی وصدهاامراض روحی درآنجاحاکم است. حکام نظام های ننگین استکبارشرق وغرب بامغزهای الکولی وقلب های سیاه وافکار شیطانی هرلحظ درفکراستثمار انسانها ویغماوچپاول دسترنج انسانیت هستندوجزطرح تفرقه، نفاق وفسادوفتنه دربرابرجوامع بشری چیزی دیگری نیدارند. چه نیکوسروده شاعرمجاهدبرادر "تارشی" درملاقات اخیرسران دواستکبار" این دوتاگرگ جهان خواربسی خونخوارانند

روح منحوس جفادرجسدآزارند هرکجاشوروشری هست درآنندشریک شررانداز وشرانگیزومدام شرارند رأس کفرانندوسرظلم وسرآغازفساد رهبرفتنه گران پیکراستعمارانند"

بدین اساس ایجادجامعهٔ توحیدی وبه کمال رسیدن وسعادتمندشدن انسان ازطریق افکار واندیشه های بشری امکان ندارد بناءً پروردگارحکیم وقدیرکه جهان خلقت راباتمام نعمات وزیبایی هاخلق نمودوانسان رادرمیان همه مخلوقات وپدیده های عالم دربشایسته ترین شکلی درآوردوپادشاهی وخلافت زمین را برایش اعطاکرد، درموردتعیین راه زندگی اش که این موجود زیبابه بیراهه هاوگودال ها نرود، نیزازلطف وعنایت بی پایان دریغ نکرده است. و راه درست زندگی راکه درپرتوآن انسان به کمال برسدوجامعهٔ واحد انسانی ساخته شود، معین فرمود ودریافت چنین راهی راازعنایت" به عقل بشرنگذاشته است.

استعدادبه کمال رسیدن ووحدت یافتن انسانهادرخلقت وفطرت بشروحودداشته وخداوند متعال غرض به فعلیت رسیدن همین نیروی نهفته شده وفطری سعادتمندشدن، به کمال رسیدن وبه وحدت رسیدن جامعهٔ انسانی پیغمبران رامبعوث داشته است. قرآن این مطلب راچنین بیان می کند !

کان الناس امة واحدةفبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوافیه.

(انسان هاامت واحدبودند، پروردگارپیغمبران رافرستادکه نیکان رابشارت دهندوبدان را بترسانندوباآنهاکتاب براستی فرستادتاتنهادین خدابه عدالت درموردنزاع مردم حکم فرماباشد دین مقدس اسلام که آخرین وکاملترین ادیان آسمانی است و محمدمصطفی (ص)پیغمبرگرامی وبزرگ اسلام که خاتم پیامبران وآخرین سلسلهٔ بعثت انبیاست، ازهمهٔ ادیان وشرایع آسمانی گذشته، راه درست رسیدن به سعادت، کمال ووحدت بهتررا برای انسان مشخص ومعین فرموده است وجولانگاه فرامین، هدایات وتعلیمات شریعت اسلامی چنان وسیع وگسترده است که بشریت می تواندتاآنجاکه خواسته باشد بسوی کمال پروازکندودرعالی ترین نردبان تکامل برسد فقط اسلام می تواندکه بشریت سرگردان، مترددگمراه راهدایت نمایدوبه راه سعادت سوق دهد وتنهاانسان درروشنایی هدایات وموازین مکتب کمال آفرین ونجات بخش اسلام موفق می شودکه ازتفرقه واختلاف و نزاع وکشمکش رهاشود، جامعه وامت واحدرابوجودبیاورد.

مبانی وحدت رادرامت اسلامی که براساس آن امت واحدتشکیل می شودواتحادووحدت مسلمین تحقق میابدبطورخلاصه می توان چنین ارزیابی نمود.

۱- وحدت فکری واعتقادی :

تمام افکارواعتقادات اساسی اسلام که مسلمانها می توانند براساس آن امت واحدشوندبرتوحید ویگانگی استواربوده ودرقرآنکریم هیچ یک ازاصول اعتقادی بصورت متضادومختلف که سبب اختلاف وپراگندگی مسلمانهاگردد بیان نشده است. درحالیکه چنین خصوصیت وویژگی درهیچ یک از مکتب ها واندیشه های بشری وجود ندارد.

قرآنکریم، خداوندجهان راواحد معرفی می کند، دین اسلام رایگانه دین برحق وآخرین ادیان آسمانی معرفی مینماید وانتخاب غیرازآنراانتخاب باطل وناجایزمیشمارد. محمد مصطفی (ص) رافقط پیغمبر اسلام وآخرین پیغمبران الهی می خواندومسلمانهاراموظف می کندتانظام فکری واعتقادی خودرابرمبناواساس دساتیرو تعلیمات اسلامی استوارسازند وفرمان نجات بخش وعظیم خودرا درتحقق این آرمان مقدس چنین صادرمی کند:

واعتصموابحبل الله جمیعا" ولا تفرقوا.

۲- وحدت قلبی وباطنی :

اسلام نه تنهاوحدت اعتقادی و فکری رابرای ایجادامت واحد وجامعهٔ توحیدی طرح می کند، بلکه دروحدت قلبی، درونی وباطنی مسلمانهانیزاکیداً دستور میدهد. یک مسلمان بایدقلبا" مسلمان دیگررادوست داشته باشد وبراساس ایمان اسلامی نفع خود رادرنفع جامعهٔ مسلمین بجوید پیوندقلبی وباطنی مسلمانان یکی ازمبانی واساس ارزشمند وجاویدانی وحدت است که درهیچ مکتب ونظام اعتقادی دیگرنظیر آن دیده نمی شود.

برخی اجتماعات انسانی پیرو وهواداریک مکتب فکری بشرکه ظاهرا" دریک جامعهٔ واحدبسر میبرند، درحقیقت وحدت آنها روی اجبارروفشاردستگاه حاکمهٔ

ظالم وطاغوتی استوار است وهیچ نوع پیوندقلبی، اعتماد واقعی اخلاص، صفا، صمیمیت، ایثار وفداکاری درمیان شان وجود ندارد. مثلاً "درروسیه که اولین کشورکمونیستی وسردمدار نظام کمونیزم درجهان است این خصوصیت وجوددارد واین واقعیت را بسا اتباع فراری روسیه خاصتاً "آنهائیکه اعضای سازمان جاسوسی وعضوحزب کمونیست روسیه بوده اند برملاساخته وخاطرنشان میدارندکه اگرمرزهای روسیه بروی ساکنین آن گشوده شود، آنگاه این مفهوم دروغین وکاذب که بنام اتحادشوروی سه صد ملیون انسان را زندانی کرده اند باطل می شودومردم به سرعت ازاین اتحادفرارخواهد کردومتفرق خواهندگردید.

۳- وحدت فعلی وعملی :

سومین مبنا واساس اصولی تشکیل امت واحدوجامعهٔ توحیدی در اسلام دساتیروموازین اسلام در انجام واجرای وحدت فعلی وعملی مسلمانها است.

تمام افکار واعتقادات وتعلیمات اسلام اولاً "درفکرواندیشه جای می گیردودرباطن وقلب انسان ازتصدیق وتائیدآن اطمینان وآرامش پیدا می شودوبعداً " درعملکردوفعل انسان انعکاس میابدومتجلی میگرددوبه این شکل مسلمانها عملاً "درمسیرواحد قرارمی گیرندودرنتیجه امت واحدبوجودمی آید.

۴ - وحدت درپیشوای الگوونمونه

یکی ازعمده ترین مسئلهٔ تفرقه انگیزواختلاف آفرین مکتب ها ونظام های فکری واعتقادی بشر که مانع ایجادوحدت واتحاد جامعهٔ انسانی میگرددهمین مشخص نبودن انسان نمونه والگوی است که جامعه راه توحیدی خودرا برخط مشی وعملکرد واندیشه وافکارآن تعین وتثبیت نماید.

درمکتب منحط وطاغوتی کمونیزم شخصیت ها وافرادتا وقتیکه سلطه وحاکمیت دارندالگوونمونه هستندومردم مجبوراندازآنها به عنوان رهبروپیشوای قهرمان وکبیرتمجیدوستایش نمایند. اما وقتی آنها می میرند ویا توسط کودتای کمونیست دیگری سرنگون می شوند، قیافهٔ زشت، فاسد، مجرم وجنایتکاررا می گیرند. خروشچف استخوان های پوسیدهٔ استالین را محاکمه کردوبریژنیف خروشچف را محاکمه نمود، گورباچوف ازفساد اداری بریژنیف دادوفریادمی کندوکمونیست های امروز چین، مائو، قهرمان والگوی دیروز چین را متهم می نمایند. وضع درجوامع ننگین ودیموکراسی غرب ازاین هم بدتراست واین خودوحدت واقعی جامعهٔ انسانی را ناممکن مسازد.

اما دراسلام شخصیت الگوونمونه، رهبروپیشوائی که مسلمانها، زندگی، اتحادووحدت خودرا براساس اندیشه، افکار، خط مشی وعملکردآن بسازندوجوددارد آن محمدمصطفی (ص) پیغمبربزرگوار اسلام است وکافهٔ مسلمین دراین موردوحدت نظردارند. قرآن در این امربه مسلمانها چنین هدایت میدهد:

لقدکان لکم فی رسول الله اسوة حسنه لمن کان یرجوا الله والیوم الاخروذکرالله کثیرا.

(به تحقیق پیغمبربرای شما رهبرشایسته است، برای آن کسانیکه به خداوروزآخرت امید وارباشندوخدا را بسیاریاد کنند.)

پیغمبراسلام (ص) هم میفرمایند «بمن بنگرید، هرطوریکه من عمل می کنم شما هم عمل کنید.»

۵ - وحدت مسلمانها درموجودیت اولین جامعهٔ توحیدی اسلام:

همان ترتیب که مسلمین در داشتن رهبروپیشوائی که سرمشق اندیشه وعمل شان باشدوحدت نظر دارندبوجودآمدن وتحقق یافتن اولین جامعهٔ توحیدی وامت

واحداسلامی که توسط پیغمبر اسلام (ص) تشکیل شدوحدت نظر دارند. پیغمبراسلام درپرتو مکتب انسان سازاسلام ازمردم جاهل وبادیه نشین که درمیان آنها ارزش ها ومعیارهای انسانی مرده بودودراسارت جاهلانه ترین اندیشه ها وسنت های منحط وننگین یکدیگررا می کشتندو دایم دراختلاف وجنگ وکشمکش به سرمیبردند، چنان یک امت واحدونمونهٔ ساخت که دشمنی های چندصدسالهٔ جاهلی به محبت ودوستی بدل گشت واختلاف وتفرقه جایش را به وحدت ویکپارچگی داد وافرادآن درعالی ترین مرحلهٔ کمال انسانی رسیدند. آنجائیکه قرآن دروصف این جامعه واین امت واحد، نمونه وبی نظیرچنین می گوید:

وکذالک جعلناکم امةً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیداً". (این چنین ما شما را امت وسطی قرارداده ایم تا برمردم الگوونمونه (قابل مشاهده) باشیدورسول (ص) نیزبه شما نمونهٔ گواه باشند.)

اما مکتب های فکری بشرورهبران آنها ابداً "قادربه ایجادجامعهٔ نمونه که ارزش های انسانی درآن حفظ شودومردم به وحدت وسعادت برسندنگردیده ونمیگردند آیدیالوژی منحط لیبرالیزم غرب که مدعی ایجادجامعه متکامل ومتمدن انسانی است بشریت را بجای رشدورسانیدن بسوی کمال درمسیروحشت وحیوانیت سوق داده است. مکتب کمونیزم هم به جامعه انسانی، ایجادجامعهٔ خود، بی طبقه وفاقداستثمار وستمرا نوید میدهدامادرعمل دست آورد ش معکوس است.

ازعمرحاکمیت کمونیزم درروسیه هفتادسال میگذردوطبق ادعای کمونیزم، بایدنسل بعد از انقلاب کمونیستی درروسیه، افرادا صلاح شده وخودکاروبه اصطلاح خودشان انترناسیونالیست بارمی آمدند. امادرافغانستان افرادروسی راکه بعدازانقلاب کمونیستی تولدشدندوبه سن جوانی رسیدندوازتولدتاجوانی درنظام کمونیزم، درجامعه کمونیستی ومطابق افکار واندیشه های مکتب کمونیزم تربیه شده اندوسربازان یا افسران ارتش سرخ هستند، می بینیم که چنان انسان های وحشی حیوان منش ودرنده صفت میباشندکه حتی ازابتدایی

ترین صفات اخلاقی یک انسان جاهل و بی دانش هم برخوردار نیستند. این نسل نمونهٔ کمونیزم چنان وحشی و بی بهره از تمدن انسانی هستند که وقتی برای تلاشی و بازرسی در خانه ها و قصبات میروند، قسمتی از بدن یک حیوان زنده را همچو گرگان درنده با برچه های کلاشینکوف خود قطع می کنند و آنرا نیم خام می خورند. اکثرا" در خانه ها و محل هایی که در حین هجوم و تلاشی به سر می برند در بستری که می خوابند قضای حاجت می کنند. این انترناسیولیست ها یک قطی سیگار و یک پاکت چاکلیت از یک طفل سیگار فروش افغانی سرقت مینمایند. آدم کشی و خون ریزی اصلا" حرفه و تخصص شان است.

۶ ـ تشخیص آفت های تشکیل جامعهٔ واحد و هدایت به مسلمین در طرد آنها:

دین اسلام چون برای به کمال رسانیدن انسان و واحد ساختن جامعهٔ انسانی از جانب پروردگار نازل شده است بناءً نه تنها که موازین و ضوابط تحقق و تطبیق چنین هدفی را معین نموده بلکه آفت های تحقق این آرمان و ریشه های تفرقه و پراگندگی مسلمانها را مشخص ساخته و راه مبارزه با آنرا نیز نشان داده و معین نموده است. قرآن درین مورد به مسلمانها چنین فرمان میدهد:

یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جائهم البینات اولئک لهم عذاب عظیم. (ای اهل ایمان!

از آنانیکه پراگنده شدند و اختلاف ایجاد کردند بعد از آنکه حجت های خدا برآنها آمد، نباشید، آنانرا عذاب بزرگیست.)

اسلام برتری خواهی فردی، حس برتری جویی نژادی، زبانی، منطقه وی و قومی را به عنوان آفت اتحاد و وحدت مسلمین قلمداد می کند و پیروان خود را به طرد آن در رسیدن به امت واحد اسلامی فرا می خواند.

معیار تائید انسان و امتیاز او در اسلام، ایمان صادقانه و تقوی بی ریا و مخلصانه است و جز این دیگر هیچ چیزی اصالت ندارد. جامعهٔ توحیدی مسلمین در زمان پیغمبر اسلام (ص) از افراد مختلف که در رنگ، نژاد، زبان، ثروت و نسب تفاوت داشتند تشکیل یافته بود، از بلال سیاه پوست حبشی از سلمان سفیدپوست فارسی، از ابو ذر غفاری حجازی، از برده و آزاد، از ثروتمند و فقیر که همه در عالی ترین مرحلهٔ کمال انسانیت رسیدند و همه مصداق واقعی از امت واحد و جامعهٔ توحیدی بودند.

اما وقتی افکار ناسیونالستی یا قومیت پرستی، هژمونیستی یا عظمت طلبی نژادپرستی، رنگ پرستی و برتری خواهی زبان و منطقه و امثال آن بر مسلمین چیره گردید، مسلمانها به ذلت زیر بار رفتن سلطهٔ دشمنان مختلف اسلام روبرو شده اند. وقتی حاکمان نا سدکشورهای عربی مسلمان ناسیونالیزم عرب را برای مقابله با صهیونیزم متجاوز و اشغالگر پیش کردند و قضیهٔ فلسطین را قضیه عربی ساختند نه اسلامی، بیشتر از پیش در زیر سلطهٔ کفر صیهونیزم و امپریالیزم غرب و شرق ذلیل تر و حقیرتر گردیدند.

۷ـ وسعت دید اسلام در تشکیل جامعهٔ توحیدی و امت واحد:

هم چنان یکی از اساس و اصول درست و معقول که بشریت و خاصتا" مسلمانها می توانند بر مبنای آن جامعهٔ واحدی ایجاد نمایند وسعت دید دین اسلام در برابر جهان بشریت بطور عام و عالم اسلام بطور خاص است. تمام فرقه های اسلامی که معتقد به اصول های اساسی اسلام چون توحید، نبوت، معاد و معتقد به قرآن و دساتیر باشند جزء امت اسلامی حساب می شوند و هیچکدام را نمی توان از حلقهٔ اسلام خارج دانست. چنانچه پیغمبر اسلام (ص) میفرمایند:

"هرگاه شخصی از مسلمانان یا مسلمان وگروه دیگری از مسلمانها را تکفیر کنند درحالیکه آن شخص وگروه مسلمان باشند، این تکفیر به شخص تکفیر کننده بر میگردد." در جامعهٔ توحیدی اسلام کافران که با مسلمانها محارب نباشند و از حکومت اسلامی متابعت نمایند با سایر مسلمین حقوق مساوی دارند و می توانند در جامعه واحد مسلمانها زندگی کنند و به این ترتیب فقط اسلام قادر به ایجاد جامعهٔ واحد انسانی و خاصتا" قادر به تشکیل امت واحد در میان مسلمانها است.

اما راه رسیدن به تشکیل امت واحد و جامعهٔ توحیدی مسلمین درین نهفته است که اسلام در جامعه حاکم باشد و حاکم شدن اسلام از طریق جهاد و انقلاب اسلامی میسر است و فقط انقلاب اسلامی است که با پیروزی خود نقش وحدت میان مسلمانها را ایفا می کند.

اسلام دین انقلابی است و در همان صبحدم طلوع خود کار را با انقلاب شروع کرد انقلاب در فرد: انقلاب که در باطن و ضمیر افراد بمیان آورد، انقلابی که فکر و اندیشهٔ افراد بوجود آورد و مطابق آن انقلابی که در فعل و عملکرد افراد ایجاد کرد و با دگرگون ساختن ظاهر و باطن افراد، جامعه را نیز دگرگون ساخت و بر همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان نفوذ نمود، مسلط گردید و حاکمیت یافت.

قیادت و رهبری پیغمبر عظیم الشان اسلام (ص) در انقلاب اسلامی مراحل مشخص و منظمی را پیمود انقلاب را از تک تک افراد اولا" در خفا و بعدا" آشکارا آغاز کرد و تا قلب مردم و جامعه کشانید. او از دعوت آرام و مسالمت آمیز تا برخورد قاطع و قهرآمیز و جهاد مسلحانه و قتال استفاده کرد و درین راه با همه پیروان خود اذیت یافتند، شکنجه دیدند و تبعید گردیدند، اما چون کوه پایداری و استقامت ورزیدند و از خون و عرق خود و یاران راستین خود انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانیدند و اسلام را حاکم ساختند و بر مبنای موازین اسلام جامعهٔ واحد و امت متحد و یکپارچه تشکیل دادند و این فقط یگانه راه ایجاد وحدت

اسلام نه تنها وحدت اعتقادی و فکری را برای ایجاد امت واحد و جامعه توحیدی طرح می کند بلکه، در وحدت قلبی، درونی و باطنی مسلمانها نیز اکیداً دستور میدهد.

مسلمین وتشکیل امت واحد اسلامی درطول تاریخ ودرتمام زمانها ومکانها بوده است وتنها با انقلاب اسلامی می توان حق وعدالت اسلامی را درجامعه حاکم گردانید ونزاع وکشمکش وتفرقه واختلاف را ازمیان مسلمین برچید.

وامروزکه بیشتر از هرزمان دیگر اسلام ومسلمین درمعرض خطرو تهدیددشمنان سفاک وآشتی ناپذیری چون کمونیزم وحشی وصلیبی ها وصیهونیست های جنایتکار قرار گرفته اند، انواع مکر وتزویر را دراسارت مسلمین واشغال سرزمین های اسلامی بکار میبرند، هستی ودارایی مسلمین را با نیرنگ ووحشت وزور غارت می کنند ودرکشورهای اسلامی غرض تامین منافع خود، مزدوران نامسلمان وخودفروخته را حاکم قرار داده، مسلمانها را در تفرقه ونفاق نگهمیدارند واز اتحاد ووحدت مسلمین جلوگیری می کنند وحدت واتحاد مسلمانها درحصول آزادی وکوتاه کردن دست کفرواستکبار از سرنوشت ملت شان وسرزمین شان یک ضرورت است وفقط در دست یابی به این ضرورت، انقلاب اسلامی است که نقش عمده واساسی را ایفا می کند. همان ترتیب که اسلام با انقلاب ودگرگونی، نظام باطل ابوجهل وابولهب را درجامعه سرنگون کرد وجامعه متفرق وچند پارچه قبایل گمراه، جاهل وسفاک عرب را به جامعه واحد، امت یکپارچه وملت نمونه تبدیل کرد. امروزهم فقط تنها راه سرنگونی حاکمیت استکبار وظالمانه نظام های الحادی وبولهبی استکبار شرق وغرب ازکشورها و ملت های اسلامی، انقلاب اسلامی است

مزدوران روس وامریکا که درکشور های اسلامی حاکمیت دارند مانع حاکمیت اسلام واتحاد مسلمین می شوند، زیرا آنها منافع کفرو استکبار را تامین مینمایند ونمی خواهند تا ایجاد وحدت مسلمین وحاکمیت اسلام، دست روس وامریکا ازحلقوم مسلمین کوتاه شود، ازاین رودربرابر نهضت ها وحرکت های اسلامی شدیداً "حساسیت وعکس العمل نشان میدهند وبدستور باداران روسی وامریکایی خود، دیوانه وار وحیوان منشانه دست به سرکوبی چنین حرکت ها می زنند.

برعلاوه آنکه ازبرکت انقلاب اسلامی درجوامع مسلمین، اختلاف وتفرقه مسلمانها به اتحاد و وحدت تبدیل می شود، خصوصیت های مثبت وارزشمند دیگری نیز درجامعه مسلمین ودرتک تک افراد به ظهور میرسد چنانچه انقلاب اسلامی درافغانستان وحدت ویکپارچگی را درتمام اقشار مختلف جامعه افغانستان تامین کرده. امروزدرراه انقلاب اسلامی افغانستان انجنیران دکتوران، محصلین، متعلمین، معلمین، مامورین، طلاب، علما، دهاقین، کارگران، خوانین، شهریان ودهاتیان که هر کدام را استکبار درمقابل هم قرار داده بودوآنها دوراز هم وبیگانه با هم زندگی میکردند، درکنار هم، درصف واحد ویکپارچه، با وحدت وصمیمت باطنی بسرمیبرندوبا دشمن می جنگند. ازبرکت انقلاب استعدادهای افراد رشدنمود و انسان های عادی بهترین شخصیت های قهرمان وحماسه ساز بارآمدند این رانباید فراموش کرد ونادیده گرفت که اگرانقلاب اسلامی بادید وسیع درجامعه اسلامی بوجود نیاید وخصوصیت های مختلف موجود را درجوامع اسلامی درنظرنگیرد وباسطحی نگری وظاهراندیشی درفکر اعمال اندیشه ها وسلیقه های دسته وفرقه خاص باشد، چنین انقلابی عوض رفتن درمسیر راست ودرست ایجاد وحدت واتحاد درمیان مسلمانها به بیراهه وکج راهه تفرقه واختلاف میرود وامت اسلامی را بجای توحید به نفاق وتفرقه می کشاند. درحالیکه علماء ومعقولاً "درانقلاب اسلامی ضرورت به چنین سطحی فکری نمیباشد. زیرا دراسلام به حد کفایت کننده اصول واساس مشترک میان تمام فرقه های مسلمان وجوددارد که مسلمانها بتوانند برمبنای آن اتحاد یابند، انقلاب اسلامی را حاکم سازند وجامعه توحیدی وامت واحد بسازند.

ازاین توضیحات نتیجه می گیریم که انسان منحیث بهترین واشرف مخلوقات عالم نسبت به موجودات، استعداد به کمال رسیدن وسعادتمندشدن را بیشتروبهتر دارد. طوریکه کمال، زیبایی وشایستگی ها وموجودات کاینات دراطاعت ازفرمان ها و دستورات پروردگار است. فرامین ودستوراتی که درطول تاریخ توسط انبیاء (ع) به انسانها آورده شده وجامعه انسانی درمسیر این اطاعت، خصوصیت طبیعی وفطری خودرا که همانا ایجاد امت واحد است، میابند. درسلسلهء بعثت انبیاء ونزول ادیان وشرایع آسمانی، دین مقدس اسلام به حیث آخرین وکاملترین دین آسمانی دارای همه مبانی واساسات ایجاد جامعه توحیدی است که راه رسیدن به آن وتحقق موازین ومعیارهای آن ازطریق انقلاب اسلامی میسر است. با پیروزی انقلاب اسلامی وحاکمیت اسلام، وحدت مسلمین تحقق می پذیرد، امت واحد ایجاد میگردد ومسلمانها درحد اعلای ترقی و کمال مادی ومعنوی قرار می گیرند.

" ومن الله التوفیق "

اصول اساسی حکومت اسلامی

اصل اول ـ حاکمیت الهی :

"حاکمیت در لغت به معنی فرمان روائی روائی وتفوق آمده است" (۱) ودر اصطلاح سیاسی به معنی قدرت واقتدار اعلی استعمال میشود .

نخستین اصل اساسی نظام حکومت اسلامی وسیاست شرعی اینست که حاکمیت وقدرت صفت رب العلمین می باشد . همچنان عقل انسانی ماخذ قانون نبوده بلکه وحی الهی مصدر وماخذ قانون می باشد ودر همه امور تفوق از آن قرآن وسنت است .

مفهوم لغوی حکم:

ماء خذ حاکم کلمهٔ حکم است که به معنی فیصله ، فرمان ودانش وحکمت آمده است .

ابن منظور نوشته است : "علم وفقه وفیصله عادلانه را نیز حکم گویند" علامه جمال قرشی می نویسد : "فرمان ، دانش وحکمت را حکم گویند ."

خلاصه اینکه فرمان شاهی (دولت) وفیصلهٔ عادلانه را حکم گویند ودر اصطلاح به معنی قانون وامر ونهی استعمال می گردد .

مفهوم فقهی حکم شرعی :

علمای علم اصول حکم شرعی را بدین گونه تعریف کرده اند : " حکم شرعی فرمان الهی ایست که توسط آن بعضی افعال برای بندگان واحب یا مستحب دانسته شده وبعضی حرام یا غیر مستحسن . این فرامین الهی را احکام شرعی یا شریعت وفرستنده او را حاکم یا شارع گویند .

آیات قرآنی درباره حاکمیت الهی

درقرآن کریم آیات متعددی درمورد حاکمیت تشریعی وتقنینی خداوند آمده است که از آن جمله در ۲۲ آیت از کلمهٔ حکم ومشتقات آن، حاکم وشارع بودن خداوند ثابت می گردد که چند آیت بصورت نمونه ذکر می شود :

افحکم الجاهلیة یبغون ط ومن احسن من الله حکما "لقوم یوقنون (المائده ۵۰)

ترجمه : "آیا حکم جاهلیت می خواهند وکیست خوب تر از خدا به اعتبار حکم برای قومی که یقین دارند ."

از آیت فوق برمی آید که فیصله برقانون ساختهٔ انسان جاهلیت است وپذیرش قانون شرعی بحیث قانون بهتر وبرتر از تقاضای ایمان ویقین می باشد .

افغیر الله ابتغی حکما وّهو الذی انزل الیکم الکتاب مفصلا" (الانعام ۱۱۴)

ترجمه : " بگو آیا طلب کنم فیصله کننده‌ء جز خدا و اوست آنکه فرو فرستاد بسوی شما قرآن واضح کرده شده ؟
یعنی قابل تعجب است رویه و برخورد کسانیکه با وجود قانون واضح الهی درتلاش قانون وضعی می باشند.
ان الحکم الا لله امر ان لاتعبدوا الا ایاه ذالک الدین القیم ولکن اکثر الناس لایعلمون (یوسف ۴۰)
ترجمه : " نیست فرمانروائی مگر خدا را فرمود که عبادت مکنید مگر خودش را اینست کیش درست و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند"
وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بینهم فیما اختلفوا فیه (بقره ۲۱۳)
ترجمه : " وفرود آورد به ایشان کتاب به راستی تا حکم کند آن کتاب میان مردمان در آنچه اختلاف کردند در آن ."
بنابرین روشن می گردد که عقل انسانی فاقد صلاحیت در زمینه‌ء حاکمیت بوده در غیر آن به فرستادن بیامبران و کتب آسمانی ضرورت احساس نمی گردید کتاب های آسمانی برای این نازل شده اند تا همه امور زندگی مطابق احکام آن اداره گردد و بحیث برنامه‌ء زندگی روشنگر راه آدمی باشند.
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون (المائده ۴۴)
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون (المائده ۴۵)
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون (المائده ۴۷) —
ترجمه : وهرکه حکم نکند به آنچه فروفرستاده است خدا پس ایشانند نامعتقدان ، ستمگاران بدکاران
کفر دو درجه دارد : کفر اعتقادی وکفر عملی . هرگاه به حاکمیت خداوند و قانون او اعتقاد و ایمان وجود نداشته باشد آنرا کفر اعتقادی گویند و هرگاه ایمان وجود داشته و عملا" بصورت آگاهانه برخلاف تقاضاهای ایمان عمل شود پس این کفر عملی می باشد . چنانچه حق یکی را به دیگری دادن ظلم است پس کسیکه به قانون انسان حکم می کند در حقیقت حق خدا را به مخلوق میدهد و این شرک در حکم است که ظلم عظیم می باشد
چنانچه خداوند میفرماید : ان الشرک لظلم عظیم لقمان ۱۳) —
"هر آئینه شرک ستمی بزرگ است"
شرک نیز به دوگونه می باشد :شرک اعتقادی وشرک عملی ، همچنان فسق نیز دو قسم است : فسق اعتقادی وفسق عملی .
امام بخاری ، حسن بصری وابراهیم نخعی می فرمایند که هرچند این آیات در مورد بنی اسرائیل نازل شده اند ولی حکم آن عام و برای ما نیز همین حکم است.

تحاکم الی الطاغوت :

حاکمیت الهی به یک صورت دیگر نیز درقرآنکریم ثابت می گردد و آن عبارت است از حکم مبارزه با طاغوت .در باره‌ء طاغوت هشت آیت آمده است :
۱- فمن یکفر بالطاغوت ویومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم (البقره ۲۵۶)
ترجمه : "پس هرکه منکر بت شود و ایمان آرد به خدا پس هر آئینه چنگ زده است به دست آویزی محکم که نیست گسستن آنرا و خدا شنوا و دانا است ."
در آیت فوق طاغوت در برابر خدا (ضد خدا)خوانده شده وقیام ومبارزه برعلیه طاغوت و ایمان به احکام وقوانین خداوندی عروة الوثقی یعنی حلقه‌ء شکست ناپذیر وتکیه گاه مطمئن واستوار دانسته شده است .
کفر بالطاغوت از تقاضای لا اله و ایمان بالله از تقاضای الا الله می باشد . بنابرین اعراض از قوانین غیرالله و ایمان به قوانین الهی مفهوم حقیقی توحید وکلمه‌ء طیبه می باشد.
۲- والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون (بقره ۲۵۷)
ترجمه "وآنانکه کافر شدند کارساز ایشان بتانند بیرون می آرند ایشانرا از روشنی بسوی تاریکی ها این جماعه باشندگان دوزخ اند ایشان در آنجا جاوید اند ."
از آیت فوق برمی آید که قوانین طاغوت بمثابه‌ء تیرگی وتاریکی

وقوانین خداوندی به مانند نور وروشنی می باشد.

۳- الم ترالی الذین اوتو نصیبا من الکتاب یومنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هئولاء اهدی من الذین امنوا سبیلا - اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجدله نصیرا (النساء ۵۱-۵۲).

ترجمه: آیا ندیدی بسوی کسانیکه بهره ازکتاب داده شدند معتقد می شوندبت را ومعبودباطل را و می گویند درحق مشرکان که ایشان راه یابنده تراند ازمسلمانان ایشان آن گروه اندکه لعنت کرد ایشانرا خدا وهرکه لعنت کندش خدا پس نخواهی یافت مراورا یاری دهنده"

ازآیت فوق ثابت می گرددکه پیروی ازنظام طاغوتی وقوانین غیرالله باعث لعنت ونفرین بوده وکسانیکه ازقوانین طاغوتی پیروی می نمایند، راه شرک را دربرابر توحید ترجیح میدهند.

۴- الم ترالی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقدامروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا (النساء ۶۰).

ترجمه: "آیا ندیدی بسوی کسانیکه گمان می کنندکه ایمان آوردند به آنچه بسوی تو نازل کرده شده است وبه آنچه پیش ازتو نازل کرده شده میخواهند که قضایای خویش رفع کنند بسوی سرکش وحالانکه فرموده شده ایشانرا که بان معتقد شوند ومی خواهد شیطان که گمراه سازد ایشانرا گمراهی دور."

این آیت درمورد یکتن ازمنافقین مدینه نازل گردیده است که می خواست منازعه خویش را با یک یهودی توسط کعب ابن اشرف وبه حکمیت او فیصله نماید. بنابرین روشن می گرددکه راضی شدن به حکم طاغوت ازمنافقت است.

۵- الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا "(النساء"

ترجمه: "مومنان کارزار می کنند درراه خدا وکافران می جنگند در راه معبود باطل پس جنگ کنید با دوستان شیطان هرآئینه حیله شیطان سست است. منظور آیت فوق اینست که جنگ بخاطر حاکمیت قانون خدا ازتقاضای ایمان و جنگ بخاطر حاکمیت قوانین طاغوت وضد اسلام کفر محض بشمار میرود.

ازآیات فوق باصراحت وقاطعیت معلوم می گرددکه طاغوت به هیچصورتی حق آنرا نداردکه حکم وفیصله صادرنماید ویا قانون بسازد ومبارزه علیه طاغوت ونیروهای طاغوتی برمسلمانان فرض می باشد.

مفهوم طاغوت ازدیدگاه ائمه لغت

ابواسحق را عقیده برآنست که جزخدا هرآنچه موردپرستش وبندگی قرارگیرد عبارت است ازجبت وطاغوت وشعبی، عطاء ومجاهد گفته اندکه جبت به معنی جادو وطاغوت به معنی شیطان وکاهن است وهرآنکه رهبر وقائد گمراهی وضلالت باشد، اونیز طاغوت است.

مفهوم طاغوت ازنظر سلف صالحین:

حضرت عمرفاروق، عامرشعبی قتاده، ضحاک وسدی گفته اندکه مراد ازطاغوت شیطان است."

وراغب نوشته است." شیطان نامیست برای هرتندخو وسرکش خواه انسان باشدیا جن وجانور

ابن عباس وابن مسعودرضی الله تعالی عنهم فرموده اند."مراد ازشیاطین منافقین انسان هائی اندکه رهبران کفر وانحراف باشند.

درقرآن عظیم الشان در۸۸مورد کلمه شیطان ذکرگردیده است که حداقل در۴ آیت آن بصورت صریح به انسان شیطان گفته شده است (البقره۱۴، آل عمران ۱۷۵، انعام ۱۱۲، الناس ۴و۵)

آنعده ازصحابه کراموتابعین که معنی طاغوت را شیطان گفته اند منظورشان عام بوده است یعنی هرجن وانسانی که مردم راگمراه ومنحرف نماید ورهبرکفروشرک باشد طاغوت است.

امام رازی میفرماید:

" درسوره النساء آیت ۵۱ به حیی بن احطب وکعب بن اشرف، جبت وطاغوت خطاب گردیده است این آیت درمورد

بقیه درصفحه (۱۳۱)

(ع – منصور)

شورای نظار

بخاطر ایجاد وتقویهٔ هرچه بیشتر وحدت، تبادل تجارب انقلابی، معاونت وهمکاری مزید بخش وگسترش نظم ودادن پاسخ لازم بدشمن میان جبهات مختلف درسال ۱۳۶۴ دراثر تلاشهای مستمر فرماندهان ز بدهٔ جمعیت اسلامی افغانستان درمنطقهٔ استراتژیک شمال افغانستان اتحادیه تاءسیس یافت که به "شورای نظار" مسمی است.

نخست باید گفت، این شوراکه نتیجهٔ رشد طبیعی جهادوجوابگوی نیازهای فوری انقلاب اسلامی مان میباشد، منحصر بشمال افغانستان نبوده بلکه فقط شمال این افتخار را خواهدداشت که نطفهٔ چنین اتحادی درآنجا پا بعرصهٔ وجودگذاشته است. بنابرین شورای نظار با وجودا ینکه بیش ازدوسال ازعمرش نمیگذرد بفضل خداوند دریک قسمت بزرگ مثلث نمائی بین دوسرک قیر (جادهٔ کابل حیرتان وجادهٔ کابل – تورخم) دامنهٔ فعالیت های خودرا گسترده است که میتوان ولایات مربوط را ازنظر میزان فعالیت شورای نظار بچند دسته تقسیم کرد:

۱– ولایاتی که مستقیماً "تمام فعالیت های جهادی شان ازمرکز شورای نظار اداره ورهبری میگردد جون کاپیسا، پروان، بغلان تخار، کندز وقسمتي ازبدخشان

۲– ولایاتی که فعالیت شورای نظار درآنها محدوداست مانند، بدخشان، سمنگان، کابل وبلخ

۳– ولایاتی که تازه کارنطقه گذاری وسایر اقدامات اولیه در آنها روی دست گرفته شده که عبارتنداز: لغمان، کنرو ننگرهار.

موضوع اصلی بحث ما را ولایات دستهٔ اول تشکیل میدهد که موسس شورای نظار بوده اند ونتائج ارزندهٔ کارشان نیز طی دوسال بمنصهٔ ظهور رسیده است شاید بپرسید، شورای نظار ازکجا آغاز یافت؟

برای اینکه پاسخ نسبتاً "جامعی بسوال فوق ارائه کرده باشیم بدنیست اندکی به عقب برگردیم ودرمورد مقدمات تاءسیس آن اجمالاً" صحبت نمائیم.

درزندگی نمونه سازی امری معمولیست طوریکه همه صنعتگران ومبتکرین درقدم اول دست به ایجادویا تعمیر نمونهٔ میزنند تا مقاومت وکارآئی شي مورد نظرخودرا تجربه نموده وسپس با اخذنتیجه ازآن دست به کار بعدی میشوند.

همچنان مروجست که هرکه ازدکانی چیزی را میخرد، نخست ازدکاندار طلب نمونهٔ جنس مورد ضرورت خودرا مینماید وحتی هم آنرا جندروزی طورعاریت به آزمایش میگیرد بدینصورت جبههٔ پنجشیر برای شورای نظار جبههٔ نمونهٔ بود:

جبهه ایکه طی چندسال مبارزه ازآزمایشات نظامی وسیاسی موفقانه بدرآمده ودرچندین جملات دشمن ازخود مقاومت وشائستگی کافی رانشان داده. جبهه ایکه نه تنها توانست شش حمله وسیع وگستردهٔ قوای روسیه ودولت کابل را درداخل پنجشیر دفع نماید بلکه موفق شدتا در مواقع لازم به جبهات همجوار خود طورفعال وموثر یاری نماید. علاوتاً " قطعات مسلح مجاهدین بعدازدادن آموزشهای سیاسی نظامی بدسته های منظم چون قعطات متحرک، قطعات ضربتی وقطعات محلی دررشته های پیاده توپچی مخابره، استحکام وطبی تنظیم کند.

جبهه ایکه درپهلوی مقابله با دشمن به بعدسیاسی مبارزه توجه جدی داشته وبه نحوخارق العاده ازقوای بشری موجوددرآنجا استفاده بعمل آرد مثلاً" ازعلما درتعلیم مردم وتطبیق قوانین اسلامی، ازتحصیلکرده ها درقسمت نشرات (جریدهٔ ندای جهاد ،جرايد دیواری ورادیوی محلی)،تعلیم وتربیهٔ اطفال وبررسی امور سیاسی ومالی قرارگاهها ازموی سفیدان درحل وفصل منازعات منطقوی ازجوانان درجهاد مسلحانه، ازکسانیکه دردوایر دولتی وظیفه داشتند درتهیهٔ اطلاعات واخذپنج فیصد معاش ماهوارشان طوررضاکارانه وحتی ازدریوران ومکانیک ها درترمیم

وبهره‌گیری ازموترهای غنیمتی (درقسمت استفاده ازهلیکوپتر سقوط داده شده بجای موتر فراموش ناشدنیست)۰۰۰

جبهه ایکه با براه اندازی یک جنگ چریکی مدرن، با سهیم ساختن اقشار مختلف مردم درامر جهاد موجب آن گردیدکه روزبروز پشتیبانی مردم نسبت بمجاهدین بیشترونسبت بدشمن کمتر گردد اینهمه ازجمله دلایلی بودکه پنجشیر بحیث یک سنگرممتاز و نقطهٔ درخشان جهاددرمیان جبهات دیگرمجاهدین عرض اندام کردوبا ازدیاد پیروزیهای مجاهدین درپنجشیراشتیاق مجاهدین شمال برای ساختن جبهاتی همانندافزونی گرفت تااینکه باآمادگی کامل مجاهدین شمال ازیکسووفوریت تطبیق نظم درآن ساحات ازسوی دیگر، قوماندانان دلسوز مجاهدین امثال احمدشاه مسعود عبدالحی هقجو، استاد غلام‌محمد آرین پوروجمع کثیري ازقوماندانان دیگردست به تاسیس "شورای نظار" زدند وبدین ترتیب جهادقهرمانانهٔ ملت مسلمان ما وارد مرحلهٔ جدیدی گردید وباب نوی از فتح وپیروزی به‌روی‌مجاهدین گشوده‌شد۰

واما عواملی که‌درنمونه شدن جبههٔ پنجشیرموثربوده‌اند درخورتوجه است:

پنجشیردره‌ایست تنگ وکوهستانی که درحدود ۲ کیلومترعرض و۱۲۰ کیلومترطول داردودارای بیست درهٔ فرعیست که‌هرکدام برای پایگاه های چریکی مناسب میباشد۰

کوهستانی بودن پایگاه‌چریکی امتیازاتی داردکه عبارتنداز: دشمن رابخوبی میشودترصدکرد۰ قوای توپچی دشمن کمترتاثیردارد مدافعه بهترصورت می گیرد۰ برای ایجادپناهگاه ها (شفاخانه ها، محل ذخیرهٔ اجناس،۰۰۰۰۰) بسیارمفیداست۰ دشمن با قوای اندک قادرنیست پایگاه کوهی مجاهدین را بمحاصره بکشد۰

دوخصوصیت دیگری که درسلسله کوه‌های هندوکش وخاصتا "وادی پنجشیربمشاهده‌میرسد اینست که کوه های پنجشیرمانند "موج دریا" ازپائین ببالاقرارگرفته اندکه برای جنگهای چریکی واستفاده ازتاکتیک "جنگ وگریز" بسیار مساعدند همچنان دره‌های فرعی پنجشیر که دردوطرف دریای پنجشیرواقع شده‌اند اکثرا "دوبدومقابل هم قرارداشته .که براحتی مجاهدین راقادرمیسازدتاازفشارجنگ بالای قرارگاه مقابل خودرا بکاهند (فراج مقابل زمانکور تاه اخ مقابل آبدره- جمالورده مقابل حصارک -؟ مجهورمقابل پارنده - ۰۰۰۰)۰

پنجشیربه "گلوی کابل (سالنگ) نزدیک بوده وفرودگاه مهم "بگرام" نیزازآن چندان دورنیست که بدین ترتیب میتواندهرگاهی که خواسته‌باشد خط بزرگ اکمالاتی دشمن (جادهٔ کابل ،: حیرتان.) رامسدود نمایدویاباگلوله‌باران کردن "بگرام خسارات قابل توجهٔ بدشمن وارد سازد، طوریکه چندین بار هم این کارراکرده است۰

پنجشیر راه های متعددی به مناطق اندراب، نجراب، سالنگ گلبهار ونورستان داردکه‌دشمن قادرنیست راه های اکمالاتی مجاهدین راقطع نماید۰ به‌آنچه که بایدتاکیدگردموقعیت نورستان است: نورستان درعقب پنجشیر واقع بوده وپنشجیر رابه "چترال" وصل میسازد ازآنجائیکه نورستان منطقه ایست کوهستانی وبدون سرک دشمن به هیچ عنوان نخواهدتوانست- طوریکه‌تاکنون نتوانسته راه رفت وآمد مجاهدین پنجشیررا مسدود سازد۰

آب وهوای پنجشیرنیزنه آنقدر سرداست که درزمستان مانع فعالیت مجاهدین گرددونه‌به‌آن حدگرمست که درتموزمانع شود

اقتصادمردم پنجشیرمختلط بوده عدهٔ بدهقانی درزمین های کوچک خوددرپنجشیرمصروف اندوقلیلی هم درگله های کوچک به‌دامداری وبه لحاظ تنگ بودن منطقه تعدادزیادی ازمردم آنجایا دردفاتر دولتی وظیفه دارند ویادرولایات مختلف اهل کسباند که این هم درجهادبسیارمفید واقع شده۰

چون پنجشیر غالبا "صحنهٔ زدوخوردهای شدید[درطول]جهاد بوده، اهالی آنجا ممکن نبودکه‌بدهقانی ودامداری بپردازندوازآن گذشته حداقل درمحل خود زیست نمایندبنا؟ً مجبوربودند تابمناطق دیگرمهاجرت ورزند وجودخویشاوندان واقارب شان درنقاط مختلف باعث این گردیدتاازیکسواین مهاجرین را نقداً وجنساً کمک نموده و از سوی دیگرمجاهدین رادرسنگرها تقویه نماید۰

در اقتصاد پنجشیروجودمعادن زمرود درقسمت علیای پنجشیر نیزموثربوده‌است۰ مردم محل چه درزمان جنگ وچه‌درغیرآن ازمعادن مذکوراستفاده نموده ضمن تقویه اقتصادی خودوباپرداخت خمس عایدات خودجبهه راتقویه نمودند۰

طبیعی است که مناطق کوهستانی مردمان مقاوم، زحمتکش وجسوررادرخودمی پروردازین نگاه نیزمردم پنجشیربرای آماده‌گی به جنگهای چریکی به ورزشهای کمتری نیازداشته ودارند۰

وجودتعدادزیادی ازمردم‌پنجشیر دردوایردولتی درتهیه‌معلومات واطلاعات، آن جبهه راتقویه کرده‌است۰

عامل دیگری که نبایدازآن چشم پوشی کردقیادت ورهبری آن‌جبهه بوده که واقعا کارآئی آن در مسایل نظامی وسیاسی چشمگیر بوده‌است۰

حالاکه ازبررسی اجمالی مربوط به پنجشیرفارغ شدیم می پردازیم بموضوع اصلی‌ما" شورای نظارطوریکه‌قبلا"اشاره شد درین

طوریکه قبلاً اشاره شددرین قسمت سخن مابه ولایات پروان کاپیسا، بغلان، تخار، وقسمتی ازبدخشان متمرکز خواهدبود که شورای نظاربوسیله آنها پایه گذاری شده‌است۰

مطلبی که قبل ازورودبه بحث نیازبتذکردارداینست که‌تشکیل "شورای نظار" درشمال امریست روی پلان قبلی وسنجیده شده

زیرا شمال افغانستان دارای ویژگیهائیست که عبارتند از:

۱- موقعیت جغرافیائی:

ازآنجائیکه افغانستان ازناحیه شمال با جمهوری های مسلمان نشین زیر اسارت روس همسرحد است ولایات بدخشان، تخار، قندوز و ۰۰۰۰ باآن جمهوری ها فقط یکدریا فاصله دارند. طبق بعضی راپور های رسیده بارها ازین مناطق حملات توسط مجاهدین بالای پایگاه های روسها انجام یافته است وبدین اساس بجرأت میتوان گفت امنیت بعدی روسیه نیز ارتباط مستقیم با شمال افغانستان دارد. یعنی اینکه شمال راهیست که مجاهدین افغان میتوانند بداخل مرزهای روسیه نفوذ کنند وفعالیت های موردنظرخودرا درآنجا انجام دهند.

همچنان وجودمناطق حساس نورستان، کران ومنجان درعقب شمال که راه شمال به پاکستان را تشکیل میدهند بمثابهٔ پشتوانه استواریست که دشمن با قوای فعلی اش قادرنیست راه اکمالاتی مجاهدین شمال را قطع نماید. علاوتاً "مرکزافغانستان، "کابل" نیز با شمال متوسط میباشد که بدین ترتیب مجاهدین آنجا را قادرمیسازد تا متجاوزین را در کابل نیز به خواب آرام نگذارند وهم اینکه مهمترین وطولانی ترین خطوط اکمالاتی دشمن در شمال واقع بوده، که با تنظیم بهترآن مناطق میشود ضربات مرگباری برروس ها ومزدورانش واردکرد.

۲- ساختمان اراضی:

سلسله کوه هندوکش که ازجهت تاریخی ونظامی درافغانستان حائزاهمیت خاصی است ازپامیر شروع وتا قسمت های مرکزی افغانستان امتداددارد، دومانندفقراتی ولایات پروان وکاپیسا را ازبقیه ولایات شمال افغانستان جدا میسازد.
هندوکش با داشتن قله های بلند تراز سطح پرواز عقاب، دره های عمیق، طولانی وپرآب مناسب ترین مکان برای جنگهای چریکی است، این سلسله کوه دارای دره های متعددیست که هرکدام ازچنددرهٔ فرعی تشکیل میشود وعموماً این دره های کوهستانی دراطراف شهرهای بزرگ قرار دارند که بدین ترتیب اگر مجاهدین شمال موفق شوند مناطق کوهستانی آنجا را درست تنظیم نمایند شهرهای بزرگ خودبخود درمحاصرهٔ مجاهدین خواهدافتید. ولله الحمد که درحال حاضر مناطق کوهستانی شمال به پایگاه های مستحکم مجاهدین درآمده است

۳- ازلحاظ اقتصادی:

شمال دارای معادنی چون زمرد پنجشیر، لاجوردبدخشان ونمک تخارست که هم اکنون دردسترس مجاهدین میباشد وازحیث اقتصادی ایشان را دروضع بهتری قرار داده است. ضمناً "درشمال افغانستان ذخائر زیرزمینی عظیم دیگری مانند نفت وگازمزار شریف وشبرغان وجوددارد که اکنون طعمهٔ روسها اند که به عقیدهٔ اقلب ازتحلیلگران غربی روسها مصارف جنگی خودرا ازبه یغما بردن نفت وگازشمال تلافی میدارند ازین منظوربا ایجاد پایگاه های متعدددرشمال افغانستان جریان نفت وگاز قطع گردیده ولطمهٔ شدیدی براقتصاد روسیه واردخواهدشد.

برعلاوه اینکه شمال ازلحاظ منابع معدنی غنی است ازحیث محصولات کشاورزی نیزنسبت بسایرنقاط افغانستان برتری قابل ملاحظهٔ دارد.

دامداری نیزدرشمال رنگ ورونق بهتری داشته وخصوصاً "تربیه اسب رواج عام داردکه تاثیر آن در حمل ونقل ضروریات مجاهدین کاملاً مشهوداست" همچنان وجودگله های گاو، گوسفندوبز درآن مناطق تسهیلاتی درمواد غذائی مجاهدین ببارآورده است

۴- ازحیث اجتماعی:

درشمال افغانستان ملیت های مختلفی مسکن گزین اند مانند تاجک، پشتون، ازبک، ترکمن ایماق، ۰۰۰۰ گرچه کارتنظیمی درچنین مناطقی مشکلاتی را دا
راست اما در نتیجهٔ موثرخواهد افتیدودشمن هیچ گاه نمیتواند سازمان فعال درچنان مناطق (شمال) را بانسبت دادن بیک قوم یا ملیت بدنام سازد.

ضمناً شمال پرنفوس ترین قسمت افغانستان را تشکیل داده وهم درطول جهاد نسبت به سایر حصص افغانستان تعداد کمی ازساکنین شمال بخارج ازافغانستان مهاجرت ورزیده اند.

اقدامات روسیه درشمال:

بدنیست متذکرشویم که روسها درمنطقهٔ استراتژیک شمال افغانستان دست به چه اقداماتی زده اند:

۱- واخان، دراوائل تهاجم قوای روسیه خالی ازسکنه گردید وبخاک روسیه ضمیمه شدوهم اکنون جدید ترین اسلحهٔ روسها درآن ناحیه مستقراست.

۲- بزرگترین پایگاه های نظامی روس ها در شمال افغانستان قرار دارد چون کیله گی، بگرام، بلخ کندز ۰۰۰ (غیرازقوائی که در سرحدات شوروی مستقراست).

۳- یکی دیگراز اعمال اختصاصی روسیه درموردشمال انعقادقرارداد های خاص فرهنگی واقتصادی میان جمهوریت های تحت استعمار روسیه وولایات شمال است. گرچه درین اواخردیده شده که چنین معاهداتی میان ولایات کابل وقندهار نیزبرقرار گردیده است اما بعید نیست این معاهدات فقط جهت گمراه کردن اذهان عامه بوده ومقصد اصلی شان ولایات شمال افغانستان بوده باشد.

۴- قرار اطلاع بعضی منابع درتاشکند مرکزی خاص جهت بررسی جریانات شمال افغانستان فعالیت داردکه درهرسه ماه هیئتی ازآن مرکزولایات شمال را بازدید نموده وهدایات لازم را صادرمیکنند.

۵- درمیان اطفال وجوانانی که جهت تحصیل های درازمدت وکوتاه مدت به روسیه برده میشوند اکثریت شان ازولایات شمال بوده اند. درین مورددستگیری تعداد زیادی ازجواسیس خرد سال که

از ولایات شمال میباشد فراموش نباید کرد که آوازه های شنیده میشود که روس ها قصد دارند تا افغانستان را تجزیه نموده "افغانستان شمالی" را به امپراطوری خود پیوست نمایند.

دستاوردهای شورای نظار در شمال:

آنچه را که نخست باید گفت اینست که ما از افغانستان صحبت مینمائیم- از کشوری که صد ها سال در آن شاهان عیاش فاسد وبی کفایت سلطنت کرده مردم را در فقر فرهنگی و اقتصادی نگهداشته و از آن بهره برده اند وآکنون قربانی تجاوز یک ابر قدرت دیوانه گردیده و در حال نبرد بسرمی برده.

بناءً دستاوردهای شورای نظار را در شمال افغانستان جداً باید با دو مشخصه در نظر گرفت:

(۱) موضوع مربوط به افغانستان است.

(۲) افغانستان با ابرقدرت روسیه در حال جنگ میباشد.

بدیهیست که هرفن دارای یک سلسله قواعدیست که بدون مراعات اصولی وضوابط آن - نتیجهٔ مطلوب بدست نخواهد آمد واز آنجائیکه جهاد قهرمانانهٔ ملت مبارز ما نظر به شرائط ومصلحت های عصر در مقابل قوای متجاوز روسیه دارای خصلت های "رزم چریکی" است بنابرین برمجاهدین است تا با پابندی کامل بدساتیر اسلامی وحفظ سنن ملی، اصول وقوانین جنگ چریکی را نیز مراعات نمایند که خوشبختانه چنین کاری در شورای نظار دلخواه بوده است.

یکی از اصول عمدهٔ جنگ چریکی اینست: "مخفی در قدرت ضعیفی است همچنان مخفی در ضعیفی قدرت است" که شاید مقولهٔ معروف آن در فرهنگ عامیانهٔ ما "زورخود را دیده با ریسمان باشد" این اصل مستلزم آنست که ابعاد مبارزه در سرتاسر دوران مبارزه باید هماهنگ ساخته شده وپابپای یکدیگر انکشاف داده شوند و آنچه در شمال افغانستان شورای نظار انجام داده است کاملاً با اصل فوق مطابقت دارد.

پیروزی های نظامی:

با تشکیل شورای نظار در شمال، مجاهدین بموفقیت های ذیل دست یافته اند:

۱- فتوحات مجاهدین:

درشمال جنگ ازحالت قومی وقبیلوی آن بیک سطح وسیعتری ارتقاء یافته که ازجبهات ولایات مختلف مجاهدین بدون کدام تشویش پهلوی هم قرار گرفته وبرنامه های جهادی خودرا موفقانه پیش می برندو ببرکت اتحاد وهماهنگی مجاهدین است که ما طی یک ونیم سال اخیر شاهد فتح شش گارنزیون دولتی هستیم.

یقیناً "پایهٔ اساسی چنین فتوحاتی همانا اتحاد و وحدت مجاهدین در سنگرهاست زیرا از یکسو هرپایگاه به تنهائی آنقدر اسلحه ومهمات برای اشغال گارنزیونی را داشت ونه افراد با تجربه. وبدین ترتیب با آمدن اتحاد ویکرنگی میان جبهات متعدد مجاهدین این امر ساده شدکه ازجبهات مختلف نیروهای ورزیده راجع کرده ودرفرصت لازم بکارگرفته شود. علاوه برآن برای یک پایگاه تحمل تلفات یک جنگی که برضد یک گارنزیون دولتی براه انداخته میشود بسیار سنگین است که الحمدلله درسایه اتحاد این مشکل نیز آسان شده است.

گارنزیونهای که طی یکنیم سال اخیر درشمال به تصرف مجاهدین درآمده است باترتیب عبارتند از:

۱- گارنزیون فرخار فتح شده. (۲۶ سنبله ۱۳۶۵)

۲- گارنزیون نهرین فتح شد. (۲۲ عقرب ۱۳۶۵).

۳- گارنزیون کلفگان فتح شد (۱۶ سرطان ۱۳۶۶).

۴- گارنزیون کران فتح شده. (۷ عقرب ۱۳۶۶).

۵- گارنزیون منجان تسلیم شده. (۹ عقرب ۱۳۶۶)

۶- گارنزیون پشغور عقب نشینی کرد. (۲۸ سنبله ۱۳۶۶).

۷- گارنزیون بورکه فتح شده. (۳ جدی ۱۳۶۶)

۸- گارنزیون آشابه فتح شده. (۵ جدی ۱۳۶۶).

البته موفقیت های مجاهدین در اشغال گارنزیون های متذکره سیرصعودی داشته، طوریکه:

الف: هرچه بجلو میائیم زمان اشغال گارنزیون ها وشکستن مقاومت قوای دولتی آنها طور قابل ملاحظهٔ کاهش یافته است مثلاً" در اشغال گارنزیون آشابه مقاومت دشمن فقط ۲۵ دقیقه دوام کرد در حالیکه در عملیات های فرخار ونهرین عملیات در دو مرحلهٔ شام وصبح اجراء گردید.

ب: طوریکه اشاره شد مجاهدین در فتوحات گارنزیونهای فرخار ونهرین به حملات دومی احتیاج پیدا کردند. اما بعداً" می بینم که مجاهدین بفضل خداوند توانستند در دو نقطهٔ مختلف دو حملهٔ وسیع را بالای پایگاهای دشمن براه اندازند. مثال عمده آن فتح بورکه" وفتح آشابه" میباشد که این خود دلیلی است برهرچه نیرومندتر شدن مجاهدین.

ج: با دقت میتوان یافت که مجاهدین برای بی ثمرساختن نیروی هوائی دشمن در اوائل شامگاهان برپایگاه های دشمن حمله مینمودند اما در فتوحات "کران "و" آشابه" بمشاهده رسید که در بامدادان مجاهدین برکفار یورش بردند واین نشانهٔ دیگری ازپیشرفت مجاهدین خواهد بود.

۲: اقدام مثبت دیگرشورای نظار تشکیل "قطعات مرکزی" است. افراد این قطعات مجاهدین ورزیده، سابقه دار، تحصیلکرده حداقل باسواد، متقی وزیرک پایگاه های مختلف مجاهدین در شمال اند.

بگفتهٔ احمدشاه "مسعود" سرپرست شورای نظار مرکزی هسته های اولیه اردوی هستند که شورای نظار مقصد دارد آنرا تشکیل نماید.

۳ - شورای نظار پایگاه های متعدد مستقلی را در ولایات مختلف بشکل اصولی تنظیم کرده

است که یکی ازاقدامات موءثر آن شورا بحساب میآید. طوریکه مجاهدین مسلح را به قطعات منظم دسته بندی نموده، ایشان را جهت آشنائی با فنون نظامی تعلیم نموده که درمواقع اضطراری هرپایگاه قادرست ازخوددرمقابل هرگونه حملات دشمن دفاع نمایدوهم درحدود دوازده پایگاه باادارات و تشکیلات مستقل درشمال بوسیله شورای نظارتنظیم یافته است.

پیشرفت های سیاسی :

قومندان محبوب مجاهدین (مسعود) رابطهٔ جنگ وسیاست راچنین بیان میدارد: "جنگ جزئیست ازسیاست وآنگاه ضرورمی افتدکه راه دیگری برای رسیدن بهدف وجودنداشته باشد. درجهادن جنگی رابدون هدف سیاسی سراغ نداریم امابرخلاف سیاست بدون جنگ به وفرت دیده میشود."

بنابرین رهبری شورای نظار دقیقاً بعدسیاسی مبارزه رادر نظرداشته وازموفقیت های نظامی مجاهدین درتنظیم، تشکیل ترغیب مردم به جهادتحکیم روابط مردم با مجاهدین وگسترش نظم وایجادهماهنگی درآن ساحات استفادهٔ اعظمی رابرده است مثلاً:

۱- شورای نظارموفق شده است تایک مرکزیت واحدبرای پنج ولایت پروان، کاپیسا، بغلان کندز، تخاروقسمتی ازبدخشان تاسیس نموده وبدینصورت ۸۰% مجاهدین صفحات شمال را (مربوط جمعیت اند) ازیکدست اداره ورهبری نمایدکه خوددستاورد بزرگی برای شورای نظاربوده میتواند.

۲- شورای نظاردرارتباط با کارهای مردمی دارای کمیته ها وتشکیلاتی است که عبارتند از:

الف- کمیتهٔ فرهنگی:

تعلیم وتربیهٔ اطفال، ایجاد واحیای مدارس ومکاتب، تدویر کورسهای کوتاه مدت عقیدتی سیاسی وپخش نشرات وکتاب از جمله وظایف کمیته فرهنگی است. این کمیته توانسته است بیشتر ازده هزارتن شاگردرادر ۲۵۰- باب مدرسه ومکتب زیرتعلیم وتربیهٔ اسلامی قراردهدو علاوه براعمارمجددتعدادی از مکاتب ومدارس مخروبه درشمال چندین باب مکتب جدید تاسیس نموده که مورداستفادهٔ مردم قرارگرفته است:

درپهلوی مکاتب ومدارس شورای نظارچندمرکزتعلیمی طورلیلیه تاسیس نموده که درآن یکعده ازشاگردان مصروف تحصیل اند.

گرچه کتابخانه بزرگی وجودنداردامامتعدادی کتاب کمیتهٔ فرهنگی دراختیاردارد که دردسترس مجاهدین قرارمیدهد وضمناً رسالاتی بوسیلهٔ آن کمیته بنام های "تجهیزالجنائز" "احکام شهید"، "تجویدشریف" و"احکام مسافر" تایپ ودربین مجاهدین پخش کرده است.

درپنجشیر کمیتهٔ فرهنگی بنام "مرکزاشاعهٔ معارف اسلامی" درفعالیت است که درکنارسایر اقدامات خوددرهرپانزده روز جریدهٔ "ندای جهاد" رابه نشر می سپارد.

ب- کمیته صحی:

کمیتهٔ صحی درنقاط متعددصفحات شمال دارای مراکزوشفاخانه هائیست که به مجروحین جنگی ومریضان اعم ازمجاهدین وعامة الناس رسیدگی میکنند.

کمیتهٔ مذکورعلاوه برمراکز ثابت دارای گروپهای سیاریست که درقرارگاه های مختلف به کارطبابت می پردازندوبمجرد بروزحادثه خودرابمحل آن میرسانند.

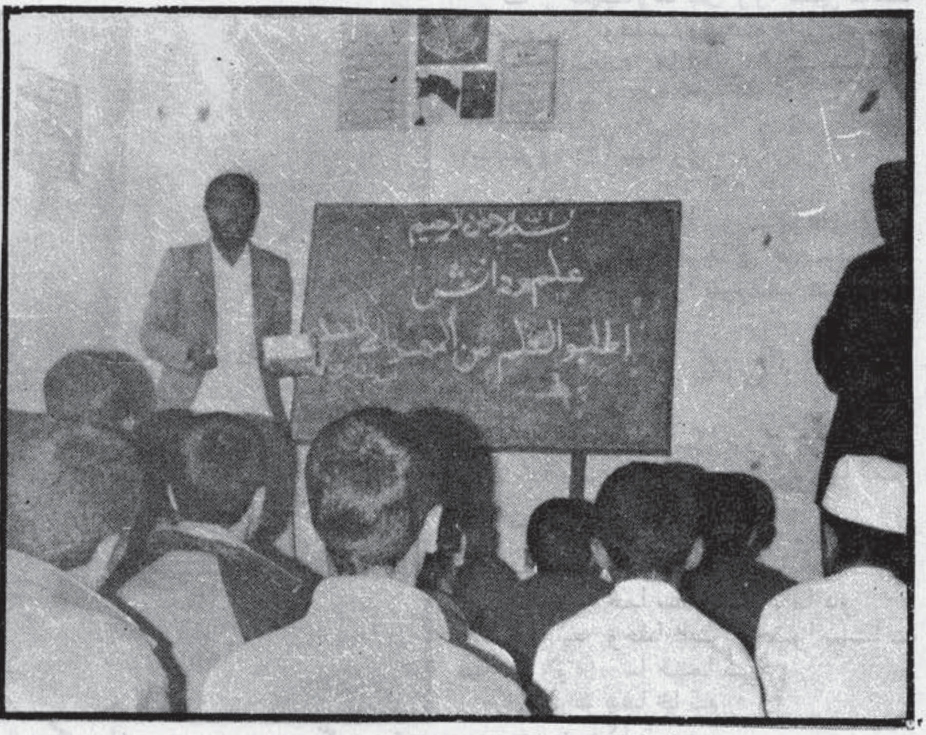
اکثریت کسانیکه درین رابطه مصروف خدمت اندجوانانی میباشندکه کورسهای چندماههٔ طبی راتعقیب کرده اندوبصدها مجروح ومریض مورد تداوی ایشان قرارگرفته است.

لازم بگفتن است، جدیداً "درشمال یک شفاخانهٔ مجهزتری که با وسایل نسبتاً پیشرفته چون "ماشین اکسری" مجهزمیباشد نیزتاءسیس یافته است.

ج- کمیته مهاجرین:

کمیته مهاجرین درقسمت رفع حوائج اقتصادی مهاجرین داخلی فامیل شهداومعیوبین جنگی وظیفه دارد:

مهاجرین داخلی شامل کسانی می شودکه یادرمحل شان بوسله

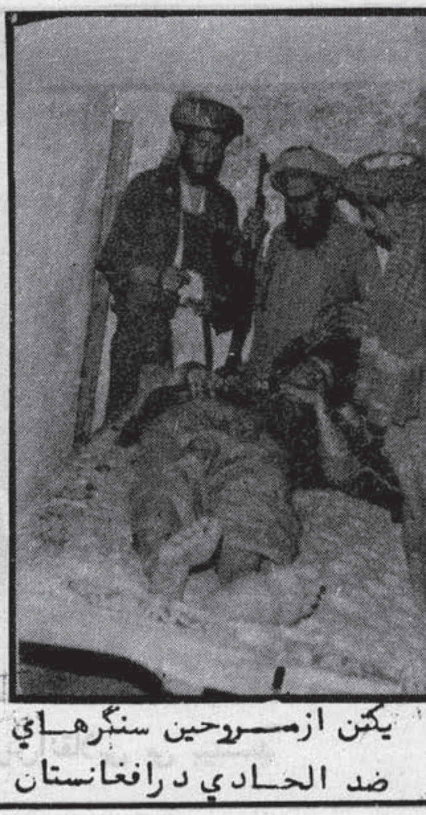


نسل فردای کشور آموزش انقلابی می بینند

قوای روسیه یا دولت کابل جنگ به شدت ادامه دارد (مانند وادی پنجشیر) ومجبورشده اندتا به نقاط دیگرهجرت نمایند ویا اینکه به جهت فعالیت وهمکاری علنی با مجاهدین ازشهرها بدهات نقل مکان کرده اند.
گرچه درحال حاضرتعداد مهاجرین داخلی درافغانستان به دوملیون نفرتخمین زده میشود اما با شدت گرفتن جنگ درشهرامکان زیاد موجوداست که طورسرسام آوری این رقم بالابرود.

د ـ کمیته مالی :

کمیتهٔ مالی مسئولیت دارد تا ازحاصلات زراعتی عشرواز مواد معدنی امثال زمردولاجوردخمس اخذنماید.
به گفتهٔ یک مامورا ین کمیته سال گذشته تقریباً ۲۶ ملیون افغانی ازدرک خمس موادمعدنی تحویل کمیته مالی شورای نظار گردید وافزودپیش بینی می شود درسال جاری این رقم به دو چند ارتقا یابد وهمچنان صدها سر غله ازدرک عشربه مجاهدین کمک شده است.



یکتن ازمجروحین سنگرهای ضد الحادي درافغانستان

مبالغ متذکره ازجانب کمیته مالی تقویهٔ اقتصادی مجاهدین درزمینه های خدمات اجتماعی جون تعمیرسرکها ، تأسیس مکاتب ومدارس ، کمک به مدرسین ، معلمین وشاگردان فقیرکه قدرت خرید کتاب ولوازم درسی را نداشته باشندوبرای مهاجرین داخلی بمصرف رسانیده می شوده.
یکی ازاقدامات موٴثر این کمیته طی سال گذشته کمک به اهالی قندز بودکه نسبت خشکسالی وآتش سوزی خرمن های شان بوسیله قوای روسیه به قحطی شدید مواجه شده بودنده.
جالب است گفته شودکه شورای نظارجهت خودکفاء ساختن اقتصادی مردم، رشدفعالیت های فرهنگی باری بجنگ زدگان، ارتقای رفاه عامه آمادگی به جنگ شهرها درنظردارد پروژه های راجدیداً درصفحات شمال افغانستان فعال سازدعبارتنداز :

۱ـ پروژهٔ زراعتی :

الف : کمک تخم اصلاح شده وکودکیمیاوی به دهاقین فقیره.
ب : تهیه وسایل زراعتی مانند گاوقلبه وقلبه های سبک
ج : تهیه ماشین خرمن

۲ـ پروژهٔ آبیاری :

الف : پاک سازی نهرهاوجویها
ب : حفرنهرهای جدید
ج : نصب واترپمپ ها

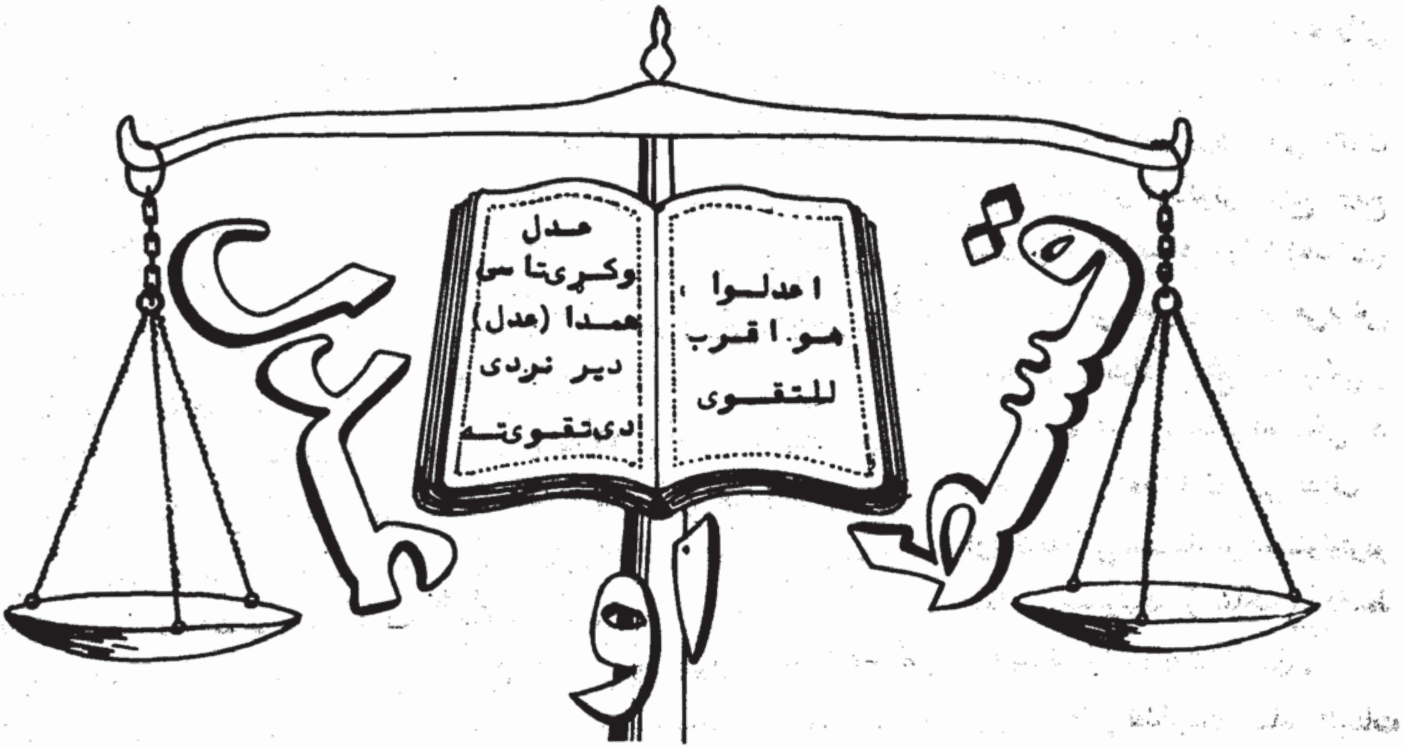
۳ـ پروژهٔ سرک سازی :

۴ـ پروژهٔ فابریکات کوچک چون بوت سازی ، گلیم بافی وقالین بافی ه.

۵ـ بندهای برق کوچک
۶ـ پروژهٔ حمایهٔ طفل ومادر
۷ـ حمایه وحفاظت ازحیوانات
۸ـ پرژوهٔ ساختمانی :
الف ـ شفاخانه
ب : مکاتب
ج : خانه برای مهاجرین وفامیل شهداه.

خاتمهٔ بحث !

شورای نظاربا استفاده از منطقهٔ وسیع ، غنی ، پرنفوس ومناسب برای جنگهای چریکی شش گارنزیون دولتی رایکی پی دیگری بتصرف درآورده ومناطق پایگاهی مجاهدین (کوهستانی) راآزادساخت . پایگاههای متعددی درآنجا تنظیم نموده واز امنیت نسبی شمال درجهت توسعه کارهای سیاسی میان توده های مردم به نفع خودبهره برده است با تثبیت موثریت شورای نظاردر شمال به پیروی ازآن درساحات غرب کشورنیزبه اشتراک سیصدتن ازفرماندهان جهادشورائی در "ساغر" ولایت غوردایرگردیدکه امیدهای ملت مسلمان مارادربرقراری وحدت میان مجاهدین قوت داد واین امیدواری رازنده ساخت که درآیندهٔ نه جندان دور اتحادمیان جبهات مختلف مجاهدین دریک سطح گسترده تری تامین خواهدشد . همان جیزیکه مردم میخواهند . پیشرفت وموفقیت های شورای نظارطی دو سال اخیربیانگراین واقعت است که سال جدید درشمال جنگ بالای تصرف شهرهای بزرگ خواهدبود این امر دروضعیت سیاسی مجاهدین ودشمن تغییرات فاحشی را بدنبال خواهدداشت وباتداوم جهاد مسلحانه علیه متجاوزین روسی مجاهدین دربخش اعظم افغانستان نظم بهتریافته وبه هماهنگی کامل دست خواهند یافت . واز جانب دیگر کارسیاسی میان توده های مردم درداخل افغانستان منجربه انکشاف ذهنی وجلب اعتماد بیشترمردم نسبت به مجاهدین گردیده وهمچنان روح قهرمان دوستی ملت سلحشورافغانستان باطولانی شدن دورهٔ جهادبه محبوبیت فرماندهان داخلی مجاهدین خواهد افزودواگرجهاد مسلحانهٔ مردم مادوام نماید ، پایه های انقلاب اسلامی ما تحکیم بیشتریافته وبرای کشمکش های داخلی ودست اندازی های عدهٔ ازمغرضین خارجی ومزدوران شان جائی باقی نخواهد ماند.
ومن الله التوفیق



«قسط» او«عدل»:

کلمی په قرآن کریم اونبوی احادیثو کی په تکرار سره راغلی ، « قسط» د «ظلم » اوعدل د «جور » په مقابل کی ، او معمولاً دواړه کلمی په مترادف ډول استعمالیږی په داسی حال کی چی د« قسط » او « عدل » کلمی ډیر ژورمفهوم لری. دطبقاتی «تولنیو هنی » له نظره « قسط » دټولو اجتماعی پدید و«زیربنا » دی .

«قیام با لقسط » او « قائم بالقسط» چی په قرآن کریم کی په تکرار سره راغلی او زیات تمکار پری شوی هم دخدای (ج) کار دی اوهم دخدای (ج) د پیغمبرانو اوهم داسلامی رهبرانو اواسلامی امت رسالت دی .

« قسط » هغه واقعیت اوحقیقت دی چی . هستی پری«قائمه» ده یعنی دخلقت نظام دقسط پیانولکی دی چی هره ذره ، پدیده اوعنصر په خپل ځای اومسیرکی واقع شوی ، لویو او وړو پدیدو دخپل شان سره مناسب ځای نیولی ، داسی نده چی یوی پدیدی دبلی پدیدی یالوی پدیدو کوچنی پدیدی ځای نیولی وی اویا، بی بی ځایه کړی نوځکه وایو چی کاینات (له کوچنی ذری له ترلویو کهکشانونو پوری) د«قسط»پر بنیاد قایم دی چی « الله» (ج) دآل عمران په سورت کی دا واقعیت داسی بیانوی :

شهدالله انه لااله الاهوو الملائکة واولوالعلم قائماً با لقسط لااله الا هوالعزیز الحکیم »

« الله شاهدی ورکړی چی بی له ده بل خدای نشته ،الله،ملائکی(په هستی کی دالهی حکم تطبیقونکی او د طبیعت قواوی) اودعلم خاوندان (اولوالعلم) دقسط اقامه کونکی

دی پی‌له ده پل خدای‌لشته ، غالب اوحکیم دی»(آل عمران ـ آیه ۱۸) دغسی انسانان اوبشری تولنی چی دهستی جزکټل کیږی باید د«قسط» پیالونکی وی چی‌اوس ندی .

یعنی دخدای (ج) بندگان « الناس » درحمان خدای (ج) له پراخه دسترخوان دمادی او معنوی نعمتو لونه دخپل « حق » په اندازه «برخمن» شی په دی معنی چه هر انسان‌دخپل‌استعداد په اندازمتناسب ځای ونیسی او دپرور دګار دمادی او معنوی نعمتونونه دهغه پیژندل شوی «حقوق» اداء شی . دهر چا واقعی حق وپیژندل شی ، چی دخپل استعداد ، شان اولیاقت سره په خپل موقیعت کی ځای ونیسی ، هر « فکری» یا «علمی» کار کونکی دخپل کارمالک شی ، او عادلو او صالحینوته دتوانی زمامداری وربه برخه شی ، عالم ته دعلم دخپرولو اودخلکو (الناس) دروښانه کولو حق‌ورکړشی، دهرچااستعدادتشخیص شی اوبیا ورته د «ودی » (رشد) زمینه برابره شی . د غی تولنی ته د «قسط تولنه » یاد (قسط نظام) وایی چی دکایناتو دعمومی نظام‌سره هماهنګه دی.تولو پیغبرانو د «قسط» دقائمولو مسؤلیت پرغاړه درلود .

ولکل‌امةرسول‌فاذاجآءرسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لایظلمون (یو لس ـ آیه ٤۷) له هرا مته درسالت خاوند راپاڅیږی او کله چی له‌دغسی شخصیت راپاڅید په خلکو کی د«قسط » پربنیاد قضاوت او حکومت کوی اوپر هیچا به تیری (ظلم) ونه شی د غسی د «قسط» قایمول پرهرچا بالدی چی‌پرد غسی حقیقت ایمان ولری لازم دی .

یاایهاالذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء‌لله........

(نساء آیه ۱۳۵) ترجمه : « ای مؤمنانودقسط دقایمولولپاره‌راپاڅیږی اوپر « الله » شاهدان اوسی .

یاایهاالذین آمنوا کونواقوامین لله شهداء بالقسط) ای مؤمنینو د (الله) لپاره‌راپا څیږ ی او پرقسط شاهدان او سی .

ددی دوه آیتونو څخه معلومیږی چی تولنه دقسط‌پربنیادجوړول پر(الله) شهیدانیدل‌دی ، چی‌پر الله شهیدالیدل‌ئی د (قسط) دشهیدانو په نامه یادکړی اولدینه د مسئلی اهمیت څرګندیږی.حضرت حمزه رضی الله عنه اوحضر ا مام حسین رضی الله عنه ځکه سید الشهداءووچی‌د (قسط) دتطبیق‌لپاره‌را پاڅیدلی وو (شهداءبالقسط)چی‌طبعی ده د (الله) لپاره هم(شهداءلله) زمونږ مجاهدین ځکه «شهداالله» دی چی(قسط د دښمنانو(قاسطون)پرضد دقسط‌دقائمولولپاره په جهادبوخت‌دی

د (قسط) پربنیاد جوړه‌شوی تولنه یوه توحیدی تولنه ده چی‌تول خلک (الناس) د خپلو استعدادنو او لیاقت په اندازه په تاکلو مدارونو کی دیوهدف لپاره دواحد مکتب تر سیوری‌د یورهبر (چی ترنورو دالهی اخلاقو ممثل‌وی) تر لارښود لی لاندی د (الله) په لوری حرکت کوی . دغسی تولنی ته امت وایی لوځکه په (امت)کی (عدالت) د (قسط)پربنیاد اجراګیږی یعنی‌دبشری تولنو دافرادو اودولوتر منځ وضع شوی‌قوانین اواجتماعی‌روابط (عدالت) په تولنه کی‌دمنځوی د واقعی‌برخی (قسط) پربنیاد منځ ته راځی .

دقرآنکریم دصریح حکم له مخی د اسلا م له اهد افوله یو هد ف ، اوپه‌نتیجه کی‌دمسلمانانو دمسئولیتونو څخه یومسئولیت (خلک) دقسط ـ قایمولو لپاره راپاڅول دی .

سوره حدید : لقدارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم‌الناس بالقسط‌وانزلنا الحدید فیه باس شدید ومنافع للناس ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان‌الله‌قوی عزیز » (حدید آیه ۲۵)

ترجمه : (د رسالت خاوندان می په ښکاره نسبو لیږلی او دهغوی سره می « کتاب » او « تله » نازله کړی ، چی خلک دقسط تطبیق لپاره راپاڅوی اواوسپنه می‌نازله کړی چی په هغه کی دجنګ سختی شته اوهم (دخلکو لپاره‌ګټی ، ترڅوچی « الله » پوه شی چی کوم کسان د هغه او دهغه له رسولانو سره په غیبو کی مرسته‌کوی په ریښتیا چی الله ذقدرت

اوعزت خاونددی .)

دلته خدای (ج) اعلا نوی چی رسولان می دکتاب اوتلی سره لیږلی اوددی رسالت هدف دادی چی خلک دقسط تطبیق ته راپاڅوی ، دپاملرنی وړداده چی . سمدیستی وروسی اوسپنه (الحدید) مطرح شوی‌اوبیادخلکو مسؤلیت‌چی دخدای او دهغی پیغمبرانو سره‌په دی رسالت کی مرسته وشی او په پای کی چی د خدای لپاره دوه صفتونه (قوی او عزیز) ذکرشوی دواړه د سرلوړی او قدرت صفتونه دی . دا درس مولږته رابښی : چی‌د « کتاب اوتلی» هدف خلک قسط ته را پاڅول دی خو د قسط تطبیقول د « ایمان » ، « پوهی » او « قانون » څخه برسیره زور (اوسپنی) پوری هم اړه لری .

دآل‌عمران - ۲۱ - ۲۲ آیت

ان‌الذین یکفرون با یات‌الله ویقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من‌الناس فبشر هم بعذاب الیم اولئک الذین حبطت اعمالهم فی‌الد نیا والا خرة ومالهم من ناصرین .

ترجمه : (په ریښتیا هغوی چی د « الله » پرآیتونو کافریږی اوبه ناحقه پیغمبران وژنی او وژنی هغه کسان چی خلک دقسط تطبیق ته رابلی دوی ته ددر دونکی عذاب زیری ورکړه او داهغه ډله ده چی په دنیا او اخرت کی‌لی اعمال توی، او هیڅ مرستندوی ورته نشته .)

ددی آیت نه معلومیږی هغه کسان چی له خدایه انکار کوی او هغوی چی‌پیغمبران‌اوقسط غوښتونکی وژنی په یوصف کی دی چی طبعا « خداپرستی » دپیغمبرانو رسالت او دهغو کسانو دعوت چی‌خلکو دقسط تطبیق‌ته رابلی‌دری واړه یوشی دی .

موږ د یومثال په ترڅ کی د « قسط » اوعدل په کلمو او دروی ترمنځ په ارتباط ځان پوهو و :

عدل : دټولنی دافرادو اوډلو ترمنځ داجتماعی اړیکو (چی دا رابطی دوضع شوو یارسمی پیژندل شوو حقوقو له مخی وی) قانونی شکل ته عدل وایی .

قسط : هرڅوک چی په ټولنه کی دیومسؤلیت تعهدپه غاړه لری په مادی ، نعمتونو اواجتماعی امکانا - توکی دهغه واقعی برخی تـه قسط وائی .

احمد ، محمودته وائی چی زه دورځی شل ؛ افغانی درکوم له ما سره‌کارکوه ، دورځی په پای‌کی احمد محمودته دشوی فیصلی له مخی شل افغانی ورکوی چی‌په دی صورت‌کی عدل اجراشو مگرکه پنځلس افغانی ورکړی په دی صورتکی محمـود ځوریدلی اوعدالت له دی اجراشوی، اوس‌که دپنځه افغانیو دغوښتلو لپاره قضائی محکمی ته لاړشی او پنځه افغانی واخلی نوبیا دی صورت کی عدالت اجراشو او ربړه حل شوه او که کارگر دکارفرما سره دوضع شوی قرارادله مخی دکاراوبیا دکارله وخته غلاوکړی په دی صورت کی دکار په خاوند « ستم » شوی او کولای شی قضائی محکمی (دټولنی قضائیه قوه دعدالت تطبیقونکی ده) ته دخپلو حقوقو دغوښتلو لپارشکایت وکړی.

نودسمو جزائی‌قوانینو اوشریفو قاضیانو په موجود یت کی هیڅـوک ، څوک نشی ځورولای او عدالت اجرا کیږی چی په دی صورت کی هرڅوک به دخپلو شتمنیو ، حقوقو ، گټـو او امکاناتو ساتونکی‌وی . اوڅوک پری تیری نشی کولای .

دلته احمد،محمودته دمزدوری درسمی نرخ‌له مخی‌شل افغانی‌ورکړی که محمود قضایی محکمی ته شکایت وکړی مادمجبوریت له مخی‌دامزدور منلی ؤ ، ځکه په هیوادکی دورځنی مزدوری رسمی‌نرخ همداڅاکل‌شویدی مگر دکار واقعی ارزښت می پنځوس افغانی دی نوقاضی چی‌درسمی پیژندل شوو قانونی حقوقو له مخی قضاوت وکړی محمود پر اوملامت دی .

اما قسط وائی : داسمه ده چی داتوساعتو کار شل افغانی مزدوری تادهیواد درسمی نرخ‌له مخی‌ورکړی چی په قانونی لحاظ به تا اعتراض نلری ځکه چی دکار « قیمت » نی درسمی وضع شوی قانون‌له مخی شل افغانی دی اما دکار ارزښت او« واقعی حق » نی پنځوس افغانی دی نوری دیرش افغانی موښه کړی ؟ قانونی مزدوری موورکړی اما « واقعی‌حق»

دی‌ترپښو لاندی کړی . نوځکه دلته دعدل خو له چوپه ده ، اما قسط اعتراض کوی ، « قسط »د« »برخی» په معنادی . دشل افغانیوپه ورکولو سره عدالت اجرا کیږی اما « قسط » له نوځکه « عدل » د « ځور » په مقابل کی دی چی دوضع شوو حقوقو (چی تولو منلی وی) له مخی قضاوت اجراءات کوی .

اما « قسط » (دهغه حق له مخی چی فردیی پر تولنه لری) اقتصادی زیربنالری . عدل روبنا او « قسط » زیربنادی . عدل دافراد ترمنځ دوضع شووقوانینوله مخی دی .

اوقسط په اقتصادی اوطبقاتی نظام او دمالکیت داصل پوری اړه لری . یاقسط په اقتصادی زیربنا او دمالکیت داصل پوری اړه لری . مثلا په انگلستان کی دسالمو قضایی محکمو او عادلو قاضیانو دموجودیت له امله پر یوه.(؟)یاته اندازه عدالت اجراکیږی اوپه هغه فلانی وروسته پاتی هیواد (. . . . .)کی‌عدالت نشته . ځکه که چا در ځخه خولی یوړه ته ددی جرئت نلری چی ووائی زما خولی یی یوړه ځکه ویریږی چی څادر هم رانه یونسی .

په انگلستان کی عدالت شته اوپه هغه فلانی وروسته پاتی‌هیوادکی نشته ، اماهغه څه چی په دی دواړو هیوادونوکی نشته « قسط » دی ځکه « قسط » دقضایی ، محکموپوری اړه نلری بلکه دتولنی داقتصادی نظام او اقتصادی زیربنا پوری اړه لری چی‌په دواړو هیوادونو کی طبقاتی او دفردی مالکیت نظام حاکم دی په یوملک دعدالت داجرا لپاره باید د هغه ملک قضایی محکمی اصلاح شی اماد «قسط »لپاره‌باید دهغه اقتصادی زیربنا ړنگه شی ځکه « قسط » یوازی دمالکیت‌په نظام‌کی داجتماعی انقلاب دبدلون له لاری ممکن دی .

عدل: تولنه هرچاته دوضع‌شوی قانونی‌حق‌له مخی مطابق‌حق‌ورکوی.

قسط : تولنه باید هرچا ته دخپل « حقیقی حق » له مخی مطابق برخه ورکړی .

هغه عدالت چی « قسطی»زیربنا ونه لری (یی‌له قسطه عدالت)درغجن اوموقتی عدالت‌دی اما دقسط دموجودیت په صورت کی عدالت حتمی‌شته ، ځکه بنسټ چی‌پر « حق» ولاړوی روبنا خوحتمی

« قسط » دتولنی دتولو افرادو ترمنځ د برابری په معنا ندی ځکه داهم ناممکنه ده اوهم له‌انصافه لیری بلکه د (قسط) پربنیاد تولنه کی دافرادو ترمنځ وضع شوی قوانین (عدالت) دقسط پربنیاد اصلاح کیږی ، او دهرچا قانونی‌حق (مزد) دواقعی حق‌سره برابریږی یعنی‌عدالت د قسط له مخی اجرا کیږی ځکه دبنیاد په اصلاح سره « مخ » پخپله اصلاح کیږی او داچی قسط زیربنا اوعدل‌روبنادی نوځکه په قسطی نظام (امت) کی قانونی حق (مزد) د واقعی حق سره سم ورکول کیږی .

دنړیوال استکبار په وړاندی دافغانستان داسلامی اعتراضی نهضت دریځ د « قسط » پربنیاد دی لکه ځنگه چی زموږدمکتبی لهضت طبیعی خصلت دنړی دتولو بستکبرینو په وړاندی (لا) دی .

یعنی دسیاسی پلوه له شرقی او له غربی دی . دغسی دالفالی تولنی جوړښت طرحه لی دغربی او شرقی الکارو پربنیاد له ، بلکه له اسلامه دمکتب پوهیدلی له امله د« قسط » پرمبناده .

نوکه دلهضت‌دسیاسی برهالیتوب په صورت کی دقسط پربنیاد دتولنی په جوړولو بریالی شوی وای نودوخت دستروقدرتونو (روسیه ـ چین ـ امریکا انگلستان) په زړه کی به دسیمو د مسلمانالو د « آزادی غوښتونکو » او مستضعفو پرگنیو لپاره به د « خلاصون غوښتونکو » نهضتونو ځالگو منځ‌ته راغلی‌وی اود «قسط » پربنیاد جوړی شوی تولنی له پیه الهام اوپیروی سره به یی دخپلو تولنو واکمن مستکبرین را پرزولای وای .

اما جهانی کفرد دی له امله چی دغسی تولنه جوړه لشی، روسی ته لی دغورځنگ دتکولودستروړکړ نوځکه موږوایو چی نړیوال استکبار دحق او باطل له ذهنی ، جنگونو نه ویریږی بلکه داسلام د « اجتماعی رسالت » (چی دقسطی نظام منځ ته

راوړونکی دی) له جنګه وېرېږی .

نوځکه دنهضت دطبقاتی درېځ له مخی جهالی کفرپه تېره بیا روسیه د « قسط » دښمنان یعنی قاسطین دی لوځکه مسلمانان د قسط پربنیاد دطبقاتی درېځ له مخی د « قسط » له دښمنانو سره جنګیږی . دقسط دښمن ته « قاسط» اوجمعی ته یې« قاسطون» یاقاسطین وایی . داسلام په مکتبکی د« قسط » او « قاسط ترمنځ درېځ دامی اعلان شوی .

وانا منا المسلمون ومناالقاسطون

(اوداچی ځینی موږ مسلمان یواو ځینی قاسطین) (جن آیه ١٤) او سمدستی وروسی توضیح کوی چی :

فمن اسلم فاولئک تحروارشدا:

لوڅوک چی مسلمان شو ، دوی سمه لارغوره کړه .

و اما القاسطون فکانوا لجهنم‌حطبا :

اوقاسطین د دوزخ خاشاک دی (جن آیه ١٥) دافغانستان داسلامی أمت مخامخ دښمنان (قاسطون) روسان دی چی دافغانستان خلکو ته دروسانو شعار ، فکری لار ، خاصیت تېر تاریخ ، جهت اولوری ، جبهه ، څیره ، اوصفت معلوم دی لوځکه قاسطون ښکاره ظالمان ، جباران ، جلادان ، دخلکو دحقوقو او آزادی دښمنان ، « زر » او « زور » پالونکی او استبدادی قدرت غوښتونکی دی چی یې‌شکه زموږ خلک هغوی پېژنی او مخامخ دښمنان یې ګنمی

دروسانو شعار : افغانستان دمسکو د امپراطوری پوری تړل ..

دروسانو فکری‌لار: کمونیزم‌دانسان دضعیفولو (استضعاف) یو دول فکری لار ده .

دروسانو خوی او خصلت : خپلو ناوړ وهدفونوته درسیدلولپاره له‌ناروا له به هم سر نه ځړوی .

دروسانو تېر تاریخ : له یوائی د سپینی روسی مستضعف کاوبلدی هیوادونه نی ښکیل کړی بلکه پنځه اسلامی هیوادله نی هم د خپلی امپراطوری پوری تړلی .

دروسانو لوری او جهت : روس د ننني‌زمانی ستر شیطان دی .

دروسانو جبهه : د مستضعفو پر ضد دمستکبرینو دجبهی غړی دی .

د روسانو څیره : سوسیالیزم دجهانی کفر له تزویره ډکه څیره ده چی روسان دخلکو داستثمار ، استعمار ، استحمار ، استعباد ، استبداد ، او استکلاب لپاره د اجتماعی عدالت په سوله کی د ګډ ژوند د کارګرانو زحتمکشانواوبزګرانو دملاتړ اودفاع په شعارونو پرخپل مخ ځوړولی .

دروسانو صف : روسان د طاغوت په صف‌کی دتاریخ‌دتولو قابلیالو (نمرود، شداد ، فرعون ، هامان ، قارون ، ابوجهل ، ابولهب‌، چنګیز، ...)وارثین او پیروان دی .

په‌عمومی توګه داسی وایوچی د اسلامی لری مخامخ دښمنان (قاسطون) جهانی کفردی او داچی دلری مستکبرینو لری پخپلو منځوکی وېشلی لود جهانی کفر هره څیر مچی په اقتصادی، سیاسی،فرهنګ ، نظامی او اجتماعی‌لحاظ پرهر اسلامی هیواد واکمنه وی هماغه مستکبر د هماغه هیواد لپاره قاسط یاقاسطون دی مثلا دافغانستان لپاره، روسان دایران‌لپاره امریکا ، دکشمیرلپاره هند دفلسطین لپاره اسرائیل .

نروس پرضد دمعجولی سازمانومبارزه یوازی‌تخریبی‌مبارزه‌ده‌ځکه دوی‌اسلام یوائی‌د«ذهنی‌عقیدی»په‌توګه منلی‌اود تولنی‌دجوړولو لپاره‌داسلام داجتماعی رسالت‌له مخی دقسط پربنیاد طبقاتی درېځ نلری نو ځکه ددی‌دول مبارزو نتیجه دیو«بت» له منځه وړل اودبل راوړل‌دی ، نوځکه دوی هڅه کوی چی دروسیی له ماتی وروسته دذهنی اسلام نظام چی یوازی پر فردی عباداتو متکی وی منځ ته راولی .

اما داسلامی تنظیمونو مبارزه چی له اسلامه دمکتبی پوهیدنو پر بنیاد پیل‌شو ، مبارزه نی له تخریبی حالت پرسیره تعمیری‌حالت هم لری، ځکه دروسی مستکبرینو له ماتی وروسته (د استعمار پرضد مبارزی ته تخریبی مبارزه وایی) د تولنی د الهی ار زښتونو (چی یو له هغوی قسط دی) په بنیاد جوړ ولو مرحله پیل کوی (چی دیته تعمیری

پا تی، یه (١٢١)مخ

ترجمه ونگارش :
استاد ابو نجیب الرحمن

جنایات وحدود

باب دوم
حدود

مقدمه :

یکی از مواردیکه معاندین اسلام پیرامون آن جار و جنجال و شور وغوغا براه انداخته اند ، موضوع حدود و قوانین جزائی اسلام است .

اینگروه قوانین جزائی اسلام را درقرن بیستم وعصر ترقی و تمدن شایسته اجرا وقابل الطباق نمیدانند و بویژه در باره قطع دست درحد سرقت و درباره رجم درحد زنا شوروغوغائی سخت برپا کرده و میگویند : علم و فلسفه درعصر حاضر ثابت کرده است که شخص مجرم را بی عدالتیهای اجتماعی و روش ظالمانه اقتصادی وادار بارتکاب گناه مینمایدودرحقیقت علت وقوع جرم یکنوع بیماری روحی وانحراف اخلاقی است وبنابرین وظیفه مادرباره شخص گنهکار اینست که در مقام علاج و اصلاح حال او برائیم نه آنکه او را بچنگال عقاب و جزا بسپاریم .

این خلاصه شبهه واعتراض معاندین اسلام است که میخواهند به بهانه ترقی و تمدن قرن بیستم همه انواع فجایع و نا روائیها را مرتکب شوند و مجازات هم نگردند زیرا مجازات نوعی از بیعدالتی بوده و به آزادی و حقوق افراد لطمه وارد میکند ولی این گروه از این نکته غافل اند که درهمین قرن بیستم و بدست همان طرفداران ترقی و تمدن جنایات و ظلمهای جبرافراد بشر صورت میگیرد که شدت وسختی جزاء و کیفرهای اسلامی گاهی و به هیچ صورت در برابر آن قابل بحث و در خور مناقشه نیست . چنانچه جنگ‌ها و زدو خورد هائیکه در گوشه و کنار جهان رخ میدهد و در نتیجه فروریختن انواع بمبها واستعمال انواع اسلحه پیشرفته هزاران تن از زن و مرد ، کوچک وبزرگ و خوب و بد در یک لحظه بخاک یکسان میگردند شاهد این مدعا است .

البته شکی نیست که محیط
تربیت و اوضاع اجتماع در تاسیس و
تکوین شخصیت اخلاقی افراد اثری
عمیق دارد و همچنین نمیتوان انکار
کرد که در بسیاری از موارد مظالم
اجتماعی و حق تلفی ها عقده های
روحی بوجود می آورد و روح را
بیمار و اخلاق را منحرف میسازد و
شخص را بارتکاب گناه وامیدارد و
بهمین مناسبت اسلام نیز کلیه این
جهات را در تشریع کیفرها وجزاها
رعایت کرده است ولی با وجود این
نمیتوان اراده افراد را نا دیده فرض
کنیم و انسان را موجود سلبی و
مسلوب الا راده شماریم و او را مانند
آلت وافزاری فاقد قدرت و شعور در
دست اجتماع قرار دهیم .

همینطور نیمتوان انکار نمود
که عوامل و شرایط اقتصادی در
تکوین و تأسیس مشاعر و عواطف و
اعما ل افراد بی تأثیر نبوده و
محرومیت مستمر و فقر و گرسنگی
نفرت و بغض شدید از اجتماع را در
اعماق روح پدید میاورد و شخص را
برای ارتکاب بیشتر جنایات آماده
میسازد ولی باوجود این نمیتوان قبول
کرد که عامل اقتصادی تنها عاملی
باشد که سلوک واعمال انسانرا تحت
تاثیر قرار دهد زیرا تعدادی زیادی
از مردم فقیر و محروم وجود دارند
که درعین تحمل شدت فقر و مرارت
و تلخی های محرومیت پرده تقوی
و عفت خود را نمیدرند و با کمال
عفت و پرهیز گاری و در منتهای
راستی و درستی وظایف خودرا انجام
میدهند .

باتوجه باین حقایق وقتی سیاست
اسلام را در باره کلیه حدود مورد
مطالعه قرار دهیم باین حقیقت میرسیم
که اولاً این شریعت کوشش خود
را مبذول دراین میدارد که اجتماع
را از اسباب وموجبات ارتکاب گناه
محفوظ دارد و ثانیاً پس از کوشش
فراوانی که دراین راه مبذول میدارد
حدود وجزا های را برای جلوگیری
از شیوع فساد و گناه مقرر میسازد
و روی این اصل اطمینان کامل
دارد که آن حد و کیفر بر آئین
عدالت جریان خواهد یافت زیرا
چنین حد و کیفری در باره کسی
اجراء میشود که هیچگونه داعی و
مجوزی برای ارتکاب گناه نداشته
است .

ولی در صورتیکه اجتماع به
جهتی ازجهات قادر نباشد از موجبات
ارتکاب گناه جلوگیری کند کیفر
گناه نیز ساقط خواهدگشت و گناهکار
یا آزاد و یا تنها به تعزیر در باره
او اکتفاء خواهد شد .

علت اینکه برخی از دشمنان
قانون جزای اسلام و از آنجمله
بریدن دست دزد را وحشتناک و
و قسوتبار میشمارند اینست که از
قوانین شرع و مقررات فقه اسلامی
بی اطلاعند و در نتیجه همین بی
اطلاعی زمان که این حکم رامیشنوند
تصور میکنند که اسلام با تشریع
اینقانون سلاخ خانه ای بوجود آورده
که همه روزه دست عدهٔ در آن بریده
میشود غافل از اینکه اجرای این
قانون وسائر قوانین جزا ئی اسلا م
آنقدر مشروط وقیود دارد که بندرت
ممکن است بمرحله عمل دراید و به
همین جهت درآن روزگار که حد و د
وقوانین جزائی اسلام در وهله اجراء
قرار داشت درظرف چهارصد سال فقط
شش بار حد سرقت جاری شد .

بمنظور اثبات اینکه در اجرای
حدود اسلامی چه نوع قیودی وجو د
دارد وچگونه حدود در نتیجه وجو د
برخی از علل واسباب ساقط میگردند.
این دوحادثه‌راکه در زما ن حضر ت
عمر رضی‌الله‌عنه رخ داده نقل میکنیم: حادثه
ا و ل اینست که حضر ت عمر رضی‌الله‌عنه
درسال قحطی مجازات دزدی‌راموقوف
ساخت چه گرسنگی شبهه‌ای است که
اجرای حدود را متوقف میگرداند .
حادثه دوم که باصراحت بیشتر بیانگر
مطلب ما است از اینقرا ر است :

روزی به‌خلیفه‌مسلمانان حضرت
عمر رضی‌الله‌عنه اطلاع دادند که غلا ما ن
ابن حاطب شتر مردی را ازقبیله مزنی
دزدیده وکشته اند ، حضرت‌عمر رضی‌الله‌عنه
پس از احضار غلامان وپس از شنیدن
اقرار از زبانشان به‌کثیربن صلت‌دستور
داد که حد را جاری نماید ، قبل از

اینکه این ملت حدرا جاری سازد، حضرت عمر هدایت داد که باغلامان حاضر مجلس شود، دراین وقت خلیفه مسلمانان به اطرافیانش چنین گفت قسم بخداوند اگر مطمئن نبودم که شما غلامان خود را به زور به کار وامیدارید وانها را در گرسنگی قرار میدهید بدون هیچ تأمل آنان را هنگام ارتکاب جرم مجازات میکردم .

سپس حضرت عمر ﷺ روبه‌ابن حاطب کرد وگفت : اگر بر غلامان تو حدی جاری نکردم خورسند مباش زیرا درعوض خودت را تنبیه خواهم نمود آنگاه از مرد مزنی پرسید قیمت شترتوچقدر بود آنشخص درپاسخ گفت چهار صد در هم حضرت عمر به ابن حاطب گفت برو وهشتصد در هم به او بده .

این دو واقعه تاریخی گواهی میدهد که در جامعه اسلامی هنگامی حدودوقوانین جزائی اسلام طرف تطبیق قرار میگیرد که مجوزات وقوع جرم درمیان نباشد. پیشوای اسلام حضرت محمد ﷺ فرموده اند «ادرؤوا الحدود بالشبهات» این کلام (شبه حدود را رفع میکند) به حیث یک اصل کلی درمورد تطبیق حدود درشریعت اسلامی مراعات می گردد آیا بالا تر از این میتوان درباره فرد مهربانی وعطوفت روا داشت ، تاجائیکه اگر به حریم امنیت وآسایش اجتماعی دست تعدی و تجاوز دراز کند بازبحساب او را تعقیب نمیکنند.

معنی حد :

حدود جمع حد وحد درلغت منع را گویند و دراصطلاح فقها چنین تعریف دارد :

«الحد هوالعقوبة المقدرة حقالله تعالی» یعنی حد عبارت ازعقوبات وجزاهائیست که از طرف شارع به منظور جلو گیری از وقوع جرایم درجامعه تعیین شده است، واژه حد هم به جرایم حدود وهم به عقوبات آنها اطلاق میشود چنانچه میگویند جانی مرتکب حد گردید و همچنان گفته میشود عقوبت وجزای جانی حد است ازتعریف فقهادرمورد حدمعلوم میگردد که عقوبت قصاص ودیت را حدگفته نمیتوانیم زیرا قصاص ودیت حق بنده است نه حق خداوندوهمین طور تعزیر از تعریف مذکورخارج است زیرا تعزیر عقوبت مقدر وتعیین شده نیست، مفهوم عقوبت مقدره که درتعریف مذکور وارد شده است این میباشدکه شارع نوعیت جزا ومقدار آنرا خود تعیین کرده وتعیین نوعیت واندازه آنرا به اختیار ولی امر وقاضی نگذاشته است ومراد ازحق خداوندویاحق الله مصلحت جامعه وحمایت نظم وآرامش درجامعه بوده وحینیکه فقها عقوبت و جزا را بخداوند نسبت میدهند، هدفشان اینست که حق اسقاط عقوبت مذکور را افراد ویاجامعه ویا ولی امر ندارد واینگونه عقوبات سبب جلب مصلحت عمومی وازمیان رفتن فساد ازجامعه وبرقراری امنیت دران میگردد . جرایم حدود عبارتنداز: سرقت ، حرابه ، زنا ، قذف، شرب وارتداد که اینک به شرح مفصل هریک از جرایم مذکور ضمن اصل های جداگانه پرداخته میشود .

فصل اول
سرقت

سرقت درلغت گرفتن چیزیست بطور خفیه و دراصطلاح فقها عبارتست از گرفتن شخص عاقل وبالغ اندازه معینی از مال محرز را که متعلق به کسی دیگری باشد بطور خفیه وبرای گیرنده دران مال شبهه ملکیت موجود نباشد .

انواع سرقت

سرقت از نگاه شریعت اسلامی دونوع است (۱) سرقتی که عقوبت آن حد است .

(۲) سرقتی که عقوبت آن تعزیر میباشد .

سرقتی که جزای آن حد است نیز دونوع میباشد .

الف ـ سرقت صغری ـ (دزدی)

ب ـ سرقت کبری (قطع طریق و راهزنی)

فرق میان دزدی و راهزنی

اینست که درعملیه دزدی جانی بدون علم مجنی علیه و بدون رضائیت او مالش را اخذ مینماید ،پس اگرشخصی

از کسی چیزی را برباید این عمل او دزدی نبوده اختطاف گفته میشود و اختطاف و غصب از انواع دزدی بوده ولی حد دزدی بر فاعل آن نسبت عدم توافر شروط سرقت تطبیق نمیگردد.

سرقت کبری و باراهزنی گرفتن مال مجنی علیه است طور آشکارا ، ولی بدون رضائیت او و از راه استعمال قوه و نیرو پیرامون این موضوع ضمن فصل آینده مفصلاً بحث بعمل خواهد آمد.

سرقتی که جزای آن تعزیر است :

سرقتی که جزا و عقوبت آن تعزیر میباشد دو نوع است.

نوع اول آن شامل سرقتیست که اصلاً عقوبت آن حد بوده ولی نسبت عدم توافر شرایط حد و یا به سبب وجود شبهه حد ، ساقط می گردد مانند گرفتن مال پسر ویامال مشترک.

نوع دوم عبارت از گرفتن مال غیر است بطور آشکارا وبدون رضائیت مجنی علیه و بدون استعمال سلاح مانند غصب و چپاول پس اگر شخصی لباس های کسی راکه در پهلویش گذاشته است گرفته و در حالیکه مجنی علیه اورا مشاهده مینماید رو بفرار می گذارد و یاپول را از دست شخص می رباید بالایش حد سرقت جاری نشده و تعزیر می گردد چنانچه رسول اکرم ﷺ فرموده اند « لا قطع علی نباش و لامنتهب ولا خائن »

باید تذکر داد که فقها هنگام بررسی سرقت صغـری هردو نـوع سرقتیکه جزای آن تعزیر است نیز طرف بر رسی قرار میدهند.

ارکان سرقت

قبلاً تذکر دادیم که سرقت عبارت از گرفتن مال غیر است طور خفیه ازین تعریف فهمیده میشود که سرقت دارای چهار رکن است.

۱ - گرفتن چیزی طور خفیه.
۲ - چیز دزدیده شده مال باشد.
۳ - مسروقه مال غیر باشد.
٤ - قصد جنائی.

رکن اول گرفتن مال مسروقه طور خفیه :

معنی گرفتن طور خفیه اینست که مال مسروقه بدون علم مجنی علیه و رضائیت او اخذ گردد مانند کسیکه مال و متاع دیگری را از خانه اش در حالت غیاب او و یا هنگامیکه او در خواب است بدزدد و اگر گرفتن در حضور مجنی علیه و بدون رضائیه و بدون استعمال قوه صورت گیرد عملیه مذکور دزدی گفته نمیشود و هم چنان اگر کسی مال شخصی را برضائیتش و در غیاب او می گیرد دزد شمرده نمیشود.

بمنظور تحقق جرم سرقت لازم است که مال مسروقه بصورت تام اخذ گردد و گرفتن مال وقتی تام میباشد که این سه شرط در ان وجود داشته باشد.

اول — سارق مال مسروقه را از محلیکه مخصوص حفظ آن باشد **خارج سازد.**

دوم — **مال دزدیده شده از** تصرف مجنی علیه کشیده شود.

سوم - مال مسروقه در تصرف سارق قرار گیرد.

اگر یکی از سه شرط مذکور ناقص باشد اخذ غیر تام بوده و جزای مرتکب درینحالت تعزیر است نه قطع دست — پس اگر کسی بمنظور دزدی بر دیوار خانه بالا شود ولی قبل از اینکه چیزی را بدزدد دستگیر گردد و یا اینکه در حالت جمع آوری مال و متاع خانه گرفتار شود ویاشخصیکه داخل دکانی شده ومقداری مال وکالا راجمع نموده ویا خود بردارد ولی قبل از خروج از دکان دستگیر شود درهمه این حالات حد سرقت بالای شخص موصوف تطبیق نشده وتعزیر میگردد زیراهمه موارد مذکور اخذ مال بطور خفیه شمرده نمیشود زیرا جانی وسیله افعال خود نتوانسته که مال را از محل مخصوصیکه برای حفاظت آن مدنظر گرفته شده بود خارج سازد ودر نتیجه مال مذکور از

یکطرف ازتصرف مجنی علیه خارج نگردید و از طرف دیگر در تصرف جانی قرارنگرفت .

با تذکرمطالب مذکورفهمیده میشود که جزای شروع درسرقت «حد» سرقت نبوده و بلکه عقوبت آن تعزیر می باشد .

اگر شخصی طور خفیه داخل خانه و دکان کسی شده و در انجا مالی را که در خانه ویا دکان است تلف نموده واز میان ببرد در ینحالت شخص موصوف دزد شمرده نشده ومتلف گفته میشود و عقوبت اوهم تعزیر است و اگر پس از تلف کردن مقداری ازمال را که با ندازه نصاب ویا بیشترازآن بود باخود گرفته و از خانه ویا دکان خارج شد در ینحالت شخص موصوف دزد شمرده شده وحد سرقت بالایش تطبیق میگردد .

درمال مسروقه شرط است که ازمال خالص مجنی علیه بوده وسارق درآن مال هیچگونه حقی نداشته باشد وهمین طور در گرفتن طور خفیه شرط است که مال مسروقه درتصرف مجنی علیه ویا قایم مقام او و چون مستاجر ویا مستعیر باشد پس اگرچیزی درتصرف جانی قرارداشت ویاتحت سلطه اوبود و همان چیزرا طور خفیه اخذ کرد این عملش دزدی شمرده نمیشود ازین روو کیل وخادم را در صورتیکه مال مؤکل ومخدوم خود را طور خفیه اخذنماید نمیتوان دزد شمرد .

اگرشخصی مکلف به نقل دادن مالی گردد واومقداری ازمال مذکور را اخذنماید این فعلش سرقت شمرده نمیشود زیرا او مال را ازمجنی علیه ویا قایم مقام وی تسلیم شده و از اینرو یکی از ارکان سرقت که گرفتن مال طور خفیه است در ینحالت وجود نمیداشته باشد .

برای اینکه اخذتمام بوده ودر نتیجه آن دست دزد قطع شود شرط است که عملیه دزدی درسال قحطی واقع نشده باشد زیرا ضرورت خوردن مال غیر و استفاده ازآنرا بقدر رفع حاجت و نیازمندی مباح می سازد چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه ازقطع کردن دست سارق درسال قحطی خود داری کردند و در ینحالت شرط است که باید سارق چیزی رابرای خریدن پیدا نکند ویا مالی نداشته باشدکه وسیله آن چیزی مورد ضرورت خود را خریداری کند و همینطور شرط است که بیش از اندازه ضرورت خود از مال مجنی علیه اخذننماید .

درشریعت مقدس اسلام قاعده براینست که مضطر ومجبور میتواند آنچه را که سبب ادامه حیاتش میگردد ازدیگران اخذ نماید مشروط براینکه آن شخص دیگرچیزمذکور نیازمندی شدید نداشته باشد و در ینحالت اگر به پیکار ضرورت افتد و زدوخوردی صورت گیرد و در نتیجه مضطر بقتل رسد قاتلش مسؤولیت جنائی داشته ونمیتواند ادعای دفاع ازنفس را نماید واگر مضطر صاحب مال را بقتل رساند خونش هدر می باشد زیرا اوبه سبب پیکارخود با مضطر ظالم و ستمگر بوده ویا قاتل مشابهت دارد .

همچنان امام ابوحنیفه رحمةالله میگوید اخذ وگرفتن هنگامی تام بوده و دست جانی قطع میشود که اخذ در دارعدل صورت گرفته باشد پس اگر دزدی در دارحرب ویا در دار- بغاوتگران صورت گرفت درینحالت عملیه مذکور سرقت شمرده نشده و دست دزد قطع نمیگردد .

رکن دوم : دزدیده شده مال باشد :

هنگامی یک عمل سرقت گفته میشود که چیز دزدیده شده مال باشد پس اگرکسی غیرازمال چیزی دیگری را اخذ نماید نمیتوان اورا سارق خواند چنانچه اگرشخص طفل صغیری رابر باید این عمل او ازنگاه اکثریت فقها سرقت شمرده نمیشود .

درمال مسروقه از طرف فقها شروطی وضع شده است که تنها در صورت تحقق همه آنها میتوان جانی راسارق خواند و دستش را قطع کرد شروط مذکور عبارت است از :

۱ - مسروقه مال منقول باشد .
۲ - مسروقه مال متقوم باشد.
۳ - مسروقه مال محرز باشد.
۴ - مال دزدیده شده به اندازه

نصاب برسد .

اول مسروقه مال منقول باشد :

دردزدی لازم است که مسروقه مال منقول باشد زیرا هدف از سرقت انتقال دادن چیزی وبیرون کردن آن ازمکان محفوظش وانتقال دادن آن از تصرف مجنی علیه به تصرف جانی میباشد واین امر تنها درمنقولات امکان پذیر است .

مال مسروقه هنگامی منقول شمرده میشود که قابل انتقال دادن ازیک جای به مکان دیگری باشد از ینرو لازم نیست که مال طبیعتاً منقول باشد بلکه این امر کفایت میکند که وسیله عمل غیراویه منقول تبدیل گردد پس کسیکه چوب های سقف منزل را می کشد سارق مال منقول شمرده می شود .

همینطور در مال منقول شرط است که از اشیای مادی باشد زیرا چیزهای معنوی قابل سرقت نیستند چه انها حقوق مجر د بوده وطبیعتاً قابلیت انتقال را از یک مکان بمکان دیگری ندارند واگراوراق واسنادی مثبته حقو ق معنوی دزدیده شد دراینحالت سرقتیکه واقع میگردد سرقت اوراق است نه سرقت حقوق معنوی .

دوم دزدیده شده مال متقوم باشد :

ازنگاه احناف هرچیزیکه خرید وفروش آن جائز بوده وبر غاصب تاوان آن واجب است مال متقوم گفته شده واگر از مکان محفوظ آن سرقت شود ونصاب را تکمیل نماید برسارق قطع لازم میگردد هم چنان از نگاه امام ابوحنیفه دراموال ناچیز واموالیکه مردم درمورد اعطای آن بخل نمی ورزند قطع لازم نمیشود مانند خاک ،گیاه ، کاه وغیره همچنان امام ابوحنیفه تعیین این نوع اشیاء را مربوط به عرف وعادات مردم می داندهمینطور از نگاه امام ابوحنیفه قطع دراشیاء ئیکه قابل ذخیره کردن نبوده وبزودی فاسد میگردند لازم نمیشود چون میوه‌جات تازه،سبزیجات تازه،شیروغیره همینطور در مصحفی که پوش قیمت بها داشته باشد ودر کتبی که برای آموختن علم ودانش طرف استفاده قرارمیگیرد قطع واجب نمیشود ولی اگر شخصی کاغذ سفید ویا کتابچه های سفیدرابدزدد وبااندازه نصاب بالغ گردد در ینحالت قطع لازم میشود .

سوم مسروقه مال محرز باشد :

فقهای شریعت اسلامی بمنظور واجب شدن قطع در سرقت شرط میگذ ارندکه مال مسروقه بایدمحرز ومحفوظ بوده باشد ودرغیر آن قطع لازم نیست . مال دردو حالت محرز میباشد .

اول : اینکه مکان معین برای حفاظت ونگهداری آن تهیه شده و داخل شدن در آن مکان بدون اجازه ممنوع باشد چون خانه، دکان ، خیمه جا های به سربردن مواشی وغیره

دوم: اینکه حفاظت مال توسط شخصی صورت گیرد امام ابوحنیفه میگوید هرمکانیکه برای حفاظت اموال ساخته نشده وداخل شدن درآن بدون اجازه کدام ممانعتی نداشته باشد چون مساجد وجاده ها همه درحکم صحرا وبیابان می باشد . مشروط براینکه کدام شخص مؤظف نگهبانی ازاماکن مذکور نباشد ودرصورت وجود چنین شخص اماکن مذکور محرز شمرده شده واگراز اینگونه اماکن چیزی دزدیده شود قطع لازم میگردد مثلا اگرموتر کسی در جاده عمومی ازکار بیافتد وآنرابدون نگهبان ترک نماید موتر مذکور غیر محرز است واگر شخصی را به منظور نگهبانی آن بگمارد محرز گفته میشود ، همینطور مسجد جای حفظ ونگهداری اموال نبوده وداخل شدن درآن به اجازه کسی مربوط نیست از اینرو مسجد مکان محرز گفته نمیشود البته به استثناء اموالی که متعلق بخود مسجد است چون بوریا،قالین،چراغها،وغیره پس اگر شخصی به منظور ادای نمازداخل مسجد شده ومال ومتاع خود را در پهلوی خویشتن بگذارد درین حالت مال ومتاع .مذکورمحرز شمرده میشود واگر آنراترک نموده وازمسجد خارج شود وسپس مال ومتاع اوبه سرقت برود درینحالت قطع لازم نمیگردد . زیرا مسجد مکان محرز نبوده ودر

وقت سرقت مال ومتاع مذکور حافظ ونگهبان هم نداشت ولی اگر امتعه در حالت وجود نگهبان از مسجد به سرقت رسد وهمه ارکان سرقت در عملیه مذکور وجود داشته باشد قطع واجب میگردد چنانچه در عهد پیشوای اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چا در صفوان در حالیکه در مسجد خواب بود از زیر سرش دزدیده شد وواقعه به اطلاع حضرت محمد صلی الله علیه وسلم رسید پیغمبر ﷺ هدایت دادند که دست دزد مذکور قطع گردد .

در مذهب احناف کسیکه مال ذیرحم محرم خودرا می دزدد حدسرقت بالایش تطبیق نمیگردد زیرا خویشاوندان همیشه به خانه های یکدیگرخودبدون اذن داخل میگردند پس اگر درصورت وجود اذن داخل شدن به محلی از آنجا دزدی صورت میگیرد سرقت مذکور سرقت از غیر حرز بوده و در چنین حالت قطع لازم نمیشود و گذشته از آن قطع به سبب سرقت باعث ازمیان رفتن صلهٔ رحم گشته و این کار حرام و ناروا می باشد . و قاعده براینست که هر چیزیکه منجر به حرام گردد حرام می باشد و همینطور امام ابو حنیفه در مورد دزدی زن و شوهر از مال یکدیگر قطع را لازم نمیداند زیرا زن و شوهر عادتاً ازمال یکدیگر استفاده کرده و حتی اگر در خانه های جداگانه زندگی نمایند باز هم حق دخول به خانه یکدیگر را بدون اذن و اجازه قبلی دارند .

چهارم مال مسروقه نصاب را تکمیل کرده باشد : —

اصل در شرط بودن نصاب در مال مسروقه احادیث متعددیست که از پیشوای اسلام حضرت محمد ﷺ روایت شده است چنانچه فرموده اند **« لا تقطع يد السارق الا فى ربع دينار فصاعدا »** و همین طور گفته اند **« لاتقطع اليد الا فى دينار اوعشرة دراهم »** فقهاء بعد ازینکه نصاب را در قطع لازم میدانند در مورد مقدار آن اختلاف کرده اند چنانچه ائمه ثلاثه قطع را در برابر سه درهم از نقره و یا ربع دینار از طلا لازم میدانند ولی اگر مال مسروقه طلاونقره نبود درمورد اینکه آیاقیمت آن به نقره سنجش شود ویا طلاباهم اختلاف نظر دارند .

از نگاه امام ابوحنیفه نصابی که در آن قطع واجب میشود ده درهم که برابر با یک دینار است و یا معادل ارزش ده درهم میباشد . و دلیلش احادیثی است که از حضرت محمد ﷺ در زمینه روایت شده است هم چنان احناف میگویند که در مورد قطع دربرابر ده درهم اجماع صورت گرفته ولی در کمتر از ده درهم فقها به سبب اختلاف احادیث با هم اختلاف نظر داشته و ازین رو وجوب قطع درکمتر ازده درهم یک امر احتمالی بوده و قطع در حالت احتمال و وجود شبهه ازمیان می رود. امام ابو حنیفه می گوید : که اگر اهل خبره در مورد تعین ارزش مال مسروقه باهم اختلاف نمودند وبرخی از ایشان قیمت مال مسروقه را کمتر از نصاب تعین کرده درینحالت قطع لازم نمیگردد چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه هنگامیکه در مورد قطع دست سارقی حکم میکرد حضرت عثمان رضی الله عنه برایش گفت که مال مسروقه نصاب را تکمیل نمیکند ، حضرت عمر رضی الله عنه با شنیدن گفته حضرت عثمان از قطع دست جانی صرف نظر کرد .

رکن سوم —

مال مسروقه ملک غیر باشد :

به منظور تحقق جرم سرقت شرط است که مال مسروقه ملک غیرسارق باشد پس اگر ملک سارق بودعمل او عمل سرقه شمرده نمیشود لو اینکه آنرا طور خفیه اخذ نماید مراد از ملکیت سارق نسبت بمال مسروقه در وقت سرقت آن میباشد پس اگرقبل از سرقت مالک آن بودوبعداً ازملکش خارج شد ، شخص مذکور مسئول عملیه سرقت بوده و در صورت توافر ارکان دیگر سرقت بر او قطع لازم میگردد

و در صورتیکه مالک آن نبوده و مال مذکور هنگام سرقت درملکیتش داخل گردد کدام مسئولیتی متوجه اونمیشود مانند کسیکه هنگام سرقت مالی مستحق آن از طریق میراث گردد ودرینحالت شرط است که باید جالی مالک مال قبل از خارج ساختن آن از مکان محرز شود .

همینطور اگر شبه ملکیت در مال مسروقه موجود بود قطع لازم نمیگردد ما نند سرقت پدر مال فرزند را زیرا در آن تأویل ملکیت و یا شبهه ملکیت نظر به قول پیغمبر ﷺ « انت و مالک لابیک » موجود است و هم چنان اگر کسی مالی را که درآن با مجنی علیه شریک است اخذ نماید قطع لازم نمیشود زیرا سارق نیز در مال مذکور حق داشته و از این رو قطع ساقط میگردد .

اگر کسی مالی رابدزدد و درنتیجه دستش قطع گردیده و مال مذکور به صاحبش مسترد گردد و همین سارق بار دیگر آن مال را به سرقت برد درینحالت فقهای احناف میگویند در صورتیکه مال مذکور به همان حالت اول خود باشد بار دیگر قطع لازم نمیگردد ولی اگر از حالت اول خود تغیر خورده بود مثلاً در دزدی اول مال تار بود و بعد استر داد مالکش آنرا تکه ساخت و بار دیگر وسیله همان سارق اخذ گردید در این صورت بر سارق قطع لازم میگردد زیرا او بار دوم چیزی دیگری را دزدیده است .

از نگاه امام ابو حنیفه درسرقت کفن قطع واجب نمیشود زیرا کفن از یکطرف مال نا چیز بوده و طبایع سلیم ازآن نفرت دارند و از طرف دیگر کفن در ملکیت هیچکس قرار ندارد زیرا کفن را ملک گفته نمیتوانیم بعلت اینکه میت مالک چیزی شده نمیتواند و همچنان کفن ملک ورثه هم نیست زیرا تکفین و تجهیز میت بر حق ورثه مقدم میباشد پس کفن درملکیت هیچ کس شامل نبوده و ازینرو به سبب اخذ آن قطع لازم نمیشود .

همچنان گرفتن اشیای مباح که اصلاً مالک ندارند چون آب، لؤلودر قعر بحرها پرندگان و حیوانات وحشی و ماهی وغیره سرقت شمرده نمیشود منوط بر اینکه محرز نباشند و هکذا اشیائیکه درملکیت شخصی بوده ولی بعداً آنهارا ترک کرده و مورد استفاده قرار نمی دهد در حکم اشیای بدون مالک بوده و گرفتن آنها دزدی گفته نمیشود .

رکن چهارم-قصد جنائی

اخذ مال طورخفیه هنگامی سرقت شمرده میشود که نزد گیرنده آن قصد جنائی موجود باشد قصد جنائی هنگامی تحقق می یابد که جالی مال مجنی علیه را بدون علم ورضائیت او وبقصد تملک اخذ کرده و بداند که گرفتن آن بر وی حرام است پس اگر شخص مالی را بگمان اینکه از اموال مباح ویا متروک است اخذ نماید نظر به انعدام قصد جنائی به جزا محکوم نمیشود و همچنان اگر شخص مالی را بدون قصد تملک اخذ نماید ویا گمان کند که مجنی علیه به گرفتن آن موافقه دارد درینحالت شخص موصوف سارق گفته نمیشود زیرا نزد او قصد جنائی موجود نبوده است .

قصد جنائی آن اشخاص درتحقق جرم سرقت مدار اعتبار قرار داده میشود که دارای اهلیت جنائی باشند یعنی باید شخص عاقل و بالغ بوده و جرم سرقت را در نتیجه اکراه انجام نداده باشد پس اگر صغیر ودیوانه ومکره مالی را طور خفیه اخذ نمایند و همچنان



نسل جهاد که شعار کفر برانداز الله اکبر-راکلید همه پیروزی ها میدانند

کسیکه در حالت اضطرار مال شخصی
را میگیرد حد سرقت بالای هیچ کدام
شان تطبیق نمیگردد .

اگردو نفر درسرقت مالی شرکت
کردند و یکی ازان دو اهلیت جنائی
نداشته باشد مانند اینکه صغیر باشخص
عاقل و بالغ مالی را دزدیدند درینحالت
از نگاه امام ابو حنیفه قطع بالای هیچ
کدام شان لازم نمیشود زیرا قطع
در مورد صغیر نسبت عدم اهلیت جنائی
واجب نبوده پس در مورد بالغ نیز
ساقط میگردد زیرا هردو در یک
عمایه سرقت شرکت کرده و هر دو
یک عمل را انجام داده اند و چون
بر یکی از آن دو قطع لازم نمیشود
پس بر دیگرش حد نیز تطبیق
نمیگردد

اثبات سرقت :

اثبات سرقت از دو راه صورت میگیرد
که یکی آن شهادت و دیگرش اقرار
نمودن سارق میباشد در شهادت شرط
است که شاهدان باید عاقل و بالغ
ومسلمان و عادل بوده و کلیه شروط
شهادت را دارا باشند و همین طور بر
قاضی لازم است که ازشاهدان کیفیت
سرقت ـ نوعیت مال دزدیده شده، وقت
سرقت و مکان دزدی را با تفصیل
پرسان نماید وشاهدان باید ضمن شهادت
خود این موضوعات را با شرح و
تفصیل بیان کنند تا در زمینه شبهه
باقی نماند همچنان سرقت وسیله اقرار



رزمندگان حقارت نه پسند وسازش ناپذیر کشور باقامت برافراخته واستوار
سلاح بردست گرفته اند تا هرتوطئه ضد جهادی را درنطفه خنثی سازند

سارق نیز به اثبات میرسد واگرسارق
قبل از قطع از اقرارش رجوع نمود
حد سرقت بالایش تطبیق نمیگردد .

عقوبت سرقت: ـ

همینکه عمل سرقت بالای شخص
به اثبات رسید و همه شرایط وارکان
آن تکمیل بود درین حالت قطع واجب
میگردد دلیل ثبوت قطع این قول
خداوند بزرگ است که میفرماید .
(السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما
جزاء بما کسبا نکالا من الله) وهنگامیکه
عقوبت قطع واجب گردد حق عفو
آنرا نه مجنی علیه دارد نه ولی امر
و همچنان تبدیل آن به عقوبت خفیف

و جزای کمتر از اصلی‌حد جائز نیست.

از نگاه احناف همینکه حد سرقت بالای شخص واجب شد دست راست او از بند دست قطع گشته وداغ کرده میشود واگر بار دیگر سرقت نمود پای چپ قطع می‌گردد واگر برای سومین بار دزدی کرد دست و پایش قطع نشده و زندانی می شود تا اینکه توبه نماید زیرا حد سرقت به منظور جلوگیری از عمل دزدی شروع شده است و نه برای اهلاک وتلف نفس و در صورت قطع گردیدن هر دو دست منفعتی که از دست متصوراست از بین رفته واین امر از یک نگاه تلف نفس شمرده میشود ازینرو امام ابوحنیفه شرط میگذارد که هنگامی دست راست دزد قطع میگردد که دست چپش سالم باشد پس اگر دست چپ اوقطع شده بود ویاشل بود ویاانگشت ابهام (شصت) ویا دوانگشت دیگرش غیر از ابهام از بین رفته بود دست راستش قطع نمیشود چه درین حالت منفعت هردو دست ازمیان میرود واگر دست راستش قطع شده بوده ویاشل بود در ینصورت پای چپ اوقطع میشود واگرپای چپ نداشت یاعیب های ذکرشده را دا را بود پس سارق از قطع رهائی می‌یابد خلاصه اینکه از نگاه مذهب احناف نباید در جاری شدن حد سرقت منفعت هر دودست ویاهر دوپا ویا منفعت یک طرف (دست راست وپای راست . دست چپ وپای چپ)از میان برود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه میفرمایند « من ازخداوند حیامی کنم که برای دزد دستی راباقی نگذارم که وسیله آن بخورد ووضو نماید وپای رانگذارم که وسیله آن راه برود » یعنی انسان باید اقلا یک دست ویک پاداشته باشد تا وسیله آن احتیاجات ونیاز مندی های خودرابرآورده سازد این موضوع از طرف سائر اصحاب رضی الله عنهم نیز تائید شده وحکم اجماع را به خود گرفته است ،همینطور در زمان خلافت حضرت عمر« رضی الله عنه » سارقی را آورده اند که دست راست وپای چپش قطع شده بود حضرت عمر (رض) خواست که دست دیگر سارق راقطع نماید درین وقت حضرت علی (ک) گفتند که بالای اوقطع یک دست ویک پا لازم است وشخص مذکور یک دست ویک پاندارد همان بود که حضرت عمر رضی الله عنه ازقطع دست سارق خود داری کرده واو رازندانی نمود همچنان حد سرقت درگرما وسرمای شدید که خوف هلاکت سارق درمیان باشد تطبیق نمیگردد .

اگر حد سرقت تنفیذ گردید ومال دزدید شده هلاک نشده بود مالک آنرا استر داد مینماید برابر استکه مال مذکور نزد سارق باشد ویا در تصرف شخص دیگری .

اگرشخص قبل ازقطع چندین بارسرقت نماید دربرابرهمه سرقت ها تنهایک قطع بالایش لازم میشود زیرا تداخل درحدود جائزاست درشریعت اسلام قاعده براینست که آنچه که متعلق به حق‌الله است تداخل درآن صورت میگیرد وآنچه که متعلق بحق انسان است تداخل رانمی پذیرد .

تنفیذ حدسرقت از طرف ولی امریا کسیکه ازطرف اوبرای اجرای اوتعیین شده باشد صورت میگیرد ، همینکه قطع در سارق واجب شدباید بروی تطبیق گردد واگرقبل ازتنفیذ حد مسروق منه سارق را تکذیب نمود وشاهدان را دروغگو خواند درینحالت حد ساقط شده وسارق ازقطع رهائی می یابد .

باید تذکر داد که قطع هنگامی لازم میشودکه سرقت طورتام صورت گرفته وهمه ارکان آن تکمیل باشد پس به سبب شروع در سرقت قطع واجب نشده وجائی تنها تعزیر میگردد .

ع - ابوطارق

الحاد و دهریت

روس ها وقتی تسلط نظامی خود را درسرزمین های مسلمان نشین آنطرف دریای آمو استحکام می بخشند، طرح اولین آنان طوری است که تاریخ سرزمین های اسلامی را ازمجرای اصلی آن تغییر دهند تا شخصیت های اسلامی وملی آنها درگوشهٔ فراموشی کشانیده شود وارتباط مردم ازگذشتگان پرافتخار آنها قطع گردد وتنها لینین را بشناسند و ستالین را، برای این منظور همانطوری میخواستند به پیروی ازسیاست استعماری روس پیروی گردد وباشندگان ننگرها ررا درفراه وازفراه به بدخشان وازبدخشان را به ننگرها را انتقال دهند امر انتقال دسته جمعی مردم را از یکجا بدیگرجا صادرنمودند و مسلمانان را به وادی های لامزروع وبخبندان سوق دادند وروسه ها را مالک خانه ودارائی آنها گردانیدند وبه این وسیله ارتباط مسلمانان را ازادگاه وتاریخ شان قطع نمودند وبزور برچه وتانک مردمان آذربایجان وترکستان وقرم را به میدانهای پربرف سایبریا تبعید کردند وآنانی از قبول این ظلم سرباز میزدند به حیات آنها خاتمه داده می شد.

روسها، اسلاوی ها واوکراین ها کسانی بودندکه مالک هست وبود این مسلمانان گردیدند. جمهوریت ترکستان اسلامی نه تنها ازپطرول غنی بوده بلکه دارای ۲۵ معدن طلا، ۱۶ معدن نقره ۴۶ معدن آهن، ۳۲ سرب ۲۴ چاه پطرول ۷۰ معدن ذغال ۱۳ معدن گوگرد و ۶۳ معدن سودیم ودیگر معادن قابل بهره برداری دیده می شد.

مصیبتی راکه روس ها گریبانگیر مردم مسلمان "قرم" گردانیدند چنین گذارش داده شده است.

"جزیره نمای قرم درساحل شمالی بحیره سیاه موقعیت داشته وسکنه آن سرزمین را پنج ملیون مسلمان مجاهد صورت می بخشیدکه استقلال خودرا بدست داشتند، در ابتدای انقلاب کمونستی این سرزمین دارای دولت آزاد ومستقل شناخته می شدکه تهاجم روسه را درمرحلهٔ اول بمقاومت شدید جواب گفتند وروس ها نتوانستند وارد این سرزمین گردند، ولی روسیهٔ سیه روبا نیرنگ فاسقانه دیگری چهره کشاد ازیکطرف حاصلات این سرزمین را بهای زیاد بدست آوردند وازجانب دیگر ازورود مواد غذائی درآنجا ممانعت کردند وباین ترتیب مردم را به محاصرهٔ اقتصادی کشانیدند واین محاصره اقتصادی سبب گردیدکه مردم وارده ی مسلمانان را ازپا درآورد ومحکوم روسها گرداند. جریدهٔ "اروستیا" درشمارهٔ ۱۵ تموز ۱۹۲۲ م خطابه "لنین" راکه محاصره اقتصادی چگونه توانست مردم سلحشور قرم را ازپا درآورد چنین می نویسد:

لینین درین خطابه خود با همه بلندی وتکبر ذکرمی کند.

درماه جنوری ازجمله "۳۰۲۰۰۰" نفرکه با قحطی شدید روبرو گردانیده شدند، بیش از "۱۴۴۰۳" نفر بهلاکت رسیدند.

تعداد قحطی زدگان درماه مارچ به (۳۷۹۰۰۰" میرسیدکه ازان حمله (۱۹۹۰۲) نفر از گرسنگی جان دادند.

درماه ایریل به تعداد(۳۷۷۰۰۰) با قحطی روبروگردیدکه ازجمله (۱۲۷۵۴) نفر ازگرسنگی بهلاکت رسیدند.

درماه جون به تعداد (۳۹۲۰۷۲) نفر باگرسنگی دچار گردیدندکه تعداد آن بیشتر ازان است که تذکرداده شود).

درین اعلامیه علاوه گردیده بود که درین ماه ها خوردن گوشت انسان ازحوادث بسیار عادی بود که باشندگان (قرم) ازگوشت برادر وفرزندان خود استفاده می کردند.

کمونست های وحشی وقتی املاک وثروت مسلمانان را غصب کردند، اولتر به تخریب مساجد وموسسات دین پرداختند که ازجمله (۱۵۵۸) مسجد درقرم جزچند مسجد محدود بجا نگذاشتند ومساجد دیگری را به شکل کلب ها، چای خانه ها، صحنه های تمثیل و طویلهٔ اسب ها وحیوانات تبدیل نمودند وبعدازکشتار مردم ازپنج ملیون باشنده آنجا درسال ۱۹۴۰ فقط (۴۰۰ ۰۰۰) نفر مسلمان بجا مانده بودند وقرم سال ۱۹۱۷م شکل قبرستان یا کشتارگاهی را بخودگرفته بود، همانطوریکه ولایت هرات که در۲۴ حوت ۱۳۵۷ به تعداد ۲۵هزار مسلمان رادریک روز به شهادت رسانیدند وهمه را صاحب قبرستان گردانیدند ودرعوض نان، بمردم مرمی دادند ولباسی راکه بمردم بخشیدند همان لباس بخون آلودهٔ آنها بود، مردم انجا چه میتوانستند جزانکه به مهاجرت بپردازند وصدای خودرا بکاخ سازمان ملل متحد برسانند، این متن شکایت نامهٔ که توسط وکیل پوهنتون ازهر "شیخ محمدعبدالمطلب دراز" به سکترعمومی ملل متحد مستر "تریبولی" تقدیم می کنند.

مادسته ازمهاجرین به نیابت ازبرادران محکوم خود این شکایت نامه رابمقام عالی هئیت محترم ملل متحدتقدیم میداریم، شکایت نامهٔ که بازگوکننده حالات دردآوری است که ازطرف روس ها برمسلمانان زنجیر کشده شده آنجا تطبیق می گردد، ذلت وبندگی راکه روس ها براه انداخته اند آنست که بریک منطقه منحصرباشد بلکه، ظلم انها ازمحیط الی جزیرهٔ بالقان وسعت اختیارنموده است

هئیت محترم!! این استدعا نامه است که ازطرف صدملیون مسلمانی نوشته شده است که با وضع ننگین ورقت باری بسوی مرگ کشانیده میشوند وازبدترین جنایات وحشت بار تاریخ رنج می کشند، جنایاتی که بد ترین نظام سیاسی، اخلاقی وفلسفی از ان ننگ دارد، جای تعجب اینست که جهان صلح ودوستی جهان انسانیت با انکه شاهد این مظالم غیرانسانی است، کوچکترین حرکتی رابنفع انسان های محکوم درجهنم روس ازخود نشان نمیدهند.

شما هئیتی که برای حمایت از کرامت انسانی گردهم جمع گردیده اید وضمانت نموده اید که در ین راه سعی خواهد کرد برای تامین حقوق انسان متحمل زحمات می گردید، درحق این صدملیون انسان های بدبخت چه انجام داده اید؟

ما میدانیم وعقیده داریم چیزی که بین همه فرزندان بشر مشترک دیده میشود "انسانیت" است ما روی همین مدلول، شکایت نامه خودرا که ازآلام صدملیون انسان نمایندگی می کند تقدیم میداریم تا ضمانت ازادی وکرامت انها شده بتواند، ازادی وکرامتی که همه به آن ایمان داریم تا بدون درنظرداشت دین، نژاد رنگ وزبان تامین گردد.

هئیت محترم!! ما ازنظامی شکایت داریم وحکومتی که میخواهد بزور سلاح، انچه را خلاف کرامت وازادی انسانی است برما تحمیل کنند وافتخارات راکه ازهزاران سال حاصل کرده ایم با همه مقدسات ما ازمیان بردارند وجهانی رابوجود آورد که دران کسی معتقد به آفریدگار جهان نباشد وبالاخر به قبول الوهیت (ماده) معتقد گردند.

تجربه ثابت گردانیده است که بین کمونیستی منطقه وی وجهانی نبوده انانی که کمونستی را تحت عناوین مختلف تقسیم کرده اند، سخت به اشتباه افتیده اند.

هئیت محترم!! باصراحت باید گفت که امروز، بیش ازصدملیون انسان، سرزمین آبائی خودرا که روزی مرکزمدنیت اسلامی و حتی مدنیت جهانی است ازدست میدهند.

تظلم روسها بیش از ان است که در قیدتحریرآورده شود، خلاصه عرض می کنم وروبه غیرانسانی کمونست ها را دربرابر مسلمانان وامحای ارزشهای دینی ومدنیت خود بدست روسیه ها خلاصه می کنیم.

الف: روسها به اثرتصفیه وکشتار دسته جمعی مسلمانان تنها درسال ۱۹۳۴م صدهزار مسلمان رادرترکستان به قتل رسانیدند که اکثریت قربانیان، رااعضای حکومت محل، علما ودانشمندان، تجارودهاقین صورت می بخشید.

بین سالهای ۱۹۳۷ و۱۹۳۹م پنجصد هزارمسلمان درزندانها و سیاه چالها کشانیده شدند که دسته آنها به اعدام سپرده شدوحصه از آنها درسایبریا تبعیدگردیدند

۲- درسال ۱۹۵۰ ترکستان شاهد قتل هفت هزارمسلمان بوده ودر همین سال ازجمله باشندگان آنجا سه هزارنفرسرزمین خود را ترک گفته فرارنمودند.

۳- درسال ۱۹۱۹م، یکنیم ملیون مسلمان ازسرزمین پهناور ترکستانها به مهاجرت روآوردند وبه ممالک مختلف فرارکردند

۴- درسال ۱۹۴۹م، دوهزار مسلمان مظلوم ازترکستان شرقی فرارنموده که ازآنجمله ۱۲۰۰ نفر به سرزمین هندپناهنده شدند

۵- دربین سال های ۱۹۳۲ و۱۹۳۴ سه ملیون ازباشندگان ترکستان نسبت انحصار اقتصادی روس ها به مرگ ومصائب دیگرروبروشدند ودرهمین سال به تعداد (۴۰۰۰۰۰) نفرمسلمان براساس قانون امتزاج ملت ها ازترکستان به اوکراین وروسیه وسطی انتقال داده شدند.

۶- درسال ۱۹۵۱ به تعداد ۱۳۵۶۵ نفرمسلمان ترکستانی را به زندان افگندند.

ب: درسال ۱۹۲۱م صدهزار مسلمان نسبت گرسنگی در قرم جان داده وپنجاه هزارنفردیگر درزمان ریاست (بلاکون) یکتن ازباشندگان هنگری به هجرت مجبورگردیدند وبالاخر درسال ۱۹۴۶م مردم جمهوریت (قرم) و(تشیس)! بصورت مجموعی به سایبریا تبعیدگردیده ودرعوض روسها به سرزمین آنها جا داده شدند وقتی کمونست ها، اروپائی شرقی را تحت تسلط خودقرار دادند، ۲۴ هزارنفرمسلمان رابعدازجنگ دوم جهانی به یوگوسلاویا تبعید نمودندکه (۱۵) هزارنفرازجمله آنها درمنطقه (طوزلا) وسه هزار

نفردیگردرشهر (پیرایبفو) وشهزارنفردیگردر (ماکیدونیا) و (کوسوفا) و (روبرونیک) جاداده شدند.

۲- تخریبات وویرانی های آنها تنها درترکستان به (۶۶۸۲) باب مسجد ومساجدجامع میرسدکه از آن جمله میتوان مساجد بسیار عالی، (مناره مسجدکلان) را درشهربخارا و (کته جامع) را در شهرقوقان و (جامع ابن قتیبه) و (جامع امیرفضل ابن یحیی) و (جامع خواجه احرار) رادرشهر تاشکند نام برده.

مجموع مدارس ومکاتبها که از روسها مسدودوتخریب گردید مجموعا" به (۷۰۵۲) باب مدرسه میرسد که ازآنجمله مدرسه (بران جان) درشهر تاشکند قابل تذکراست.

درباغچه سرای مرکز "قرم" مدارس عالی راکه از مراکزمهم دعوت اسلامی شناخته می شدند، بسان مدرسه (جامع خان) وجامع (طوزبازار) و (جامع اصما قو یو) با خاک یکسان کردند بهمین ترتیب درشهر "زغرب" دریوگوسلاویا و درشهر (سرایبفو) مدارسی ازبین بردند که بحیث اکادمی عالی علوم شمارمیرفت درترکستان ودیگر مناطق تحت استعمار، قبل ازانکه متوجه تصفیه سیاست مداران گردند علما ودانشمندان این راازمیان برداشتندکه میتوان ازجمله صدها تن این دانشمندان را نام برد

شیخ برهان قاضی القضات وشیخ خان مروان جان مفتی بخارا شیخ بزرگوار عبداللطیف داملا، شیخ محسوم متولی، شیخ عبدالاحد دادخان، شیخ الحاج ملایعقوب وشیخ ملاعبدالکریم که هریک، ازپیشوایان بزرگ عالم اسلام بودند.

روس ها درقرم تنها به قتل علمای دین اکتفا نکردند بلکه — مصاحف شریف رادرمیدان های عمومی آتش زدند. دریوگوسلاویا مفتی (کرواتیا) شیخ عصمت مفتیتش وعالم فاضل شیخ مصطفی یوصولاجیتش رادربرابر دیدگان مردم تیر باران کرده ودوازده تن از علمای دینی رادرشهر (سرایبفو) به حبس واشغال شاقه محکوم گردانیدند که شیخ قاسم اوراجا شیخ العلماء (بوسنه وهرسک) شیخ عبدالله (روبیوفتش) از آن جمله اند. اززعمای سیاسی اشخاص ذیل رامحکوم به اعدام نمودند که ازانجمله اند:

الحاج خواجه نیاز رئیس جمهور
مولانا ثابت صدراعظم.
شریف حاج قائدمنطقه (آلتای)
عثمان اوراز قائدمنطقه (کاشغر)
یونس بک وزیر دولت.
الحاج ابوالحسن وزیرتجارت.
طاهربیک رئیس مجلس شوری و
عبدالله داملا وزیرکار.

درسال ۱۹۲۸ م ولی ابراهیم رئیس جمهور راباهمه وزرای آن در (قرم) به اعدام محکوم شدند وهفده نفراززعمای البانیا که دریوگوسلاویا اقامت داشتند همه محکوم به مرگ گردیدند، درهمین سال محکمه (بریشتینا) "سی وهفت نفرازمسلمانان البانیا رابه جرم مسلمان بودن محکوم به قتل ساخت و.........

این بودگوشه ازرویدادهای که بصورت سلب، عنت واستبداد از طرف کمونست ها علیه مسلمانان تطبیق گردیده وکوشیده اندتا همه نیرووقدرت خودرا برضددین ومسلمانان بکاراندازند ودر اشاعه لادینی والحاد بکار برند.

ما مسلمانان مستندباین گذارشات، شکایتنامه خودرا بحضورهئیت عالی ملل متحد تقدیم میداریم تا توجه شما رابه اعاده حقوق طبیعی وانسانی صد ملیون مسلمان معطوف گردانیم مسلمانانی که تحت مظالم وحشیانه کمونست ها قراردارند، تابتوانند بسان دیگر انسانها درسایه عدل وآزادی ومساوات زندگی نمایندوازحقوق برخوردار باشندکه دیگرملل ازان برای بازسازی خودبرخوردارانند.

باکمال احترام

امامل متحدآنروزها نه تنها درمورداین عریضه ومطالب دلخراش آن خاموشی اختیارکردند بلکه دربرابرمظالم روسیه ساکت ماندندوشاهدصحنه های بودندکه انسان نگون بخت چگونه درتنورهاوخندق های انسان سوزی می سوزندوهمه چیزخودرا ازدست میدهند وخاکسترمیشوند ولی اکنون روزی فرارسیده است که هرآن بیم آن میرودکه دولت استعماری که نصف جهان را درمعده خودجاداده است ازهم منفجرگردد وهست وبودکمونست ها را باخودفروبرد.

حوادثیکه اکنون درارمنستان وقازاقستان وترکستانها درحال جوانه زدن است، امیدوارم که آن دولت استعماری راباذلت روبروگرداند ودیگرنامی ازاین روسیه جهانخواردرجهان آزاد نباشد.

میلوان جیلاس می نویسد: "عصرقهرمانیهای کمونیزم سپری شده است، روزگارظهوررهبران بزرگ بسرآمده است، اکنون عصرما وعصرتجربه ها است، طبقه جدیدپا به عرصه وجودنهاد، اکنون این طبقه برایکه قدرت زده وازندگانی مرفهی برخورداراست ولی آنها هیچ ایده جدیدارائه نکرده وچیزی تازه ای ندارد که به مردم ارائه کند. تنها کاری که برای این طبقه باقی مانده دفاع ازخویش وکسب برائت است ولی برائت مشکل است که وحشت وآدم کشی های کمونیزم را درزیر نقاب قراردهد وخون ملیون های انسان نتوانند، ازپنجال وانیاب های این آدم کشان موج گیردوبدامان آلوده آنها بنشیند ورطه وگردابی شودتا هست وبود این وحشیان رابنابودی کشاند وبخاک ذلت ته نشین گردانندو ثمره الحادودهریت را ثبت تاریخ انسانیت گردانند.

"روبرت کونکوست" مستندبه مراجع ومصادرمختلف، ازجنایات وبربریت کمونست ها احصائیه ترتیب نموده وچنین می نویسد:

۱- ازدسمبرسال ۱۹۳۷ م محابس واردوگاه های کاراجباری، بیش ازپنج ملیون، انسان رادرسیاه چالها وتحت شکنجه خودقرارداده وتاسال ۱۹۳۸ م تعداداین قربانیان الحادبه هفت ملیون بالغ می گردیدکه مجموعا "دوازده ملیون انسان محکوم به حبس گردیده بودند، که نسبت لبریز شدن زندانهای کاراجباری یک ملیون انسان رابه قتل رسانیدند ودوملیون ازاین

محبوسین بخت برگشته به اثر سوء تغذیه که براده چوب را در عوض نان بخورد آنها میدادند برای همیش چشم از جهان پوشیدند
۲ـ در اواخر سال ۱۹۳۸ م یک ملیون انسان مریض ورنجور در اردوگاه های کار اجباری وهشت ملیون دیگر درزندان ها منتظر مرگ خود بودند وبه استقبال جلادها دقیقه شماری می کردند که مجموعاً " به ۹ میلیون نفر میرسد.
۳ـ تصفیهٔ راکه " ستالین" آن مرد جهنمی در سال ۱۹۳۰ م در پیش گرفت الی سال ۱۹۳۵ م به تعداد سی ملیون انسان کشته بجا گذاشته بود.

تصفیه ها در مسلک عسکری :

۱ـ " مخلیس " در ضمن اطلاعیهٔ که به کنفرانس نزدهم در ماه مارچ ۱۹۳۹ م ارائه داشت، در مقدمه گزارش خود بعداز یک سلسله سخن پراگنی واظهار تاسف می گوید: به زندان کشانیدن صاحب منصبان عسکری که تااکنون ادامه دارد، سبب گردیده است تا سپاه ما در جنگ با فنلیند در سال (۱۹۳۹) وسال (۱۹۴۰ م) از خود ضعف وناتوانی نشان دهد.
۴ـ نسبت تولید وحشت وارهاب در صفوف عسکری وکشتارهای کسمه صورت گرفته است، باعث گردیده تا دسته بزرگی از صاحب منصبان وعساکر روسی به دول خارج پناهنده گردند.

۳ـ تصفیه های همه جانبه " ستالین " که تاآخرین دقائق زندگی او ادامه می یابد بدین ترتیب نشان داده میشود
ـ سه تن از مشاورین عالی رتبه مقام رهبری از جمله پنج نفر مشاور.
ـ چهارده نفر از جنرال های درجه اول ودوم ازجملهٔ شانزده نفر جنرال.
ـ هشت نفر ازجمله جنرال های بحریه که مجموعاً به هشت نفر بالغ می گردیدند.
ـ شصت نفر ازجمله "۶۷" نفر جنرال های اردو.
ـ یکصدوسی وشش نفر ازجملهٔ "۱۹۹" نفر جنرال های پیاده نظام.
ـ یازده تن از نائبان وزیر دفاع.
ـ هفتاد وپنج نفر ازجمله ازجملهٔ ارکان حرب.
ـ ۳۵/۰۰۰ نفر ازجمله (۷۰/۰۰۰) ضابطان اردو.

تصفیه درمسلک رهبران حزبی

راپوری که به کنگرهٔ منعقده ماه مارچ ۱۹۳۹ م ارائه گردید تائیدمی نمود که دسته از رهبران وپیشتازان انقلاب کمونیستی که به اتهام فعالیت های ضدانقلابی به اعدام وزندان کشانیده شدند به " ۱۱۰۸ " نفر بالغ می گردید که درآنوقت مجموع اعضای حزب کمونست روسیه فقط به "۱۹۶۶" نفر بالغ می گردید.
درسال " ۱۹۳۴ م " ازجمله اعضای کومیتهٔ مرکزی که به "۷۱" نفر بالغ می گردید تا اوائل سال ۱۹۳۹ م فقط "۱۶" نفر ازتصفیه های ستالینی جان بدربرده بودند.
قانون گزاران روسیه نسبت به دیگران چندان زندگی بهتری نداشتند وباین ترتیب ازجمله "۶۸" عضو قانون گذاری تنها " هشت " نفر به زندگی خود ادامه میدادند وما بقی را به قتل رسانیده بودند.
خروسچوف دریکی ازبیانیه های سری خود در سال ۱۹۵۶ م "می گوید که: بلی ما شاهدیم که ازجملهٔ "۱۱۵" نفر عضو کومیته مرکزی "۸۹" نفر آنها همه به اعدام کشانیده شدند وما بقی اعضاء برخی ترور گردیدند وحصه هم به مرگ تدریجی جان سپردند.
درین راپور علاوه می گردد که از جمله "۳۳" نفر از اعضای کمیته سیاسی ۱۹ نفری که بدون هیچگونه اتهام به قتل رسیدند، اشخاص ذیل اند:
۱ـ کیروف در سال ۱۹۳۴ م ترور گردید.
۲ـ کامنیف در سال ۱۹۳۶ م به اعدام محکوم شد.
۳ـ تروتسکی در سال ۱۹۴۰ م خارج از روسیه ترور گردید.
۴ـ زینوفیف در سال ۱۹۳۶ م
۵ـ کریستینسکی در سال ۱۹۳۸ م
۶ـ بوخارین در سال ۱۹۳۸ م
۷ـ ریکوف در سال ۱۹۳۸ م
۸ـ تومسکی در سال ۱۹۳۶ م انتحار نمود.
۹ـ سوکولینکوف در سال ۱۹۳۶ م تحت شکنجه در محبس جان داد.
۱۰ـ رودزوتاک در سال ۱۹۳۸ م
۱۱ـ اوکلانوف در سال ۱۹۴۰ م
۱۲ـ اوردزهونیکیدز در سال ۱۹۳۷ انتحار نمود.
۱۳ـ شوبار در سال ۱۹۴۱ م
۱۴ـ بوبان در سال ۱۹۳۸ م
۱۵ـ کوسیر در سال ۱۹۳۷ م
۱۶ـ سرتلوف در سال ۱۹۳۷ م
۱۷ـ پوستیشف در سال ۱۹۳۸ م
۱۸ـ آیخ در سال ۱۹۴۰ م
۱۹ـ یزهوف، بعد از اختطاف مرگ او برای کسی معلوم شده نتوانست.
اما ازجمله کسانی که بصورت کورکورانه وچاپلوسمآبانه دربرابر اوامر " ستالین " تسلیم بودند عبارت اند از:
۱ـ مولوتوف ۴ـ میکویان
۲ـ وروشیلوف ۵ـ کاگانوویچ
۳ـ اندریاسف ۶ـ خروسچوف.

صحنهٔ از اردوگاه های کار اجباری:

اردوگاه کار اجباری، در مناطق مختلف سایبریا ودیگرگوشه های مرگ آورسرزمین روسیه، ازپایگاه های به شمار میرفت که ستالین میتوانست درراه ازمیان بردن مردم برآن حساب کند، ازهمین سبب بود که ستالین می کوشید تا این کشتارگاه ها ازانظار جهانیان بکلی مخفی وپوشیده باشد واین هم ازموفقیت های ستالین به شمار میرفت که بد منظور کشتار مردم بدست آورده بود.
اردوگاه های کار در روسیه به سه دسته تقسیم می گردند.
۱ـ کارگاه ها وزمین های زراعتی که اشخاص محروم ازآزادی درآن جاه ها بکار مشغول گردانیده می شدند که این دسته مردم نسبت گرسنگی گاه گاهی به دزدی کوچک می پرداختند وهمین دزدی هم کافی دیده می شد که تا ورقه اعدام

آنها از طرف مسئول کارگاه ورئیس کلخوز امضاء گردده.

۲- اردوگاه‌های که برای فعالیت های دسته جمعی آماده گردیده بود که زندانیان اینگونه اردوگاه ها را اشخاص سرشناسی تشکیل میداد واز اطراف واکناف روسیه بدانجاها سوق داده می شدند، این دسته مردم کسانی بودند که باید بستر شکنجه می شدند، تا خیالات بورژوازی از مغز آنها توسط لبهٔ داس کشیده شود، برای محکوم گردانیدن این دسته مردم فقط نظریهٔ پولیس کافی دیده می شد تا طبق حکم ماده "۳۸" قانون جزائی روسیه محکومیت آنها از طرف کمیته خاص وغیر قضائی صورت گرفته.

۳- اردوگاه های تادیب برای کسانی آماده گردیده بود که به عدم همکاری با انقلاب متهم می گردیدند وبالاخره با کسانی که بخت سازگار می افتید وجانس می آوردند، از اردوگاه های کار به اردوگاه، عمل اصلاحی ارسال می گردیدند.

اردوگاه های کار، که باید بنام اردوگاه مرگ یاد گردد به اساس لایحه که درستمبر سال ۱۹۱۸م واپریل سال ۱۹۱۹م نافذ گردیده بود، اداره می شد اولین اردوگاه کار یا اردوگاه مرگ در «خلوفموروجین» درنزدیکی "ارکانکل" درسال ۱۹۲۱م اعمار گردید ونتیجه خوبی از آن گرفته که روی همرفته اردوگاه های دیگری را بمیان آوردند.

در اردوگاه "سولوتفسکی" حالت زندانیان بسیار زننده وناگوار دیده می شد وامراض ساری همدست شکنجه زندانبان ها به سرعت قابل توجه به حیات انها خاتمه می بخشید، درین زندان است که درسال ۱۹۲۹م چهارده هزار محبوس از مرگ استقبال کردند، چون درین زندان به سرعت میتوانست مردم از مرگ استقبال کنند، بهتر دیده شد که درهمین سال سه ونیم ملیون "از" کولاک" ها درانجا ارسال گردند.

احصائیه دقیقی که از آن اردوگاه ها نشر گردیده است، فعالیت آدم کشی آنها را چنین نشان میدهد

۱- سال ۱۹۴۸م - ۳۰/۰۰۰ نفر
۲- سال ۱۹۳۰م- ۶۰/۰۰۰ نفر
۳- سال ۱۹۳۱م- ۱۹۳۲م یکملیون،
۴- سال ۱۹۳۳- ۱۹۳۴م پنج ملیون،
۵- ۱۹۳۵- ۱۹۳۷م شش ملیون نفر

وبدین ترتیب استالین واستالین پرستان توانستند که پایه های استبداد خودرا برلاشه کشتگان استوار گردانند.

سرگذشت زندانیان از یکجا بجای دیگر نیز قابل شنیدن است، شاهدان عینی وکسانی که زنده بجا مانده اند، می گویند که زندانیان را از یک زندان به زندان دیگر توسط موترهای انتقال میدادند که برای انتقال حیوانات وکثافات بکار می بردند درحین انتقال که مدت انتقال از یک محل به محل دیگر اقلا "۴۷" روز را دربر می گرفت خوراکه وآب آشامیدنی اصلا" وجود نداشت. اما مصیبت بزرگتر برای زندانی ها وقتی رخ می نمود که آنها را از "لنین گراد" الی "ولادیووستیک" نقل میدادند که این طوی سفر وقلت مواد غذائی همدست با لت وکوب زندانبان، میتوانست هزاران هزار انسان را بنابودی کشاند، شاهدان عینی علاوه می کنند که درین سفر، برای نوشیدن ودیگر حوائج آنها فقط یک گلاس آب جیره بندی گردیده بود که هیچکسی نمیتوانست بیشتر از یک گیلاس استفاده کند.

یکتن از زنان نویسندهٔ روسی وقتی از آلام وشکنجه های غیر انسانی وکمبود آب را در اردوگاه ها می نویسد علاوه می کند که یک محبوس فقط میتوانست در روزی از یک گیلاس آب استفاده کند.

جنرال "غوریاتوف" دریکی از اردوگاه ها، سرگذشت خودرا چنین می نویسد.

وقتی من "در" ارخونسک" بودم شبی درحالت نیمه خواب وبیداری قرار داشتم که ناگهان دونفر از زندانبانها برمن هجوم آوردند وبوت های مرا که از آن ها بحیث بالشت درشب ها استفاده می کردم بعداز حواله کردن ضربت محکمی به سینه وسرم بوت های مرا برداشتند وبدیگری خود گفت: می بینی این احمق همین بوت های خودرا که دوروز قبل برمن فروخته بود، میخواهد بمن ندهد، وباین ترتیب بوت های من که بدست یکی از آنها بود با خنده واستهزا از دروازه خارج شدند ورفتند.

غوریاتوف" می گوید: ناخن های یکتن از محبوسین را وقتی توسط انبور کشیدند که لباس یکتن از نگهبانان سیاسی را مفقود کرده بود، زندانی دیگری وقتی تکه تکه بقتل رسید که نان خود را به قیمار باخته بوده.

تجاوز برعفت زنان از طرف زندانبانان از جملهٔ امور بسیار عادی بشمار میرفت وزنانی که از اوامر آنها گردن کشی میگردند به سخت ترین جزاء ها محکوم می گردیدند، وی علاوه می کند: - یکتن از زنان جوان در اردوگاه "بلطیق" وقتی تقاضای شخص موظف زندان را ردکرد، ویرا امر نمودند تا با دسته از مجرمین در یک محل به کار بپردازد، وقتی از زن مذکوره احوال گرفتند، معلوم شد که این دسته از مجرمین نه تنها دسته جمعی برا وتجاوز کرده بودند بلکه چند دندان ویرا که از طلاپوش گردیده بود از بیخ وبن برکنده وربوده بودند.

زندانی دیگری را علاوه از انکه شدیدا" تحت لت وکوب قرار داده بودند، چشمه های ویرا با سوزن کشیده بودند (برای چه؟ برای اینکه از گرسنگی، بطرف لقمهٔ نان زندانبان به اشتها دیده بود). درنوامبر سال ۱۹۳۷م زن فرانسوی که از طرف شوهر روسی خود طلاق گردیده بود به ۹ سال حبس محکوم گردیده وانها موبرا چنین ثبت کرده بودند که وی زمانی همسر یک مرد خائن به انقلاب بوده است.

درسال ۱۹۳۷م وقتی اردوگاه خاصی را برای هفت هزار زن وشوهری که دشمنان ملت پنداشته می شدند اعمار نمودند شکنجه های که درین زندان محل تطبیق قرار داده می شد، شکنجه های ابتکاری عجیبی بود که شنیدن آن مو بر اندام انسان راست می گرداند در اردوگاه های کار زندانی ها همه برای قطع وانتقال اشجار گماشته می شدند ومامور می

گردیدند تا ریشه های درخت را نیز از زیر خاک بیرون آرند یعنی از زندانی ها بحیث تراکتور استفاده می گردید، انتقال درختان بزرگ توسط پنج نفر مرد و یا هفت نفر صورت می گرفت و این کارگران زندانی مجبور بودند تا شب ها در زیر چپری های که از برگ درختان برای خود می ساختند، استراحت کنند و با مداد ان بتوانند به انتقال وقطع اشجار بپردازند اردوگاه های دارای مقررات شدیدی دیده می شد که میتوان چنین خلاصه کرد.

۱- کارگر مکلف بود تا ساعت پنج صبح بالای کار حاضر باشد، این ماده مقرره حکم می نمود کسانی که برای چند دقیقه در اشتغال به کار تاخیر نماید، مستوجب پنج روز حبس در یکی از زندان های خاص می گردید زندانی که در آنجا آب و نان برای محبوس داده نمی شد.

۲- زندانی ها نسبت آنکه دشمن انقلاب بودند، توسط سگ های پولیسی از خواب بیدار می گردیدند.

۳- بعداز نان صبحانه که فقط ده دقیقه را صرف جای در بر می گرفت دسته های ۲۰ الی ۳۰ نفری بکار رو می آوردند و قبل از آغاز کار این اعلامیه برای آنها خوانده می شد.

ای زندانیان !! فکر کنید که مقررات اردوگاه بصورت کلی مراعات گردد، بطرف راست و چپ خود اصلا" متوجه نگردید، توقف بصورت قطع ممنوع است و شما حق ندارید جای خود را تبدیل کنید، سخن گفتن با همدیگر جواز ندارد ونمیتوانید بطرف همدیگر ببینید زیرا این حرکات باعث تاخیر در انجام وظیفه می گردد و وقت خود را رایگان از دست دادن است فکر نمائید که در وقت رفتار بطرف کار دستهای خود را به پشت خود بگیرید، هرگاهی که بطرف راست و یا چپ بگذارید و از قطار سبب انحراف گردد، این حرکت به معنی فرار بوده و محافظین قانونا" حق دارند، اطلاع و اخطار قبلی بر چنین شخص فیر نماید.

وقتی این اعلامیه خوانده می شد زندانبان قوماندہ داده می

گفت: صف اول به پیش ٥٥٥٥٥٥٥

درزمستان های سایبریا، زندانی حق آنرا نداشتند تا از جوراب و بوت قرار استفاده کنند وحتی اکثر از بوت های عادی نیز بی بهره بودند وانچه را بپای خود می بستند پوست ولیف درختان دیده می شد و نیکبختان از تیر و تیوب کهنه استفاده می کردند.

۴- لباس زندانیان فرسوده و از هرگوشه آن چندین سوراخ هواکش دیده می شد، زندانیان چیزی نداشتند تا سر و کله خود را می پوشانیدند و از سردی محفوظ می بودند بلکه در مصاب بدرانه و دنبل دیده می شدند.

۵- زندانی فقط میتوانست بعداز دوهفته یکبار با آب سرد آب تنی کند اما با صابون و لباس پاکیزه آشنائی نداشتند.

۶- زندانیان بنام دشمنان ملت یاد می شدند و تماس با آنها سبب می گردید تا ملاقات کننده با سرنوشت زندانی روبرو گردد، روزی لباس یکتن از زندانبانان با لباسهای درهم ریخته محبوسین که حز همان لباسی نداشتند یکجا گذاشته بود و این عمل سبب گردید تا همه زندانیان محکوم به جزای مافوق کار شاقه گردند.

۷- جزای کسی که از کار و عمل اعراض می نمود درشرق اقصی اعدام ودر دیگر مناطق لباس کارگر را از تن او می کشیدند و برهنه در هوای آزاد که سردی آن ۷۰ درجه تحت صفر میرسید استاده می کردند باری اگر از قبول این جزاء سر باز میزد، جواب او را به یک مرمی میدادند.

۸- شکایت از حالت زندان و زندانبان تمرد پنداشته شده مستوجب جزای شدید دیده می شد وقتی در اواخر سال ۱۹۳۱ م محبوسین که در اردوگاه (کیمروف) قرار داشتند از خوردن غذای فاسد خودداری نمودند، برای آنکه دیگران را درسی داده باشند ۱۴ نفر از زندانیان را که درمیان ایشان دو نفر زن نیز دیده می شد دو برابر دیدگان محبوسین تیرباران گردیدند.

۹- کشتار و قتل به منظور تادیب در اردوگاه کار بسیار ساده و از موضوع پیش پا افتاده بشمار میرود.

۱۰- در هریک از اردوگاه کار اطاق کوچکی از سنگ و سمنت ساخته اند که دارای هیچگونه منفذ و روشن انداز نبوده، کسانی را که میخواهند جزاء داده باشند در این اطاق ها به حبس می کشانند و بعد از دو روز مرده وی را از آنجا خارج می کنند.

۱۱- هرگاه محبوس موفق به فرار گردد. زندانبان ها به دو سال حبس با اعمال شاقه محکوم می گردند و در این مدت همه حقوق خود را از دست میدهد.

۱۲- درمحبس (کولیا) یکی از اردوگاه های کار اجباری اندازه وفیات را دربین سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۴۱ م بیش از یک ملیون نفر ثبت کرده اند.

۱۳- آمران این محابس گاهی اشخاص معتدل چون (برزین) و (موروز) مقرر می گردیدند ولی بصورت عموم اشخاص خونخوار و بیرحمی چون (غارانین) و (کاشکاتین) اختیارات قتل و اعدام محبوسین را بدست داشتند

۱۴- قتل های دسته جمعی، در آتش افگندن محبوسین، ترک دادن آنها در مناطق سرد و میان برف از کار های تفریحی اردوگاه های کار بوده غوربا توف" و "والیس و" تمور" ودیگران از این اردوگاه ها قصه های دارند که انسان نمیتواند تا به آخر به این حکایت گوش دهد.

۱۵- برای موسفیدانی که قدرت کار ندارند، زندانهای مخصوص کار تهیه گردیده است چنین محبوسین چون بیش از مردم از کار افتاده پنداشته میشوند، زود تر به چنگال مرگ می افتند و بدست جلادان دیار دیگر را در پیش می گیرند، باین ترتیب چنین محابس دروازه های است که بعالم دیگر باز گردیده است.

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

تصویر روس

داکتر (حق شناس)

در آئینه تاریخ

فصل سوم

قرن نوزدهم وهیولای کمونیزم

برای اینکه بدانیم فتنه از کجا برخاست ، چگونه رشد وبه کجا منتهی شد ، الزاما "ناگزیریم کمی به عقب برگردیم ونقش پای آنرا در تاریخ جستجو نمائیم . کرحد این کار یک تکلیف اضافیست ، ولی حاشیه یی است که در ممر قرار دارد وتماس بر آن هرچند کوتاه ومختصر خواهد بود . حرف های را در ذهن خوانندگان تداعی خواهد کرد که از هر جهت با مبحث بعدی مرتبط میباشد .

خودخواهی ها وجاه طلبی های پاپ ها وکشیش ها در قرن وسطی و تخلف آنان از اصول ومبانی اصلی دین حضرت مسیح، درواقع فاجعه یی را بوجود آورد که جهان ومخصوصا "اروپا را از نظر فکری و ذهنی مسموم کرد وقهرا "باعث شد تا مکتب ها واندیشه های متضادی خلق گردد که بعضا "با فطرت انسانی معایرت داشتند .

دراین دوره که عمدتا "از قرن شانزدهم میلادی آغاز یافت ، پاپ ها وکشیش ها پا از گلیم خود وحریم کلیسا فراترنها دند وبجای اینکه پیام خدا ورسالت حضرت مسیح را بمردم برسانند ، خود دعوی خدائی کردند وبر آن شدند تا عقل وعلم ودانش وحکمت و اراده و تنفس انسان ها را ، همه در انحصار خود وکلیسا درآورند .

درظلمتکدهٔ قرون وسطی وحجرهٔ ظلمانی پاپ ، از روشنائی علم وفروغ تفکر واندیشه اثری نبود . اندک تبارز علمی وعقلی فورا "تکفیر ومجازات می شد وهیچ عالم ودانشمندی یارای حرف وحرکت نداشت . (برونو) را بجرم آنکه گفته بود "خون در بدن گردش میکند" آتش زدند و (گالیله) عالم وفزیکدان معروف را وا داشتند تا در محضر پاپ زانو زند واز این گفته اش که "زمین حرکت میکند" استغفا رنماید . او با آن نبوغ وعظمت فکری مجبور بود بر فرمان پاپ گردن نهد وبه رسم اطاعت وادب ، در برابر او زانو زند ، اما همینکه از دربار پاپ خارج شد با زهم نیروی عقل وعلم دستش را گرفت وبا انگشتان ظریفش روی خاک نوشت : ((با این هم زمین حرکت میکند)) .

انحصار جوئی وسلطه طلبی پاپ ها وکشیش ها ، تنها در قلمرو علم واندیشه وسیاست وحیات واداره امور بندگان خدا در روی زمین محدود نماند ، بلکه در ((آخرت وسرنوشت انسان ها بعد از مرگ هم دست درازی کردند و(قباله بهشت) و (برائت نامه دوزخ) ارزان ترین متاعی بود که در کلیسا داد وستد میشد . این افراط وسیه کاری بحدی کشید که هیچکس حق نداشت بی اجازهٔ کلیسا ، درباره خدا وطبیعت حرفی برزبان آرد ، مگر آنکه پاپ بر آن صحه میگذاشت . حتی جز پاپ وکشیش هیچکس مجاز نبود از متن (انجیل) چنانکه هست ، استفاده کند . وایشان هم این کتاب آسمانی را همانگونه تعبیر وتفسیر می کردند که منافع وخواست خودشان اقتضا میکرد .

امرا ، اشراف وقیصرها هم که استعمار واستثمار فکر واندیشه در جوامع ، توأم برمرام وبرنامهٔ ایشان است ، با پاپ و کلیسا همدستان بودند واز آن پشتیبانی می کردند . دراثر این استبداد فکری واختناق ذهنی که بنام دفاع از مذهب صورت می‌گرفت ودر واقع ، خود ضد مذهب بود ، رشد عقلی وعلمی در جامعهٔ اروپا به کندی پیش میرفت وتخم کینه ونفرت را کم کم در دلها بارور می ساخت . بالاخره تراکم آن عقده ها کلیسا را همچون بمی در اندرون خودش منفجر ساخت وپیروان آن به گروهها وفرق مختلف تقسیم واز هم جدا شدند .

این اختلاف ودوئی که درحقیقت قیامی برضد پاپ واعتراض علیه

پیدا روکردا رآن بود ، محل نوی را درتا ریخ اروپا گشودوزمینه انقلابات بعدی را درساحه های مختلف علمی وفکری فرا هم‌کرد. دانشمندان وعلما با استفاده از این فرصت برکلیسا وروش ها ی آن حمله‌کردندواین جبهه‌گیری به‌سرعت توسعه‌یافت ودانشگاها ومراکزعلمی بخصوص قشرجوان ودانشجورا بخودجلب نمود . درد آورا ین بودکه درجریان آنهمه‌تضادها وبرخوردها ، آئین حضرت مسیح وواقعیت ها وارزش ها ی آن باآعمال پاپ ودستورات وضعی کلیسا درهم‌آمیخت وبجای آنکه برسیه‌کاری پاپ وبدعت کشیش وانحراف آنان ازاصول وتعالیم‌مذهب حمله‌شود ، خود مذهب مظلومانه‌هدف وطرف قرارگرفت .

ضدیت باکلیسا ومبارزه علیه‌سلطه‌پاپ درامورسیاسی واجتماعی، فرهنک اروپائی راازبنیاد دگرگونه‌ساخت وبرای اینکه‌مخالفین بتوانندد را ین نزاع وصف‌آرائی ازحربهٔ علمی استفاده‌کنند ، فلسفه‌ها وافکارجدیدی بمیان آمد . این افکارفلسفی اغلب برطبیعت‌گرائی ونفی (ماوراء آن) اتکاداشت وتدریجا "بسوی (اصالت ماده)، ماده‌پرستی وبعضا "انکارازخدا سیرمینمود .در جریان این آشوب های فکری وعقلی که‌به‌نحوفزاینده‌یی بر امتیازکلیسا لطمه‌می زدوازاعتبارکشیش وپاپ میکاست ، یک انقلاب بزرگ وبی سابقهٔ دیگراجتماعی وسیاسی ، کشورفرانسه همسایه (روم) رادرقرن هجدهم‌زیروروکردوبرج وبارهٔ تبعیض وامتیازطبقهٔ اشراف وامراوکشیشان رادرهم‌ریخت .

انقلاب مذکورکه‌درسال ۱۷۸۹م‌اتفاق افتاد ، مسلما "باکشمکش ها ودرگیری هائی توأم‌بود . ولی این برخوردها درفرجام‌بسود طبقه (سوم) یعنی اکثریت مردم‌فرانسه‌پایان یافت وپایه‌ها ی نظام‌استبدادی وانحصاری درهم‌شکست . پیروزی مردم‌براختناق ودکتاتوری درواقع حاکمیت آنان رابرسرنوشت شان تضمین‌کرد واعلامیهٔ حقوق بشردرقانون اساسی این کشوربعدازانقلاب باارزش ترین پیامی بودکه‌مساوات وبرابری مردم رادربرابر قانون باخودارمغان داشت . زیراتاآنروزحتی درشورای ملی فرانسه‌جای اشراف ونمایندگان کلیسا ودربار ، درطبقه‌بالاواز طبقه‌سوم‌درپائین قرارداشت .

اوضاع فرانسه‌وتحولات ودگرگونی عمیقی که‌ناشی ازرشدفکری ومبارزات فلسفی وسیاسی بودوسالون ها ی ادبی آن کشوربنقش عمده‌یی رادرطرح وانجام‌آن برعهده‌داشتند ، کشورهای اروپائی همسایه‌اش رابه‌شدت تکان دادوبرای اینکه‌ازسیرونفوذ آن در میان مردم‌خودجلوگیری کرده‌باشندعلیه‌فرانسه‌لشکرکشی کردند وباربارآن غلبه‌نمودندتاآنکه‌ناپلیون رویکارآمدوملت فرانسه‌راازشرهمسایگانش نجات بخشید .

سعی وتلاش همسایگان فرانسه‌باآنکه‌ازلحاظ نظامی موفقیت هایی رادربرداشت ، هرگزنتوانست ازنفوذافکارمتعددفلسفی وسیاسی درکشورهای شان جلوگیری کند . وبنابراین در آلمان واطریش وانگلستان وغیره‌نیز(مکتب ها) و (ایسم) های گوناگونی تبارزکردوسرتاسراروپارافراگرفت .

درقرن نوزدهم‌وداوج این جدال های فکری ، فتنه‌ها وحوادث دیگری هم‌یکی بعددیگرچهره‌آرائی نمودوجوامع اروپائی راباید مصیبت های تازه‌یی مواجه‌ساخت . رشدسرمایه‌داری ، انقلاب صنعتی وروابط غیرعادلانه‌یی که‌بین کارگروکارفرما وجودداشت ازیکسو ، وبروز ناسیونالیزم‌وفاشیزم‌واین تکیه‌گاه‌جاهلانهٔ نژاد پرستی وتفوق جوئی ازسوی دیگر ، همه‌درواقع اضدادی بودکه جنگ طبقاتی رابارد یگروبگونهٔ دیگرسازماندهی کردواروپارا آبستن فجایع بیشتری نمود . مادیون وکوردلان بی مذهب که‌به نام‌ضدیت باکلیسا ، برمعنویت ویکتاپرستی انگشت می نهادند وتساوی (شکم)رامعیارهمه‌ارزش های انسانی می انگاشتند ، اضداداجتماعی وسیاسی رادراروپادامن زدندوخواستارنفی دولت ها وجوامع بی‌ طبقه شدند .

مارکس یهودی زادهٔ تیره‌دلی که‌درپیکارعشق با دخترک مسیحی همسن وسالش دردانشگاه (بن) شکست خورده‌بودوارباب کلیسا ازوصلت وازدواجش باوی بنابراختلافات مذهبی (مسیحیت ویهود) جلوگیری کرده‌بودند ، ازموقع استفاده‌کردو بنام‌دفاع ازحقوق کارگران ، عقده‌های روانی اش راتبارز داد .

ازسال ۴۰ قرن نوزدهم‌هنگامی که‌مبارزات طبقاتی بین کار گران وسرمایه‌داران دراروپا شدت یافت وشعارهای برابری و سوسیالزم وسندیکالیزم وامثال آن بازارگرم‌گردید ، مارکس وانگلزدراین جبهه‌سنگرگرفتندوبه‌همکاری یکدیگردرسال ۱۸۴۸ میلادی (مانیفست) یابیانیهٔ حزب کمونست راانتشاردادند . و بدنبال آن باتدوین کتاب هایی نظیر(سرمایه) (دیالکتیک) (اقتصادوجامعه‌شناسی) و (فلسفه‌ماتریالیزم) ، کودک گنگ ونابینای سوسیالیزم‌وکمونیزم‌رابه‌حرکت درآوردندوبر (زمزمه‌های بی مفهوم‌وبی معنی آن علم‌نامهدند .

مارکس دراین تلاش های خویش ، (دیالکتیک) هگل راوارونه کردوازایده‌آلیسم‌به‌ماتریالیسم‌آوردتا (اصالت انسان) را در (اصالت ماده) و (اصالت ابزار) استحاله‌کندوبدین ترتیب این موجودگرامی (انسان) راباآن عظمت وبزرگی که‌گاه‌مستی (نازبرفلک وحکم‌برستاره‌میکرد) ازعالم‌برین بزیرکشیدوآنرا درتنگنای (طبیعت) وزندان (ماده) محصورنمود .

درفلسفه مارکس جای آنکه‌انسان برماشین حاکم‌گردد ،خودشکل مصرفی گرفت وبه‌حیث پرزهٔ ازماشین درامد ، متحجر، منجمد وفاقدادراده‌واختیار . به‌گونه‌یی که‌آزادی وهویت طبیعی اشرا ازدست دادوبرای اینکه‌زنده‌بماندبایدبمراددیگران زندگی کند .

کارگردرنظام‌سرمایه‌داری به‌نحوی استثمارمی شدودرکیش مارکس به‌نحودیکر . آنجایک نیروی کارویک عنصرمزدبگیربودواینجا یک بردهٔ بینواواسیر . آنوقت بوسیله‌یک سرمایه‌داراستخدام میشدواینک توسط اربابان اقتدار . نه‌آن بردست وپای پر آبله‌اش مرهم‌می نهادونه‌این !!

گرچه‌بانی وطراحان اندیشهٔ کمونیزم‌درجهان ، مارکس وانگلز نبودند ، بلکه‌ازعهدافلاطون تا (مزدک) افرادی وجودداشته‌که حتی دردوران ملوک الطوایفی ودرجوامعی عاری ازسرمایه‌داری وکارخانه‌وفابریکه ، خواسته‌اندآنرابوجودآورند ، لیکن به علت ناسازگاری اش بافطرت انسان وتضادباارزش های انسانی قابلیت هضم‌نداشته ، همه‌جاازبطن جوامع استفراغ شده‌است .

مع هذا مارکس چنین تفاله‌یی را با رنگ سرخ درهم آمیخت وآنرا بشکل معجونی درآورد که درشرایط آنروز اروپا برای بعضی از آبله‌دستان خسته وگرسنه اشتها آور بود. این ماده (مخدر) با آن شعارها واعلان های رنگینش، دراندک مدتی شهره شد و ذوق عامه را درخارج ازمرزهای المان نیز برانگیخت.

عده‌یی از ناراضیان قدرت طلب ودلالان استفاده‌جو، بازار این متاع را درروسیه هم گرم کردند واولین حوزه‌های (مارکستی) پس از المان، در آن کشورشروع به فعالیت نمودند. دهقانان وکارگران روسی که سالها رنج گرسنگی کشیده بودند، ودرزیر فشار واستبداد (تزارها) یارای تفکرعلمی وعقلانی نداشتند، این قرص کشنده را نوش داروگمان کردند وبه آن تمایل نشان دادند ودراثر آن درپطروگراد وبعضی شهرهای دیگرروسیه نیز شبکه‌های کمونیزم سازماندهی گردید.

ازتصادف ایام برادربزرگ لنین (الکساندر) را درسال ۱۸۸۷م به جرم سوء قصد علیه تزارروس اعدام کردند واین واقعه ازلحاظ روانی برلنین که درآن زمان دانشجو ومحصل بود، تاثیرعمیقی وارد کرد وقهراً "به گروههای ضدتزار وحوزه‌های مارکستی پیوست ودرپیشبرد وتوسعه آن مساعی زیاد بعمل آورد.

درسال ۱۸۹۵م یک گام فراترگذاشت وسازمانی را بنام (اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر) تشکیل نمود. قصدوی آن بود تا این نیروی بالنده وپرتوان را تحت چنان شعارهایی بسوی خود بکشد وازحمایت آنان درآینده استفاده کند. درسال ۱۹۰۰م به اروپا رفت تا ازپشتوانه اروپائی اش استمداد جوید وبرای مسموم کردن هرچه بیشتر افکار واذهان کارگران ودهقانان وبرانگیختن آنان علیه (تزار) استفاده کند.

درسال ۱۹۰۳م گروههای مخالف ومخاصم با (زار) متحدشدند وبه نام حزب (سوسیال دموکرات) فعالیت های خویش را انسجام بخشیدند. امامدتی بعد به دوگروه مخالف (بلشویک) و (منشویک) ازهم جدا شدند. دسته اول طرفدار لنین وخواستار دگرگونی نظام اجتماعی واقتصادی جامعه روس ازطریق خشونت وخونریزی وقیام وبرپائی حکومت پرولتاریا بود وگروه دوم براعتدالیون وطبقه متوسط وجمهوری خواهان اتکاء داشت.

درآغازجنگ روس با جاپان (۱۹۰۴م) لنین ازاروپا بروسیه برگشت ومردم را به تاسیس حکومت کارگران ودهقانان فراخواند، ودرسال ۱۹۰۵م برنامه منظمی را برای حزب خود ترتیب نمود. شکست روسیه درجنگ فرصت مساعدی را برای مخالفین تزار فراهم ساخت وتوانستند احساسات مردم را برضدآن برانگیزند. این اقدام وحرکت درسال ۱۹۰۷م منجربه شورش های عمومی گردید و (زار) مجبورشد آزادی ها واصلاحاتی را به مردم وعده بدهد وخشم وقیام مردم را فرونشاند. لنین که توقع داشت این رستاخیز وقیام برعمرامپراطوری (تزار) پایان خواهدداد، ازناکامی وشکست آن وحشت زده شد وباردیگر به اروپا فرارکرد.

جنگ جهانی اول :

همانطورکه درطول قرن نوزدهم وآغازقرن بیستم جامعه اروپا شاهد بزرگترین پیشرفت های علمی وفلسفی بود وآراء وعقاید مختلفی درآن رشد یافت، آزوحرص برتری جوئی ورقابت های اقتصادی واستعماری نیز این کشورها راجنون زده کرده بود وهر یک میکوشید برد یگری پیشی گیرد. گاهی درجستجوی مواد خام برای صنایع وفابریکه‌های خود به افریقا هجوم می بردند، گهی برآسیا وزمانی برهردو. وبعضی اوقات هم مناطق نامبرده را به حوزه‌های نفوذخویش برادروار تقسیم می کردند وخون آنان را می مکیدند. حتی برآن بودند ومی کوشیدند تا بعضی کشورها را از نقشهٔ جغرافیائی جهان آنروز حذف کنند وهمه را بخاک خود ملحق سازند، چنانچه نمونه‌های آنرا قبلاً "مطالعه کردید.

روی همین طرح ها وبرنامه‌ها وهمکاری های استعماری بودکه فرانسه وانکلیس وروس دست دردست هم دادند وخلافت عثمانی را با آن عظمت ووسعتش ازبنیاد واژگون کردند. این اتحاد دو همدستی سرزمین های خلافت عثمانی را پارچه پارچه کرد وهریک ازاستعمارگران پارچه‌یی را ازآن خودکردند وآنرا بلعیدند، و تا امروزهم باوجودآنکه جهان چندین بارزیرورو شد وتحولاتی به میان آمد، هنوز شبح استعمار دربعضی ازاین کشورها دست وپا میزند وبه گونه‌یی ازآنها بهره برداری می کند. ولی این فتنه‌ها ومسابقات استعماری درخوداروپا آتش افروخت ومصیبت ها وزیانهایی را به بارآورد که تا آنروز بی سابقه بود.

دریکطرف جرمنی، اطریش، مجارستان وبلغارستان ودرسوی دیگر انکلیس وفرانسه وروس با هم صف آرائی کردند وبتاریخ ۲۸ جولای ۱۹۱۴م علیه یکدیگر اعلان جنگ دادند. دولت ترکیه عثمانی درجمله متحدین جرمنی قرارگرفت وایتالیا وجاپان و امریکا وبعضی کشورهای دیگربا انکلیس وفرانسه وروس پیوستند ومتفقاً " واردجنگ شدند.

روس های فرصت طلب وغدار درحالی که جنگ به شدت ادامه داشت ووارد دومین سال خود می شد، یک سلسله مذاکرات مخفی وسری را با انکلیس ها انجام دادند وروی موضوع تقسیم ممالک اسلامی بعدازجنگ قبلاً "توافق هایی بعمل آوردند. براساس این تفاهم وموافقت های سری که بلشویک ها بعدازانقلاب اکتوبر، غرض درهم کوبیدن نظام (تزاری) ونشان دادن اخلاص خودآنرا فاش کردند، وزارت خارجه روس در ۱۹ فبروری سال ۱۹۱۵م به سفرای انکلیس وفرانسه یادداشتی می فرستد وطی آن نقاطی را که بعدازجنگ بایستی بروسیه اختصاص یابد به این شرح خاطرنشان میکند که :

۱ ـ شهراسلامبول (استانبول)، ساحل غربی بوسفور، دریای مرمره، دردانیل، ترکیه جنوبی، رودد سکریه، نقاط ساحلی خلیج ازمیر، جزایرمرمره وغیره درترکیه.

۲ ـ یزد واصفهان درایران.

۳ ـ نقطه ذوالفقار وجومه‌اش درافغانستان.

همچنان دراین یادداشت تذکرمی رود که منطقه بیطرف ایران طبق معاهدهٔ سال ۱۹۰۷م پس ازاین، جزء منطقهٔ نفوذ انکلیس خواهدبود. دراین جنگ تنها جرمنی وفرانسه ۲۲ ملیون جوان خود راازدست دادند وسرانجام چنانکه روس ها وانکلیس ها بین بسته بودند، پس ازچهارسال خونریزی آلمان شکست خورد وتقاضای متارکه نمود. کشورعثمانی هم که به تنهایی نمیتوانست کاری از پیش برد، درنومبر ۱۹۱۸م خواهان متارکه شد ودرنتیجه به اساس

یک پیمانی که درو ارسا به امضاء رسید، مستعمرات جرمنی بین دول انگلیس و فرانسه و جاپان تقسیم گردید و کشورهای ترکیه و اطریش تجزیه شدند.

و اما تزار روس که خود به صحنه های جنگ رفته بود، برخلاف آنهمه تصورات و رویاها از این خوان غنیمت بهره یی نیافت، بلکه درحسرت این سودا سرش را نیز ازدست داد. او میخواست که با این حرکت، خفت و ذلتش را درنتیجه جنگ با جاپان جبیره کند و مردم را که بعلت بیداد، ستمکری و بیکاری و فساد، آمادهٔ اغتشاش و شورش بودند، به نحوی تسکین بخشد. لیکن فقر و گرسنگی و بیماری و عنان گسیختگی و صدها بدبختی ناشی از جنگ، بیزاری و نفرت مردم نسبت به (تزار) افزود و زمینه را برحریفان قدرت طلب مساعد ساخت.

درفبروری ۱۹۱۷م اعتصابات و تظاهرات آغاز گردید و تمام ملیت های روس بشمول مسلمانان تحت سلطه (تزار) علیه او دست به شورش زدند. آنان فکر می کردند که با برانداختن (زار) و نظام استبدادی او، آئین استعمار و بردگی در روسیه عوض خواهد شد و هرکدام آزادی ازدست رفته خود را بازخواهند یافت. گروههای سیاسی هم خواست های مردم را شعار خود قرار دادند و از این طریق همه را بسوی خود و برضد (تزار) برانگیختند.

درهمین ماه (فبروری ۱۹۱۷م) لنین با ردیگر از اروپا بروسیه برگشت و رهبری حزب طبقه کارگر را مخفیانه بدوش گرفت. تظاهرات و شورش ها برق آسا گسترش یافت و زار مجبور به استعفا گردید و زندانی شد. چون زعامت انقلاب و رهبری آن در دست جمهوری خواهان، طبقه متوسط و اعتدالیون و منشویک ها قرار داشت. درقدم اول یک حکومت موقتی اعتدالی را تشکیل دادند و شهزاده (لیوف) را بریاست آن برگزیدند. چندماه بعد او استعفا کرد و (کرنسکی) جانشینش گردید. این حکومات موقت، خلاف توقع بر مطالبات و خواست های ملیت ها، توجهی نکرد و بلشویک ها که درکمین بودند، آنرا غدار عنوان کرده و سپاهیان و کارگران را بقیام علیه آن تحریک نمودند.

در ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷م بلشویک ها پیروز گردیدند و بتاریخ ۲۶ اکتوبر در کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، لنین بحیث (صدر شورای کمیسرهای خلق) انتخاب گردید.

در ۷ نوامبر ۱۹۱۷م بلشویک ها عملاً زمام امور روسیه را بدست گرفتند و در ۲۶ نومبر همین سال بدلیل ضعف و گرفتاری ها و مشکلات داخلی با جرمنی پیشنهاد متارکه کردند. مذاکرات متارکه در مرحلهٔ اول بین جرمنی و بلشویک ها بناکامی انجامید و جرمنی که هنوز از نیروی پیشروی برخوردار بود، حملات مجدد خود را به استقامت پطروگراد و مسکو از سر گرفت و دولت نوپای لنین مجبور شد در ۳ مارچ سال ۱۹۱۸م علی الرغم مخالفت (منشویک ها) معاهدهٔ صلح و متارکه را با جرمنی در (برست لیتوفسک) امضاء کند.

براساس معاهدهٔ مذکور، روس ها قسمت زیادی از متصرفات خود را مانند: اکراین، لهستان، لیتوانی، لیونی، استونیا و امثال آن ازدست دادند و تادیهٔ مبلغ شش هزار ملیون مارک، را بعنوان غرامت جنگ نیز پذیرفتند.



عدهٔ ازرزمندگان اسلام درهرات شهید پرور

ترجمه:ن « جمال »



افغانستان مرکز آمال مسلمانان آسیای میانه

تهیه : انستیتوت تعلیمات سیاسی پاکستان اسلام آباد

اخبار واصله ازروسیه حاکیست که درین اواخرنهضت احیای مفاخر اسلامی واندیشه آگاهی ازمسایل‌سیاسی اخلاقی و فرهنگی درآن خطه اوج گرفته است و از این گونه اخبار و گذارشات یک سلسله سؤالاتی در اذهان جهانیان ایجاد گردیده و آن اینکه نهضت چگونه نهضتی است ؟ و چه اسباب و عوامل در وراء آن کار فرماست ؟

شباروز زندگی اجتماعی ، اقتصادی اخلاقی و فرهنگی مسلمانان چگونه سپری میشود ؟ روابط مسلمانان با روسها در سطوح مختلف زندگی چه کیفتی را بخود گرفته است ، نسل جوان راجع به مسایل از چه نقطه نظر می اندیشند و در ضمیر آنها چه نوع طرز فکری دست بکار است ؟ امکانات آزادی آنها درآینده چیست ؟ و بالاخره جهاد نیروهای مسلمان در افغانستان درنهضت موجود در روسیه چه تأثیر انداخته است ؟

تقریباً هفتاد سال از انقلاب کمونستی سپری گردیده است که اینمدت زندگی چهار نسل مسلمانان قفقاز وآسیای میانه را در بر میگرد . نخستین نسل کسانی‌بودند که ایشان اضمحلال‌دولت تزار ها و قلع و قمع زندگی دینی واخلاقی شان را بدست سردمداران کمونزم مشاهده کرده بودند که حالا ازین دنیا رحلت‌کرده اند . نسل دومی کسانی بودند که در دوران انقلاب کمونستی تازه بدامن مادر پرورش می دیدند ووقتی بهوش آمدند چشم به هستی کشودند خود را در بند شکنجه ها و زنجیر های عظیم کفر و الحاد بسته دیدند .

ودر دانشگا ها وپرورشگاه های الحادی تربیت یافته جوان شدند این نسلیست که فعلاً فرتوده و از صحنه عمل کنار رفته اند نسل سوم بعد از جنگ دوم جهانی بدنیا آمده و بگونهٔ انسانهای تمام عیار رژیم روسی عرض‌اندام کردند که ایشان داستانهای عهدگذشتهٔ درخشان خود را از زبان مادران و مادر کلانها و اجداد خود می شنیدند اما در دانشگاه ها ، پرورشگاه ها و ما حول محیط زندگی شان هرگز به آن قصه های شرین بر نمیخوردند ، این ها وقتی چشم کشودند که روس منحیث قدرت بزرگ دنیا عرض اندام نموده ازفتوحات داخلی وخارجی اش قصیده

سرائی‌ها میشد ، بر اذهان وخاطرات این نسل نه از عهد تزارها غباری بود و نه اثری از ادوار دهشتزای لینن و ستالین ، و برخلاف دو نسل گذشته درخشائی و روشنی چهره کمونیزم روسی سرهون یاری‌وحمایت آنها بوده آنها از تلخی وشرینی‌رژیم سوسیالستی بحد کافی بهره مند شدند نسل چهارم کسانی اند که بخاطر جانشینی نسل سوم درمراحل مختلف زندگی قرار دارند ، دونسل نخستین بعد از انجام کارصحنه را ترک گفتند نسل سومی به عکس کردار آنها آغازید و چون نسل چهارم معاملات را رویدست گیرد آنگاه به سرعت این عکس‌العمل افزایش صورت میگیرد و ممکن است حل‌درست قضیه را دریابد و بدینترتیب نسلهای سوم و چهارم در سالهای بعدی نقش مهمی را ایفا خواهند کرد ، جنبهٔ مهم این‌واکنش و عکس‌العمل همانا احساس ، شعور وآگاهی ای است که بتازگی در ملت ایجاد شده است . بتازگی بدانجهت که ملت « بطور کل » گاهی از آن بی بهره نمانده وبگونهٔ در هرعصری این احساس و شعور در ضمیر او موجود بوده است با آنکه در فضای جبر و تشدد چنان سرکوب و خفه شده بود که ظاهراً گمان آن میرفت که به‌گودال نیستی سپرده شده باشد . این احساس وشعور در اعماق دلهای آتشین خفه شده در خاکستر پوشیده

ماند و هر گاهیکه فرصت دست میداد موجودیت خود را اثبات مینمود ، این احساس نخستین بار وقتی علناً عرض اندام نمود که پنجصد هزار جوان مسلمان در روز های ابتدائی تشکیل ارتش روسی ، اسیر اردوی آلمانیها گردیدند که عدهٔ زیاد آنها برضایت تام خود را تسلیم اردوی آلمانها کرده‌بودند وبعد از آن‌عساکر آلمانی هراندازه که‌درمناطق مسلمان نشین خاک روسیه پیشروی میکردند مسلمانان در اکثر مناطق از ورود آنها استقبال مینمودند .

مسلمانان درعین دوران جنگ به فکر احیاء دین ومذهب خویش شدند ، گرچه این‌اقدام آنها محدود بمسایل‌نماز وروزه‌وامور ابتدائی‌دینی بود امابازهم اثرات‌مثبتی ازخود بجا گذاشت. وبنابه‌گفته عالم‌ملحدی بنام (سعیدبی‌اف) درکار تضلیل وبی‌دانش ساختن مسلمانان ضعف وسستی بطور واضح‌رونماگردید. علماواصحاب‌ایمان باردیگر به‌فعالیت آغاز نموده غریزه رغبت‌بدین درقلب‌مردم ایجادگردیده مردم‌علناً به‌ادای نماز ومراسم دینی پرداختند ونسبت اجتما عات دینی به تعداد غیرحاضرین دفاتر وکارخانه ها روز بروز افزوده‌میشد وبرعلیه فعالیت های زنان‌حزبی‌موج اعتراض‌واحتجاج بلندگردید تاحدی که بعضاً شورشها وقیام‌هائی درگرد ونواحی براه افتاد ودامنهٔ این نهضت تاطبقات بالائی

جامعه گسترش‌یافته آنهانیز در جهت رونق‌بخشیدن به‌دین و فرهنگ خود برخلاف‌روسها وفعالیتهای‌روسی‌ساختن مسلمانان صدابلندکردند که‌این‌عمل، به واکنش شدید روسهامنتج گردیده در ازبکستان عدهٔزیادی ازپست‌حزبی برکنار گردیدند ، حالات‌چون بیشتر بحرانی‌شدکمیته مرکزی‌حزب کمونست برای‌اولین‌بار درتاریخ‌روسیه‌کانفرانسی را دایر نمود که درآن دوازده صد نفر ازافراد سرشناس‌جامعه که‌درشقوق مختلف صنعت، تجارت،زراعت‌ومراکز علمی‌مصروف کاربودنداشتراک‌نمودند.

درکانفرانس قراردادی فیصله ومنظور گردید که براساس آن‌روش طبقاتی وملی‌گرائی«طبقه‌بورژوا»محکوم گردیده فیصله‌صادرشد که‌ملت طوری براساس نظریات انترناسیونالستی ! لینن‌عیار شوند که هرگز تحت تاثیر احساسات ملی ومنطقوی قرار نگیرند وهمه درملیت‌واحد (روسیه‌بزرگ) جذب گردیده همانند یکجسم‌ویکجان متحدگردند . در آن‌عصر همه افراد برکنارشده ازپست‌های حزبی‌متعلق‌به نسل‌های اول ودوم بودند که پست آنها به‌نسل‌سومی انتقال یافت .

همچنان بعداز جنگ‌دوم‌جهانی آغاز زندگی روسیه همراه با این انتباه صورت پذیرفت که افراد هر منطقه باید حیثیت قومی وملی خویش را شناسائی نموده و در چوکات روابط

خویش زندگی کنند . آزادی مذهب نیز توانست تا سال ۱۹۰۹ - میلادی بر قرار باشد و با آمدن خروسچف بار دوم قیودات وضع گردید تاختم دهه ششم امواج این نهضت کاملاً خفه گردید. و از رسانه های تبلیغی روس گذارشات و اخباری راجع به اختتام اسلام و فرهنگ اسلامی و تشکیل جامعه سوسیالیزم و عدالت حکومت سوسیالیستی پخش و نشر میگردید و افراد نسل سوم آسیایی همانند دو نسل گذشته به مداهی وقصیده سرائی روسها پرداخته بودند بالاخره یکبار عکس العملی از کدام عملی آغاز می یابد که جلو گیری و متوقف ساختن آن بر روسها نهایت دشوار میگردد چنانچه این واکنش ادامه می یابد و در بیست سال اخیر بیشتر نیرو میگیرد تا جائیکه اخبار و گذارشات این تحریک ضمن مضامین اهل قلم و سردمداران روس به گونه اضطراب و تشویش پخش و شایع میگردد .

آگاهی ملی ومذهبی

اکثر تحریکات ، نهضت ها و قیامهای ضد روس را حکام وسردمداران روسی بنام پروپاگند های بروژوائی و سرمایه داری محکوم مینمایند با آنکه اینگونه جنبش ها یک حقیقت بوده و بسا کسانی اعتراف هم دارند که این قیام ها از سرچشمه دین به موج آمده است.و اسلام همانا نیروئی است که مسلمانان را بصورت یک ملت واحد تنظیم بخشیده که آثارش را در زندگی روزمره مسلمانان مشاهده کرده میتوانیم.اسلام در زمینه فروغ و استحکام روابط ذات البینی ملل سرزمین های اسلامی نقش ارزنده را ایفا نموده است که هر ملتی خود را جز لاینفک امت مسلمه انگاشته ونیز متیقن است که روابط دینی با پیوند های قومی ارتباط محکم و همیشگی دارد .

از همینرو به اساس تائید بعضی منابع روسی این جهش ها تحریکات مذهبی و ملی بوده که هردو بحمایت یکدیگر پیش می روند ، زمانی بود که جوانان مسلمان از مسلمان دانستن خود ویاازشمولیت در صف مسلمانان عار مینمودند ، اما حالا تقریباً هر فرد خود را مسلمان میخواند وازهمدیگر که سوال می کنند که آیا اومسلمان هست ؟ بالعموم در پاسخ میشنوند که (بلی) مگر من مسلمان نیستم. این کیفیت اقرار و انکار صرف در حال آشکار اوعلنی است امادر خفا و حالت تنهائی اگر با ایشان صحبت گردد آنها همه اسرار خویش بلاکم وکاست حکایت نموده از وضع وشرایط حاکم لب بر شکایت می کشایند که قرآن کریم یافت نمیشود ، مساجد و علماء دینی نهایت محدود و کم هستند در حالیکه تیاتر و نمایشگاهادر هر جا وکجا به کثرت دیده میشود. اقلیت های روسی در سطوح مختلف زندگی بر ما حاکمیت دارند ، ازنظر آنها نظریه ملی و مذهبی در یک سطح قرار دارد و مراسم مذهبی و عنعنات ملی را از مشخصات خود میپندارند حتی که بعضی ها گمان نمیبرند که شخصی با آنکه از بک یا قرغیز باشد ملحد هم میتواندباشد.

سه روش : اساساً سه روشی هست که بطورواضح درجریان است . روش اول روش منتخب طبقه متوسط و دانشمندان است که ایشان بظاهر در حمایت روسها قرار دارند اما در نهان شدیداً با آنهادشمنی ومخالفت میور زند.آنها روی حقوق ملی، حق خود ارادیت ، مساوات وغیره بحث نموده در گفته ها و نوشته های خود به اقوال لینن استدلال میکنندکه در ابتدا از لهجه شرین و گوارا کار گرفته انجام مقالات خود را با شعار ها و قصاید توصیفی از نظام سوسیالستی وکار نامه های آن خاتمه میدهند که تا روسها را برعلیه خود نه انگیزند . این گروه میخواهند بااستفاده از میراث گذشتگان در فن ادب و تاریخ نویسی تحت تاثیر فرهنگ بیگانه قرار نگیرند آنها بر تاریخ و فرهنگ سر زمین خویش افتخار می کنند تا جائیکه در نوشته های بعضی اهل علم و دانش رنگ اسلامی و ملیت خواهی بخوبی میدرخشد .

روش دوم راه منتخبۀ افرادبلند

رتبه حلقه های حزبی منطقوی وحکام قدرتمندان ارگان دولتی است، گرچه طرز فکر آنها نسبت به طبقه متوسط آنقدر تفاوت ندارد اما چون که‌خود آنها بخش‌مهم نظام‌موجوده‌راتشکیل میدهند و حیثیت ترجمان دولت را داشته ، سیاست و پالیسی آن راانفاذ میدارند ، لذا تا حدی از پنهان‌کاری و ابهام کار میگیرندباآنکه گاه وناگه بعضی از افراد این صف نیز جرأت به گفتن بعضی حقایق میکنند.چنانچه فیصله شده بود که اطفال‌اقوام‌ازبک درمسکوبایست‌اعزام شده آنجاتحصیل نمایند امامنشی حزب ک.ولست‌ازبکها (شرف رشید اف) علناً این فیصله را بباد انتقاد گرفته نا درست‌تلقی کرد .

روش سوم طریق کار رعیت مسلمان منطقه است که شامل همه طبقات مختلف جامعهٔ‌مسلمانان‌میباشد اکثریت آنرا دهقانان ، کسبه‌کاران، کارگران تشکیل میدهند که بیشتر در دهات وتعصبات دوردست‌زندگی می کنند و واقعیت هم اینست که همین طبقه است بدون هراس وترس آزادانه مسایل را مورد بحث و نظر قرار میدهند و بعضی بزرگان ورهبران و افراد شجیع محلی با جرأت انتقاد می‌کنند و بالهجه درشت و کوبنده اعتراضات خود را بیان میدارند ، ایشان واضح و روشن فریاد می‌کنند که ما را غلام میسازند و تنها کار به مزارع پنبه نه بلکه‌مسایلی‌دیگری هم از ما تقاضا دارند ، و در مورد هنر مندان روسی که هر روز آمد و رفت دارند میگویند که : ما عقب ماندگی را میپذیریم اما نه اینچنین تمدن و ترقی روسی را .

ترقیاتی که در مناطق مسلمان نشین‌روداده‌نسل‌گذشته‌راشایدازمشاهده آن‌دهشت‌بگیرد امانسل جوان آنهمه را برابر پر کاهی هم نمیدانند ، آنها ادعا دارند که روسها که ملیون ها روبل را بمصرف میرسانند برای‌ماچه احسانی رواداشته انددرحالیکه‌سرزمین ما از مواد معدنی وغیرمعدنی سرشار بوده‌علاوه‌همه‌نیروی‌انسانی‌ما نیز در خدمت آنها قرار دارد و روسها بی باکانه از آن در عیش و عشرت به سر می برند .

حفظ ملیت و فرهنگ ملی :

حالا دامنه احتجاج از فقر و تنگدستی به آنها تیوری بخشیده که از جرأت اظهار این تیوری تمام شؤن زندگی شان متاثر گردیده است . آنها اسلام را جزء ثقافت ملی خویش می انگارند و ضمن عمل به دساتیر اسلام بر حفظ فرهنگ ملی شان اصرا ر می ورزند ، حالا آنها بجا ی اساسات خانوادگی‌در مورد اساسا ت ملی و اخلاقی می اندیشند ، « رسم الخط عربی » را عامل ضروری بر بقا و سالمیت ملی خویش میدانند ، ایشان خواستار آزادی فرهنگ ملی و نوشتن تاریخ ملی و اعتلای فنون ملی خویش گردیده اند و هر گا هیکه روسها بر اساسات اخلاقی و عنعنات ملی آنها قصد حمله کنند مسلمانا ن شدیداً از خود واکنش نشا ن میدهند ، آنها درک کرده‌اند که به جمهوریت‌های محلی حقوقی را که روسها قایل شده اند صرفاً بخاطر نمایش بوده که در حقیقت همه پیروا ن چشم بستهٔ و مهمل‌مقامات مسکومیباشندونمیتوانند برضایت خویش در مورد زندگی اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی‌واخلاقی قوم و ملت خویش فیصله ای نمایند که از آن منا فع و سلطنت روسها متضرر گردد .

ملت تقاضا دارد که مسا یل آنهادرمسکو‌نی بلکه‌درسطح منطقوی حل و فصل گردیده به مرد م منطقه در جمهوریت ها ی محلی صلا حیت داده شود . بلکه روز بروز دامنهٔ‌این تقاضاها در مورد خود مختاری ها ی سیاسی و سعت و گستر ش می یابد . آنها ادعا دارند که سر زمین ماخانه ما ست و تنها ما مالک آن هستیم آنها بجای این زندگی متفرق و چند پارچگی خواستار آنند که بر اسا س اتحاد ملی ودینی زیست با همی داشته باشند چنانچه که روز بروزروابط ذات. البینی آنها استحکام یافته باهم نزدیک می شوند ، آنها خود را عضو است

مسلمه و باشند گان دارالسلام که شامل آسیای میانه هست، می پندارند آنها وقتی با مسلمانان خارج از کشور شان بر میخورند بی چون وچرا آغوش می کشایند و مصافحه می کند سپس کلمهٔ طیبه و سورهٔ اخلاص را به حضورش تلاوت می کنند که گویا د ینی که روا بط آنها را با سایر ین قطع نموده وآنها را بشکل است واحده در آورده است بتوسط آن دین خو د را معرفی نموده احساس بر تری می کنند .

بنا به گفته یکزن عر بی بنام (لینا قطان) یکفرد مسافر هم از مشاهده دلچسپی آنها نسبت به دین شان بحیرت وامی ماند ، (لیناقطان) طی اظهار چشم دیدش یادآور میشود که : دختران شوخ و رنگین لبا س شهر در اثناء راه‌رفتن در عرض جاده‌ها یکدم می ایستند و متواتر از هم دیگرمی پرسند که « مسلمان . . . ؟ مسلمان ؟ » وبا شنید ن پاسخ مثبت احترامش می کنند و به تناول چای اصرار میورزند » بنابر گفته (لیناقطان) او در ازبکستان هر گاهیکه ازلزدیک زنان می گذشت همه جانب او نگاه میکردند و بعضی ایشان که بسو یش می آمدند با آنها دست میداد و با لهجه خاصی می‌گفت «السلام علیکم » اظهار محبت با این کلمات گر چه در حالا ت عاد ی آنقدر از اهمیت بیشتری برخور دار نیست اما اینهمه در یک دنیا ئی صور ت میگیرد که آنجا در کشور به اصطلاح شورا ها ملاقات با افراد داخلی قانو ناً جرم است . اینها صرفاً بر مصافحه‌وتعارف چا ی اکتفاء نمیکر دند بلکه بعضی اوقات از اسرار قلبی شان نقا ب بر میداشتند ، « لینا قطان » حکایت می کند که شخصی در عر ض راه بر خورد و سپس خود بخود شرو ع بزمزمه کرد که‌این ملحدین ما رادر قید و بست نگهداشته اند ، معلو م نیست تا چه وقت اینها بر ما مسلط خواهند بود و ننگ و غیر ت دینی ما را پامال خوا هند نمود . . . می بینیم که چقدر احساس مسلمانی و اخوت اسلامی در ضمیر مسلمانا ن عمیق ریشه گرفته که ما میتوانیم از طرزکردار نوجوانانی که‌در افغانستان جهت جنگ فرستاده میشو ند به آن حد ی قایل شد ، اگر ایـن عساکر کدام قطعه وگروپ خاصی وجداگانه نبو د نـد بلکـه صرف بـه افـواج احتیاطی آسیای میانه تعلق میگرفتند اما باز هم روش وکردار آنها از دوستان هم مسلک وغیر مسلمان روسی وغیر روسی‌خود کاملا تفاوت داشت . سردمداران روسی فکر میکردند که ملت افغانستان آنها را برادران نجات بخش خود دالسته خوش آمدید میگویند ، اما بزودی این‌خوش باوری آنها غلط ثابت شده مجبور شدند که آنها را فوراً دوباره طلب نمایند وبعوض آنهاعساکرتازهٔ را بفرستند با آنکه آنهاظاهراً مسلمان نبودند، ولی‌طی مدتی که درافغانستان بودند توجیهات مختلف درمورد آنها صورت میگرفت ، مثلاً میگفتند که عساکر مسلمان در افغانستان اقوام خویش را شناسائی نموده باآنها در تماس شده اند وآنها در بدل سلاح قرآنکریم بدست می‌آورند وبگفته‌یکتن ازصاحب منصبان ماهر روسی عساکر ترکستانی بامجاهدین ارتباط گرفته بودند وعدهٔ ازصاحب منصبان‌نظامی از جنگ بامجاهدین‌انکارنموده‌بودند، همچنان مسلمانانی که‌به صفت‌مشاور ویا انجام وظایف مهم دیگر به افغانستان فرستاده میشدند همه حسب قدرت‌به مجاهدین همکاری مینمودند، مثلاً آنها مجاهدین را قبلاً ازپروگرام حملهٔ روسها اطلاع میدادند ، به مجاهدین سلاح ومهمات کمک مینمودند واز همه مهمتر اینکه در بازار ها وجاده ها به افغانها نصیحت وار میگفتند که جنگ با روسها را ادامه بدهید ورنه عاقبت وسر انجام شما همان خواهد بود که ازماهست.

تکامل جنبشها:

داشتن روابط وعلایق‌مسلمانان مقیم روسیه با اسلام موجب رشد وگسترش روز افزون انقلاب‌و نهضت اسلامی در جامعه آنها گردیده است وهمه وقته ، آنها زبانها ی روسی

و محلی ترجمه و بدسترس عامه قرار گرفته اذهان همگان را متأثر ساخته است وبدین ترتیب نهضتهای احیای دینی به مردم منطقه مسئلهٔ تازه وغیر مألوف نبوده بلکه هنوز این نهضتها از انقلاب اسلامی افغانستان وایران بیشتر متأثر گردیده است دانشمندان وسردمداران روسی ازین وضع موجود نهایت دچار تشویش و اضطراب گردیده وشدیداً این جنبشها را مورد انتقاد قرار میدهند .

امواج این نهضت ها لا ذوق وعلاقه تعلیم وتجسس رادرضمیرافراد جامعه ایجاد نموده و نشریات خارجی یگانه ذریعه وعامل اکمال این اشتیاق وعلایق است ، آنها گرچه آزادانه نمیتوانند به این نشریات گوش فرا دهند اما بطور خفیه دامنه این سلسله مسایل خیلی گسترش یافته است، مردم علاقمند آنند که تابدانند در ماحول دور ونزدیک محیط آنها خصوصاً در عالم اسلام چه واقعاتی رو میدهد و آنها چه طرز فکری دارند و چگونه مسایل رابررسی می کنند بویژه افغانستان که حالا مظهر آرزوها ومرکز جدو جهد وتلاشهای آنها گردیده است، بزرگترین گزارشات برای آنها ازواقعات افغانستان زخمیها وسپاهیانیست که دوباره به وطن برمیگردند ویا هم تابوت های اجسادیست که دولت با تلاش های بیهوده میخواهد از انظار عامه مخفی نگه دارد با آنکه پنهان کاری ها در این مورد کار ساده نیست . اینگونه گزارشات گرچه ذاتاً ناقص وناممکمل هست اما پروپاگند های دولتی هنوز به پریشانی و انتشار ذهنی آنها می افزاید ، مسلمانها میخواهند درمورد مسئله افغانستان اخبار مفصلی بدست آرند والبته این اشتیاق بیشتر بخاطر اینست که عدهٔ زیادی از اقارب و خویشاوندان شان که بعد از انقلاب کمونستی درروسیه به آنطرف مهاجر شده اند وتاحال به گونهٔ روابط و مناسبات شان ها بر جا مانده و بیشتر نگرانی آنها از بابت همین دوستان شان است ، رادیو «لبرتی» وسایر رادیوها ضمن توثیق «معلومات ناقص آنها ازسایر جبهات نیز گزارش میدهد اماوقتی گسیختگی وفترت در وصول اخبار رخ میدهد آنها دچار پریشانی واضطراب میگردند ، وازینکه رادیو برای همگان میسر نیست لذا اکثراً اخبار را به نوار ها ضبط نموده تا نقاط دوردست میرسانند و اینگونه آلات و وسایل الکترونیکی تبلیغاتی روسها را سخت پریشان ساخته است .

در سایه های نفرت :

گرچه بین روسها ومسلمانهای مقیم آسیای میانه درهیچ زمانی انس و الفت وجود نداشته و شعله های خاموش انزجار ونفرت در قلوب هر دو فریق همیشه فروزان بوده اما حالا این تنفر به شکل کشمکش های خاموش وبعضاً بصورت تصادم عرض اندا م می کند ، میزان نفرتها بحدیست که با اندک درشت حرفی وناسلایمی پرده ها را میدرد چنانچه در اثنای مسابقات فت با ل دو مرتبه بی امنی رخ داد ، بار اول هنگامی بودکه تنی از تما شاچیان روسی بر یک فت بالر ازبک صدا نمود که خیلی خوب حالا جانوران هم فتبال آموخته ، و بار دوم تصادمی نسبت زشت گوئی بین دو تیم صورت گرفت که تا چشم زدن دامنهٔ اغتشاشات از میدان مسابقه تا کوچه و بازار ها گسترش یافت . همچنان در دوشنبه مقر ریاست جمهوری تاجکستان در یک فروشگاهی که مردم جهت خرید مواد مورد ضرورت به قطار ایستاده بودند ، روسها را نسبت به مردم منطقه ترجیح میدادند وازین طرز کار مردم محل به تنگ آمده باری فریاد می کشند که (خاک ما را قبضه نمودید و حالا این ظلم را هم روا می بینید و . .) کوتاه اینکه شورش عظیمی بر پا گردید ، جوانان منطقه حالا آنقدر حساس و بااحساس شده اند که با اندک تجاوز و زشت گوئی روس ها در برابر مردم محله فوراً گروه گروه جمع می شوند و شعار های ضد روسی سر میدهند

بقیه در صفحه ۱۲۲)

مقاومت در برابر مغل



نویسنده : داکتر عماد الدین خلیل
مترجم : اسد الله "حنیف"

نمایشنامهٔ تاریخی

پرده پنجم

« پانزده هم ماه جمادی الثانیة
همان خیمه نزدیک مسجد جامع نورالدین محمود که منار و گوشهٔ از آن از پارگی خیمه معلوم میشود . . ملک صالح در صدر مجلس و اطرافش امراء، فرماندهان و مؤظفین بلند رتبه نشسته اند . . »

صالح : (دربان خیمه را صدا می کند) بگذار داخل شوند

علم الدین : (خطاب به ملک) اگر اجازه بفرمائید (سپس به دربان میگوید) آنها را خوب تلاشی گرفتی ؟

دربان : حالا داخل شوند باکی ندارد .

(سه تن از امراء حلبی داخل میشوند . و خستگی از چهرهٔ شان نمایان است . .)

امراء : (به یکصدا) سلام ای ملک

صالح : برادران دینی خوش آمدید .

(امراء با آرامی تبسمی میکنند)

علم‌الدین : پس او شما را اینجا نزد ما فرستاد . . ؟

یکی از امراء : کی ؟

علم الدین : (بقهر) طبعاً سند گون . .

اسیر دومی : خواست با ما همه اسرائی را که درجنگ نابر لی گرفته بود یکجا کند . .

علم الدین : یعنی چقدر ؟

اسیر دومی : هفتاد یا هشتاد تن . .

علم الدین : (با تأثر) بازی آشکاریست .

صالح : چه چیز او را واداشت تا سه نفر را بفرستد ؟

اسیر دومی : در لحظات اخیر نظرش تغیر کرد ، وگفت این تعداد کفایت می کند . .

اسیر سومی : شاید از آینده ترسیده باشد ؟

صالح : کدام آینده ؟

اسیر سومی : علیه او با شما یکجا شویم . . کاری را قصد کرد که دو یا سه نفر در انجام آن کفایت میکند . .

علم الدین : بازی آشکاریست . . ازین روش ها استفاده می کنند . . در لحظاتی که تصرف دیوار های بلند بر آنها دشوار شود ، مانند مار می خزند تا از سوراخ های کوچکی داخل شوند . . من آنها را خوب میشناسم .

صالح : بیایید . . آنچه دارید بگوئید . . چنانچه اومیداند چگونه نیش بزند ، ما هم بالنوبه میدانیم چطور از زهر خود را حمایه کنیم !

اسیر اولی : (با هیجان) به او اجازه نمیدهیم با ما یا بالای ما بازی کنند . .

علم الدین : (با تمسخر) چنین ؟

اسیر اولی : چه فکر میشود ؟ آیا خیانت حافظی درصفوف مسلمانها به این سادگی تکرار میشود ؟

(علم‌الدین وصالح بدون اینکه جوابی بدهند بهمدیگر مینگرند)

اسیر اولی : (به ادامه گفتارش) او را گذاشتیم درموضوع مطابق هواء و هوسش فکر کند آرزو های بسیاری را به سر می پروراند ، مثلیکه شراب عقلش را برده باشد ما را مخاطب قرار داد و گفت : آنچه از شما می خواهم حتماً می کنید . .

اسیر دومی: زین حافظی با مسرت تمام پهلوی سندگون می نشست ، هر چه او می گفت تکرار میکرد , سندگون گاه گاهی متوجه او می شد . .

اسیر اولی : (خطاب به ملک) پیروزی را توقع نداشتند .. نزدیک بود ساحه را ترک بکنند . . مگر این یهودی آمد و اخبار حقیقی را برایش گفت و به او فرصت حملۀ فیصله کن داد . . او دلباختۀ چنین خبر بود زین حافظی به دو مزد تقسیم شد و فردا دو به چار و درین سلسلۀ پیوسته همه هفتاد هشتاد اسیر شدند . آنچه ظالم توقع داشت همان شد . .

اسیر سومی : گفت کی ما را آزاد می کند و به ما اجازۀ داخل شدن به موصل را میدهد چنانچه ما از جنگ فرار کرده بودیم . . و حالا اینجا . . در شهری که از انتظار زیاد خسته شده اند مکری که سندگون می خواست انجام میدهیم . .

صالح : چه ؟

اسیر اولی : خبر شکستی که برلی به آن مواجه شده بشما قصه کنیم تا معنویات شما را ضعیف سازیم . .

صالح : (با تبسم) اینرا خوب میدانم .. ضرورت نیست که کس دیگری ما را خبر دهد !!

اسیر اولی : تنها این نی ، بلکه سرهایمان را از راهنمائی هایش پر کرده ، و برای ما گفت که نقش خود را بدون محرکی در صفوف عقبی جبهۀ شما انجام دهیم ، و هیچ گمانی را راه ندهیم !!

علم الدین : مثل چه ؟

اسیر اولی : دشمن غیر اینکه قدرت خود را بزرگ جلوه دهد و شایعاتی بین اهالی و مردم پخش کند تا قدرت مقاومت شان ضعیف شود دیگر چه میخواهد ؟

صالح : مگر ما میدانیم چه عکس العملی نشان بدهیم ؟ بازی اش به ضد خودش بر خواهد گشت .

اسیر اولی : ای ملک ، قسم بخدا اگر هزار بار ما را رها کند باز هم بر ضدش می جنگیم . .

اسیر دومی : (با اطمینان) قضیه روشن است . . جنگ بین لشکر کفر و ایمان است . . چند نفر از جملۀ ما حاضر است آخرتش را بمقابل متاع دنیائی بفروشد این سالهای کمی که ازعمرما باقیمانده ؟ عمری که بزود ترین فرصت بپایان می رسد مثل اینکه چند درهم صرف شود ، گمان می برم کسی از جمله ما چنین تصمیمی را ندارد .

اسیر سومی : ما به برنامه اش موافقه کردیم تا از دستش رهائی یابیم و با شما یکجا علیه او بجنگیم . . قصد برلی این بود تا به موصل داخل شویم و مقاومت را ادامه دهیم تا کمک بزرگتری بمقابله مغل برسد .. بعد از نا امید شدن از رسیدن لشکر دمشق به فرماندهی سنقر رومی، اومیدالست که دیگر همه کوششهایش به مرگ می انجامد .. میخواست با لشکر کمکی اش که کمی بیشتر از هزار تن به شهر شما بیاید و شما را در مقاومت تان برضد مغل یاری دهد .. تا رهائی بیابید . . .

علم الدین : کی میداند ؟ شاید او به شام رفته تا دو باره حمله کند .. اگر در راه از شدت جراحتش نمرده باشد . .

اسیر سومی : فرمانده ! ما او را خوب میشناسیم .. او آماده است تا ده ها بار حمله کند .

صالح : (با تبسم) پس حالا .. سندگون شما را فرستاده تا تسلیم شویم ؟

اسیر اولی : چنین گمان کرده .. حافظی به پهلویش بود و فکر کرد هرکسی که شکست بخورد مانند او تصمیم خواهد گرفت ، در قطار ذلت و بد بختی با سرخم می ایستد تا امری را اجراء نماید و خیانتی را مرتکب شود !

صالح : (بطرف منار بلند جامع نوری اشاره میکند) ازین باید می آموخت !! او در جای که قرار دارد می تواند این منار را ببیند .. چنین نیست ؟ مگر او نمیخواهد بیاموزد .. فرماندهایکه دیوانه پیروزی باشد و به فکر انتقام از دشمن و بیشتر از توقع هیچ چیزی را نمی بینند مگر آنچیزیکه تصور آتشینش را روح ببخشد .. او حافظی را خوب می بیند چنین نیست؟مگر نمیخواهد این منار مرتفع و بلند که ثقل زمین بالای اوست و سر بفلک کشیده ، یکه و تنها ، آرام و شاهد است که این دین هرگز شکست نمیخورد ، و اصحابش بغیر خالق یکتا به دیگری سرخم نمی کنند ، هیچ امکان ندارد به مخلوقی سرخم کنند ولو هر که باشد ، ببیند .. شاید بگوئید مسلمانها بارها شکست خورده اند و این هم کوشش و فدا کاری ما .. کی میداند لکن این قضیۀ دیگریست .. ما از بین میرویم مگر دین باقیست ، دین مانند اسطورۀ معلق در فضاست ، لکن در میان پیروانش کسانی اند که او را وا میدارد رکوع کند و خم شود . .

اسیر دومی : (با احساسات و شوق) ای ملک ما در خدمتیم ، به هر کاری میخواهی ما را امر کن . .

صالح : (با خنده) قبل ازینکه کمی آرام گیرید، کاری نیست .

علم الدین : رفقای شما آنجاست ؟

اسیر اولی : فرمانده ! مقصود تان چیست ؟
علم الدین : آنچه بر سر آنها بیاید خوف ندارید ؟
اسیر اولی : (با اطمینان) سندگون چه میداند که مااینجا چه کردیم ؟ او تا حال در لشهٔ خیانت حافظی غرق است .. به همین ترتیب هر شهری را که محاصره کرده و یا داخل شده با مقاومت ها و خیانت های مشابهی بر خورده است و چون « ابن علقمی » کسی که به تسلیم بغداد کوشید . وحافظی‌که آرزوی تسلیم شدن موصل را دارد ، بدون شک بسیار اند مگر به هر حال آنها همه مسلمانها نیستند ، آنها فقط مانند داله های فساد در جسم تب دار قرار دارند لکن این جسم اکثراً صحت یاب میشود و میداند چگونه این داله های کثیف را از بین ببرد و بشوید .. (یکی از فرماندهان در حالیکه خوشی در چهره‌اش نمایان است بسرعت داخل خیمه می شود .. چند قدم در وسط خیمه پیش می شود)
فرمانده : ای ملک اجازه می فرمائید ؟
صالح : (از جایش بلند میشود و اطرافیانش یکجا با او بلند می شوند) بگو .. بگو .. میخواهیم بدانیم (به اسراء می بیند و میگوید) سندگون میخواهد که ما تسلیم شویم .
فرمانده : قوهٔ بزرگ مغل راکه میخواستند جانب جنوبی دیوار شهر راکه بین دروازهٔ طوب ودروازهٔ جسر است خراب کنند کوبیدیم و خراب کردیم .. هشتاد نفر شانرا کشتیم .. و فرمانده شان صدرالدین تبریزی را مجروح نمودیم و مجبور شدند جانب قطعات شان عقب نشینی کنند .. ای ملک میدانی .. با منجنیق های که نجار های موصل ساخته اند سیل سنگ وآتش بر آنها می ریزیم ..
صالح : (به شانهٔ فرمانده دست می کشد) این کفایت نمی کند ..
فرمانده : ان شا الله هرچه قدرت داریم می کنیم ..
صالح : سنگ و آتش بتنهائی کفایت نمی کند .. باید جواب سخت تر باشد ..
فرمانده : (با تحیر) چه قسم ؟
صالح : سرهای کشته ها شانرا به آنها پرتاب کن .. مانندیکه یاران‌مان راپرتاب‌کردند حالا وقتی‌فرا رسیده است تاسر های رفقای شانرا بسوی آنها پرتاب کنیم ! !

تاریکی

(خیمهٔ سندگون که نزدیک دروازهٔ عراق در جنوب شهر موصل قرار دار به نظر می‌خورد ..
سندگون در صدر مجلس نشسته و اطرافش سر لشکریان و فرماندهان قرار دارند)

سندگون : (خطاب به دربان خیمه ، بگذار داخل شود .
(صدرالدین تبریزی درحالیکه قدمهایش را بزور کش می‌کند و خون از بعضی جراحت هایش جریان دارد داخل می شود) . .
تبریزی : سلام ای فرمانده !
سندگون : (لهجه که از آن ملامت و سرزنش می بارد) چه شده صدرالدین ؟
تبریزی : مقاومت شان از قدرت ما بالاتر بود !
سندگون : (با خودش به آرامی) درین چیست ؟
تبریزی : نزدیک بود برج جنوب شرقی را تصرف کنیم .
سندگون : (لبانش را می کشاید) بعد ؟
تبریزی : ای فرمانده اگر آنجا را تصرف می کردیم به شهر داخل می شدیم .
سندگون (با همان حرکت قبلی) و بعد از او ؟
تبریزی : بعد از او کسی را می فرستادیم که برایت بگوید بفرما ای فرمانده پیروز مند .
سندگون : تو در حالیکه خونت جریان دارد می آئی تا بمن این خبر را بیاری ؟
(بالتمسخر به او اشاره می کند و چیغ می زند)
صدرالدین ! من ترا تااین حد ترسو فکر نمی کردم . .
صدرالدین ! به این کارت سلاح جدیدی به آنها دادی .
تبریزی : ای فرمانده ازین بیشتر چه میکردم ؟ هشتاد نفر از افراد برازنده ام را از دست دادم .
سندگون : چنین باصراحت هم‌حرف میزنی ؟ هشتاد نفرازجنگ آوران مغل کسانی که دژ ها و حصار ها را تصرف می کردند ، دریک ساعت درو میشوند، توبااین‌کارت به آنها سلاح جدیدی دادی !
تبریزی : (باترس) این کدام سلاح است ؟
سندگون : (به سر لشکریان و فرماندهانش نظر می کند) همیشه می گفتم که فرماندهانم کار ها را خوب نمیدانند ، زیرا از هر جانب متوجه نیستند ، روزی به تکودار فرمانده منجنیق ها گفتم ، آنها به یک چشم می بینند . . .

تبریزی : (خشم خود را فرو میبرد) می خواستی چه بکنیم ؟
سندگون : (کمی آرام می شود) از سلاحی که به صالح و رفقایش دادی سوال می کنی . . چنین نیست ؟ حالا بدان که مقاومت شان بیشتر به درازا می کشد . ماه هفتم است که آنها مقاومت می کنند ، کی میداند شاید مقاومت شان هرگزپایانی نداشته باشد . . حالا دانستم که قصه شان از بلند کردن مناره ها تا آسمان چیست !
حافظی : (سخنش را قطع می‌کند) پریشان مباش ، بزودی می فهمی که امراء حلبی چه کاری می کنند ، ای

فرمانده، شاید از داخل کاری کنند و آنها از هم بپاشند . .

سندگون : (بدون توجه به او) آیا حالا آرامی ایکه به آنها داده ای دانستی ؟

تبریزی : بلی . . بلی . . واضح است . .

سندگون : حالا برایت معلوم میشود . . بعد از چند روز یا چند هفته بیشتر و زیاد تر واضح خواهد شد وقتی موج جدیدی از شور و شوق را ببینی که این مقاومت شانرا رنگ دیگری دهد . . وقتی متوجه شوی که « زمان » مانند آب این نهر به پیش می رود و ما اینجا نشسته ایم و انتظار حالات ناگهانی را داریم ، از پیروزی های گذشته و تصرف دژ ها و برج و باره ها یاد می کنیم . . (چیغ می زند) صدرالدین !

تبریزی : بلی ای فرمانده !

سندگون : درینجا باقیماندن ما معنی ندارد ! و میترسیم که همه بدی ها به سوی ما هجوم آورد . . میدانی از تو چه میخواهم ؟

تبریزی : ای فرمانده گوش به فرمانت هستم . . بگو چه کنم ؟

سندگون : با خود جمعی از سوارکاران را بگیر ، و هر چه زود تر به همدان برو . . به هلاکو بگو که ما به کمک فوری و عاجل ضرورت داریم . . و ما آماده نیستیم که ضربهٔ دیگری چنانچه در « عین‌جالوت » دیدیم متحمل شویم . . صدرالدین هر چه زودتر . .

تبریزی : (بعنوان احترام خم می شود ، در حالیکه زخمش را محکم می گیرد مجلس را ترک میگوید) به چشم ای فرمانده !

پرده پائین میشود

پردهٔ ششم

« نیمهٔ ماه شعبان »

« خیمهٔ در میدان موصل که در آن مجلسی به نظر می خورد، در صدر مجلس ملک صالح و اطرافش سرلشکریان و فرماندهانش نشسته اند . . »

شهاب‌الدین : (با لهجهٔ معنی دار) ملکا ! دارائی ها به پایان رسید !

صالح : (خاموش است ، جوابی نمیدهد) . .

شهاب‌الدین : هر چه ذخیره داشتیم در جنگ از بین رفت . و حالا من چشم به خیرات و بخشش مردم دارم ، لکن ضرورت بیشتر ازین است و این خیرات جائی را نمیگیرد . .

در ذخیره های مواد چیزی نیست مگر اینکه جاروب و آب پاشی شوند . . اما پول . .

علم‌الدین : (سخنش را قطع می کند) شهاب‌الدین . . حالا وقت تکرار غمها نیست . .

شهاب‌الدین : (بدون توجه به او) تحطی مردم را از بین نمی برد . . آنها به صحرا می بر آیند تا آنجا بمیرند . .

علم‌الدین : اگر کار تنها به مواد غذائی و مال خلاصه شود کار آسانی است !

شهاب‌الدین : هرگز . . مواد غذائی و مال شاهرگ و موضوع اساسی است . . راستش من حالا دیگر قدرت پرداخت ضرورت امروز را ندارم . .

علم‌الدین : (با اندوه و حزن) شهاب‌الدین اینرا میدانم از جمله بدیهیات است مگر (به ملک متوجه میشود . .)

صالح : به هر حال این یگانه مشکل نیست . . مشکل بسیار خطرناکتر از این . .

شهاب‌الدین : (با آمادگی) مثلاً ؟

صالح : معلوم میشود آنچه در هوای آزاد جریان دارد چیزی نمیدانی . . حساب و سنجش دید واقعی را از تو پوشانده است .

شهاب‌الدین : درست است آماده نیستم آنچه می گوئی بدانم .

صالح : (با اندوه) شهاب‌الدین ! درست اینجا هوای آزاد نیست .

شهاب‌الدین : (با حیرت و شگفتی) چطور ؟

صالح : حق را وبا دریده از بین برده . .

شهاب‌الدین : (با خودش) اینرا میدانم !

صالح : اما در بیرون شهر قوهٔ جدیدی به دشمن پیوسته است . . قوهٔ که تبریزی صبح امروز آورد . . از طرف ما هیچ امیدی نیست که کمکی برسد تا توازنی در بین قوا بمیان آید . . (نفس عمیقی میکشد و به فرماندهش متوجه میشود) علم‌الدین قریب است خفه شویم . .

علم‌الدین : (با امید) ای ملک به ما فهماندی که چگونه ما را از بدبختی ها و مشکلات برهانی . . و هر وقتی به خفه شدن نزدیک شدیم هوا برسانی . .

صالح : این مرتبه قضیه فرق میکند . .

علم‌الدین : با اینهم کوشش کردی . . دوازده روز است که پسرت علاءالملک نزد آنهاست !

صالح : با خود گفتم شهرم هر چه به قدرت داشت تقدیم کرد . . لشکریان و مردم هیچ کس فرو گذاشت نکردند . . هر چه به مقدور شان بود دادند . . و حالا ایشانرا و باء گرسنگی احاطه کرده . . علم‌الدین میدانی . . بین بازیهای سندگون را میدانم . . خوب

استحالش کرده ام ، میترسم ما را دیوانه فکر نکنند که چال و حیله را کم میدانیم . .

علم‌الدین : ای ملک خدای نخواسته باشد .

صالح : (با اندوه) همین درست است . . و غالب گمان این است که او مرا چنین گمان کرده والا چه کسی تصدیق میکند فرستادن پسرم که بیش از شش سال ندارد مشکل را حل خواهد کرد ، و مغل را واداشته تا محاصره را به انجام رسانند ؟ (نفس عمیق میکشد) علم‌الدین ! لکن ضرورت ها و امیدوارد تا به نظر مردم دیوانه معلوم شوی اگر چه از ذکاء و هوشیاری بر خوردار باشی . .

علم‌الدین : ای ملک . . میدانم . . میدانم . . سندگون با بادارش هلاکو توپ خیالی را تبادله میکردند ، و خبث او در نظرش چنین مخیل ساخته که نامهٔ از بادارش دریافت کرده که مضمونش این است (اینکه علاءالملک - پسرت - نزد ما هیچ گناهی ندارد و ما به او گناه پدرش را ببخشیدیم او را به ما بر گردان تا کارت را با او بسازیم) پس او را بتو فرستاده و

صالح : او چنین فکر کرد من گفتارش را تصدیق کردم و پسرم را فرستادم ، تا کار را درست کند ، و افرادش حصار را ترک گویند ! و حالا دوازده روز است که او در نزد شان باقیست بدون اینکه کاری صورت بگیرد . .

شهاب‌الدین : (با شرارت) ای ملک پس چه چیز تو را واداشت تا او را بفرستی ؟

صالح : (مثلیکه یادش بیاید) هرگز . . قضیه اینبار فرق میکند . . پدرم مرا وقت داخل شدن هلاکو به بغداد نزد او فرستاد تا پیمانهٔ ذلت و بدبختی باشم پدرم در محاصره نبود . . و موصل را هم چون حالت کنونی ما گرسنگی وخستگی تهدید نمی کرد . . آرام بود ، و در نعمت . . و میخواست این نعمت و آرامی را حفظ کند ، و در مقابل از هر چیز دیگر گذشت میکرد . . مگر من ، تا بحال از آن جراحت ها در اعماقم خون جاریست ، هر گز نمیتوانم آن رول را بازی کنم . . شهاب‌الدین ! طفلی را فرستادم نمیدانم چگونه بلی . . یا نه . . بگوید ، از موضوع دور شدم . . تا حال بسوال تو جواب نداده ام . چنین نیست ؟

شهاب‌الدین : (بر میگردد) ای ملک مهم نیست ، همه ما اخلاصت را میدانیم مگر فقط خواستم بدانم . .

صالح : (در حالیکه سخنش را قطع میکند) وقتی همه دروازه ها برویت بسته شود . . همه راه ها را تجربه کنی در اخیر همه را برویت بسته بیابی . . وقتی ملتی را که همه شان معجزهٔ رهائی و نجات را بدست های تو می بینند و تو میدانی که چاره اش محال است . . وقتی لشکرت را که تا نهایت به تومحبت دارند ، واز گرسنگی ، مرض و خستگی بر زمین می افتند . . مقابل چشمانت با تبسم جان میدهند و تا آخرین لحظات زندگی شان منتظر چیزی اند که برابر با محبت شان است . شهاب‌الدین تو مجبور می شوی به انجام یک کاری که می توان آن را خود فریبی یا خدعهٔ بخویشتن نامگذاری کنیم . . این کار نوعی از تصدیق به حدوث معجزه است . . مگر درست نیست که به حساب دیگران باشد به حساب آنانیکه همه خون دادند . . بلکه . باید به حساب خودت باشد . . و باید حتماً آنرا انجام دهی . . اکنون چنین که مرا می بینی مجبورم پسرم را بدهم و میدانم که او کشته میشود ، چنانچه میدانم بازی آشکاری است مگر من افکارم را در دنیای خیالات پنهان کردم . . و این قربانی دادن هم بخاطری است تا به رفقایم امیدی و انتظاری ببخشم تا همیشه تبسم نقش لبانشان باشد ، تا دم مرگ . . شهاب‌الدین ! . . اگر پدرم مرا فرستاد تا خود چیزی کسب کند ، من پسرم را قربان کردم تا شهرم لااقل مدت یک روز دیگری هم ثابت بماند و مقاومت کند . . و تو می بینی دوازده روز است که هموطنان و لشکرم به امیدی مقاومت می کنند و انتظار می کشند ، میگویند او که قربانی داد و فدا کاری کرد ما هم باید خود را فدا کنیم !

علم‌الدین : (باترحم) پادشاه ما ! بس است . . وقتی اهداف یک فرمانده تا این حد واضح و روشن باشد . . و در مقابل مردمش مانند آسمان آبی صاف و بی لکه باشد تا سپاسی و ناشکری و سؤال از تصمیماتش و لو هرقدر پیچیده باشد بیهوده وگناه است . . ای ملک این تصمیمات ، از جائی سر چشمه می گیرد که پاک و شیرین است ، پس سوال بخاطر چه ؟

صالح : علم‌الدین ! هرگز . . شهاب‌الدین برایم فرصتی داد تا خستگی ای را که بخاطرتسلیم پسرم به آنها اعصابم را فشار میداد بکاهم . . کمی راحت شدم ، باوجودی که از تو چیزی را پنهان نمی کنم ، میدانم گناهی را مرتکب شده ام !

علم‌الدین : گناه ؟

صالح : او طفل است نمیداند چطور بلی . . یا نه بگوید با اینهم او را به سر نوشت بدی سپردم . .

علم‌الدین : کی میگوید که به او ضرر می رسانند ؟ شاه ما مطمئن باش ، آنها تا این حد بدی نرسیده اند که مجرد انسانرا طفل باشد یا مرد بد ببینند . . لااقل بخاطر حفظ آبرو و حیثیت خود شان !

صالح : (می خندد) آبرو ؟ ! متأ کدم آزارش میدهند . . اگر حالا نباشد چند روز بعد . . یا چند هفته . . مقاومت موصل در برابر شان بیشتر از شش ماه شده اگر تا حال دیوانه نشده باشند دیوانه می شوند . . روز را نمی شناسند آنها انتقام میگیرند چه از خرد باشد یا از بزرگ . . موصل به آنها چلینج داده است . . تجاوز شان مدت زیادی بی نتیجه ماند ، این عذاب برایشان بس است . . علم الدین ! بزودی خواهی دید . . اما هر چه کنند مهم نیست !

(دربان داخل می شود و با صالح سر گوشی میکند و خارج می شود)

صالح : (از جا بلند می شود فرماندهان و سر لشکر بانش نیز) حالا نوبت من رسیده . . اینرا خوب میدانستم . .

علم الدین و شهاب الدین : (یکجا) پادشاه ها ! چه شده ؟

صالح : سندگون میداند که تنها اسمی از شهر باقیمانده ! ! کسانیکه از آن دفاع می کنند بمعنی حقیقی کلمه جنگ آوران نیستند ، لکن شبه جنگ جویان اند که گرسنگی ، و باء ، ترس و خستگی آنها را ازپا درآورده است ، اشباحی که بسیار مقاومت کردند و بسیار انتظار کشیدند ، کسی کمک نکرد . . صدا کردند و کسی صدایشا نرا نشنید . .

علم الدین : (با اضطراب و نگرانی) پادشاه ! چه ؟

صالح : آنها اینبار مرا می خواهند !

علم الدین و شهاب الدین : (با هم) ترا ؟

صالح : سندگون گفته اگر نروم بشهر داخل میشود و همه را از شمشیر میکشد

(آهی میکشد)

علم الدین : و تو می روی ؟ !

صالح : علم الدین چه فکر می کنی ؟ ! فرصت مناسبی است تا آخرین نقشی را در جهت آزادی شهرم که مرا دوست داشت و دوستش داشتم انجام دهم ، اگر چه فریب خویشتن هم باشد چنانچه قبلاً به شهاب الدین بیان کردم . . حتماً باید کاری بکنم . . و حالا تو می بینی . . عدم خروج من معنایش اینستکه شهرم به کشتارگاه مبدل می شود . . زیرا هیچ وسیلهٔ نمانده تا مانع آنها شود و درمقابل شان بایستد . . علم الدین ! یک وقتی خوب بود . . اما امروز تو بهترمیدانی . . حتی یک درهم و یک قرص نان هم باقی نمانده . . چنین نیست شهاب الدین ! ؟ و از جانب دیگر و باء به لشکرم حمله کرده است . .

علم الدین : اگر از شهر بیرون شوی آیا قضیه تغییر می کند !

صالح : آنچه خدا وند مقدر ساخته شد نیست . . مگر با وجود اینهم واجب است تا اسباب و وسائل را از دست ندهیم . . دستور پیامبر (صلی الله علیه و سلم) چنین است . .

علم الدین : ای پادشاه ! آیا خارج شدنت در وضع چیزی تغییر می آورد ؟

صالح : چرا نه ؟ آیا ممکن نیست شهر از کشتار نجات یابد ؟

علم الدین : مقصلحت چیست ؟

صالح : کوشش می کنم تا این سرنوشت محتوم را از آن دور نمایم .

علم الدین : ای پادشاه ! مگر آنها امان نمیدهند . .

صالح : (با تأثر) اینرا میدانم . . اینرا خوب میدانم . . مگر لازم است تا مسیر را الی اخیر دنبال کنم . . علم الدین ! موصل قدرت مقاومت یک روز دیگر را ندارد . . آخرین ذخیره اشرا تقدیم کرد . . و حالا منتظر قضاوت است ، اگر نروم تا آخرین نفر را از تیغ می کشند . . آنچه به فکرت خطور می کند می‌دانم ، لکن با خود میگویم اگر خارج شدنم یک در صد احتمال داشته باشد که از ریختن خون باز میدارد . . خارج می شوم . . بدون ندامت و تردد . . از ابتداء شروع کرده ام و تا اخیر دنبال می کنم . . . .

تاریکی

« خیمهٔ سندگون نمایان است و اطرافش فرماندهان و سرلشکربانش . . . . دربانش به او نزدیک میشود و در گوشش چیزی میگوید . . »

سندگون : بگذار داخل شوند

(ملک صالح در حالیکه جامهٔ سفید در بر دارد با جمعی از فرماندهان داخل میشود)

سندگون : بلی بالآخره آمدی ! !

صالح : (چیزی نمیگوید) . .

سندگون : آیا نمیتوانستی شهرت را از این مشکلات برهانی ؟

صالح : (چیزی نمیگوید) . .

سندگون : حرکت ما را بتعویق انداختی . . باید میدانستی که دربرابرما راه درازی است و ما با مسلمانها حساب دور و درازی داریم که باید آنرا تصفیه کرد !

صالح : (با آواز خشکیده) سندگون ! ! ! آنچه میگوئی خوب میدانم زیرا خودم انجام داده ام ، و از کاری که انجام داده ام هرگز خود را تبرئه نمیکنم . . مگر از تو می پرسم . .

سندگون : (با تحیر) چه را ؟

صالح : از پسرم می پرسم . . و خواهش میکنم سر سخن خود باشی . .

سندگون : هان . . علاؤالملک ؟

صالح : (با بی صبری) بلی سندگون . .
سندگون : بنشین کمی راحت شو . برایت میگویم . .
صالح : تا مطمئن نشوم هرگز نمی نشینم . .
سندگون : (با تبسم) همهٔ اهالی را قتل کردی ، و حالا آمدی تا از وجود پسرت مطمئن شوی ! ملک ! اینکار را چه مینامی ؟
صالح : (با تأثر) هر چه تو نام میگذاری . . کسیکه شکست خورده باشد نمیتواند نام بگذارد زیرا هر چه بگوید در گوش حریف پیروز بیهوده است .
سندگون : (با تبسم) بلی بالاخره اعتراف میکنی !
صالح : (از موضوع فرار می‌کند) به چه ؟
سندگون : طبعاً به شکست ! !
صالح : (نفس عمیقی می کشد) سندگون ! به چشمانت می بینی ، آیا میتوانم چیزی را تغییر بدهم ؟ ! مگر من از پسرم می پرسم . .
سندگون : اگر میخواهی به دلخواه تو بکنیم میکنیم . . .
صالح : (با کمی امید) یعنی اینکه او . .
سندگون : (سخنش را قطع می کند) حتماً است . . ای ملک ما بر گفتار خود ایستاده ایم . . بله
صالح : (میکوشد تبسمی کند) ای فرمانده اینرا میدانم . .
سندگون : (تجاهل می کند) برایت حتماً معلوم خواهد شد (کف میزند دربان داخل میشود) علاؤالملک را بیار !
صالح : به شهرم می برم و دوباره بر میگردانم . .
سندگون : حتماً ای ملک . . (با خباثت) حتماً . لکن نه قبل از اطمینان به چیزی که مهمتر است . .
صالح : چه ؟
سندگون : شهرت که در محاصره قرار دارد . .
صالح : سندگون ! تنها محاصره نیست .
سندگون : (می خندد) فکر می‌کنم میخواهی بگوئی . .
صالح : (سخنش را قطع می کند) چیز های دیگری است که تو نمیدانی و زیر خیمه نشسته ای !
(علاؤالملک داخل می شود . . به اطراف خیمه نظر می کند و ناگاه چشمش به پدرش می افتد . .)
علاؤالملک : (با اشتیاق) پدر . . (بسرعت طرف صالح میدود و دستهایش را می بوسد)
صالح : (با محبت به شانه هایش دست میکشد ، بدون اینکه چیزی بگوید) . .
سندگون : ای ملک برایم نگفتی . .
صالح : (از موضوع فرار می کند) از چه ؟
سندگون : بعد ازینکه بوجود پسرت مطمئن شدی . . و فهمیدی که صادقم . . نمیخواهی از جانب شهرت هم مطمئن شوی ؟ !
صالح : سندگون ! سخن ما را بجای دیگری کشاند . .

فراموش کردم بگویم که صرف بخاطر همین آمده بودم . .
سندگون : یعنی نه بخاطر دیدن پسرت ؟
صالح : وقتی مرا اینجا خواستی ، نه بفکر من وهیچ یک از افرادم این موضوع خطور کرد که تو پسرم را بیاری یا مطمئنم بسازی . . ای فرمانده آنچه میگویم قصدم همین است . . باید صریح باشیم ، هیچ باعثی وجود ندارد به اطراف این کلمات بچرخیم و ضیاع وقت کنیم . . غیر از شهرم منظور دیگری ندارم !
سندگون : حالا خوب ، پس بموضوع داخل می‌شویم . . لکن باز هم میگویم که تا وقت آمدی . .
صالح : خواستم در رسیدن به هدف از کوتاه ترین راه استفاده کنیم . . زیرا وقت کم است .
سندگون : (به ادامه حرفهایش) موصل پیش روی ما باز است . . و آنچه در آنجا جریان دارد میدانم . .
صالح : (با بی صبری) پس چرا مرا اینجا خواستی ؟
سندگون : با خود گفتم که آخرین فرصت را برایتان بدهم !
صالح : پس بیا . . بگو . . جوابم را می‌شنوی . . هرگز صحبت را دراز نمی کنم . . بلی . . یا . . نه . . من در حالتی قرار دارم که غیر از این دو ، کلمه دیگری گفته نمیتوانم . .
سندگون (آهسته به ریشش دست می‌کشد) از آنچه لازم است بیشتر خوشبختی ! ملک تفاؤل تو ما را خسته ساخت . .
صالح : (با تحیر) نمیدانم چه میگوئی . . .
سندگون : حالا دیگر هیچ اختیاری نیست !
صالح : (بدون اینکه چیزی بگوید به او خیره می‌نگرد) . .
سندگون : اگر میخواهی شهرت را از کشتار برهانی برو به آنها بگو دروازه های شهر را باز کنند . . به باز کردن دروازه ها امر کن . . و بگو اگر اینکار را بکنند سندگون بر ایشان امان میدهد . . و الا . .
صالح : (سخنش را قطع می کند) میدانم آنچه میخواهی بگوئی ، لزومی ندارد ، من آماده ام امان را بپذیرم و به موصل این پیام را برسانم . . مگر (خاموش میشود)
سندگون : ملک بگو ، وقتی بر نامهٔ درستی طرح کردیم پس باکی ندارد و هر چه میخواهی بگو . .
صالح : (با تردد) ای فرمانده در باطن من چیزی است .
سندگون : این حرف تو برای من نا مفهوم است .
صالح : میخواهم به امانی که به شهر موصل میدهی بیشتر مطمئن باشم . . تو میدانی که این قضیه و پیمان آسانی نیست که سخن و امضاء کفایت کند . . سر نوشت هزاران هموطنم است ، آنها

را دوست دارم و دوستم دارند .. میخواهم کمی مطمئن شوم .. یقین پیدا کنم .. تا خوشوقت بر گردم ..

سندگون : به چه چیز قسم بخورم ؟ ملک من مانند تو مؤمنم ، لکن بر وفق قناعتم .. آیا بخدا و روح القدس قسم بخورم ؟

صالح : (با همان تردد قبلی) سوگند به خدا .. آنچه میگویم .. نمیدانم .. سندگون .. اگر مسئله به شخص خودم پایان می یافت اینقدر دراز نمی شد .. و دیدی که در رسیدن به هدف در یک خط مستقیم کوشش می‌کنم .. مگر قضیه سر نوشت اهالی یک شهر است ..

سندگون : (خشم خود را فرو می برد) اگر از ابتداء راه مستقیم را می پیمودی شهرت به این سر نوشت که حالا از آن میترسی دچار نمی شد ..

صالح : این قضیهٔ دیگری است ..

سندگون : نه این عین قضیه است (با بی صبری) به هر حال میخواهم جواب اخیرت را بشنوم .. صحبت زیاد کردیم بس است .

صالح : (با تأثر) سندگون نزد آنها میروم .. نزد آنها می روم .. لکن ضمانت میخواهم ..

سندگون : دستور امان را که متضمن قسم است با خود خواهی برد .. این همه چیزی است که دارم ..

صالح : (با خود) مقصدم این نیست (آوازش را بلند می کند) مگر با کی ندارد ..

سندگون : چیز دیگری هم هست ؟

صالح : حتماً ..

سندگون : چه ؟

صالح : (طرف علاؤ الملک اشاره می کند) پسرم !

سندگون : ای ملک واضح حرف بزن ، مقصدت را نمیفهمم ..

صالح : طبعاً پسرم با من بر میگردد ..

سندگون : (تبسم میکند) متأسفم که خواهش شما را رد می کنم ..

صالح : (با اضطراب) برای چه ؟

سندگون : پسرت با ما می ماند ..

صالح : چرا ؟

سندگون : قضیه روشن است .. میخواهیم مطمئن باشیم که تو بعهدت وفا می کنی ..

صالح : من ؟

سندگون : چرا نه ؟ کسیکه در مقابل ما ماه های درازی مقابله می کند .. با امکانیات اندک و محدودش چلینج میدهد ، ممکن است مرتبهٔ دیگری علیه ما قیام کند و مبارزه اش را ادامه دهد .. ای ملک ما انسانهای بدکنش را خوب می شناسیم ..

صالح : لکن تو میدانی که در موصل چه حالتی است .. تو خودت خواهش کردی و الا من نمی آمدم !

سندگون : با اینهم ..

صالح : تا چه وقت نزد شما باقی میماند ؟

سندگون : ازین ناحیه مطمئن باش .. او را با اعزاز و اکرام می آوریم تا وقت داخل شدن ما به موصل او را برایت تسلیم کنیم ..

صالح : (با ترس) لکن ..

سندگون : ای ملک حیات هزاران نفر از اهالی را ضمانت کردم چگونه حیات طفلی را که شش سال دارد ضمانت نمی کنم ؟

صالح : (دستش را که روی شانه پسرش گذاشته بود آهسته دور می کند و میخواهد آنجا را بقصد موصل ترک کند و زمزمه میکند) لاحول ولا قوة الا بالله !

پرده پائین می شود

پردهٔ اخیر

« سوم شوال

قصر شاهی که مشرف به نهر دجله است .. از جانب غربی آن اطراف شهر موصل نمودار و همه خالی بنظر میخورد و قسمتی از آن منهدم شده است .. دیوار های قلعه تقریباً از بین رفته .. سندگون در دروازهٔ ورودی می‌ایستد اطرافش جمعی از لشکریان و فرماندهانش ، و در بین آن تکودار و صدرالدین تبریزی و زین حافظی و بعضی از اهالی دیده می شوند .. »

سندگون : (با اضطراب) میترسم که خفیه به نزد آنها رفته باشد ..

تکودار : نزد کی ؟

سندگون : غیر مما لیک دیگر که می تواند دوستانش باشد ..

تبریزی : در راه های خروجی شهر مراقبت جدی وضع شده است ، و هرگز کسی قادر نخواهد بود خود را از نزد ما بکشد .

سندگون : با اینهم .. با اینهم ..

(خستگی و غم از چهره صالح نمایان است او داخل میشود .. همراهان سندگون در حالیکه از یکطرف خوف و ترس و از جانب دیگر خوشحال هستند بیکدیگر می بینند ..)

صالح : سندگون مضطرب نباش .. من آمدم ..

سندگون : (از ترس دو قدم عقب میرود) .. لکن ..
صالح : تو حالا می‌بینی (بطرف شهری که خراب شده اشاره می‌کند) از آن چیزی باقی نمانده که انسان به او دلبستگی داشته باشد .. نه روز است که شما مردان ، زنان و اطفال را می کشید.. خوب ببین نزدیک است چیزی نماند که نامش موصل باشد .. غیر زمین خشک و خالی چیز دیگری نگذاشتید و کسانی که از دم شمشیر های شما رهائی یافته اند در مغاره ها به انتظار مرگ دقیقه شماری میکنند
سندگون : (می‌کوشد تبسمی کند) اینرا خوب میدانستی با اینهم در مقابل ما مقاومت کردی .. از یک روز تا ماه (می خندد)
صالح : آنجا در خیمه ات اطراف قضیه بقدر کافی صحبت کردیم .
سندگون : اصل قضیه همین است ..
صالح ! ای فرمانده پیمان و عهد تو ؟
سندگون : عهد من این است که امر آمرم هلاکو را تنفیذ میکنم ، و به اطراف جهان پیشروی می‌نمایم .. (همراهانش همه سرهای‌شانرا بعنوان تأئید تکان‌میدهند)
صالح (با خشم درونی) سندگون ! عهد را شکستی .. بخدا و روح‌القدس قسم یاد کردی که اگر رهبری شهر را برایت تسلیم کنم آرام داخل میشوی .. امان دادی و مطمئن شدم . خوب ببین .. روح القدس را زیر سنگها دفن کردی ، و با کارد کینه و حقد او را کشتی !
تبریزی : ای ملک طرز صحبت کردن را بفهم ! (مودبانه صحبت کن)
صالح : (بدون توجه به او) ای فرمانده به من دروغ گفتی ..
تکودار : (یک قدم پیش می شود و دست به شمشیر می برد) فرمانده برایم اجازه میدهی ؟ از حد تجاوز کرد ..
سندگون : (اشاره می کند که عقب برو) حالا وقتش نیست ، این موضوعی است که بعداً تصمیم می‌گیریم (با حقارت طرف صالح می بیند) بعد چه ای ..
صالح : سندگون من دیگر شاه نیستم .. ممکن است به اسمم صدا بزنی .. رکن‌الدین !
سندگون : (می خندد) رکن‌الدین .. نام و لقب فریبت داد .
صالح : نمیدانم چه میگوئی !
سندگون : خواستی از مملکت دفاع ، و دینت را حمایت کنی .. چنین نیست ؟
صالح : اگر در موقف من می بودی .. آیا همینطور نمی کردی ؟
سندگون : مرد هوشیار میداند امور را چگونه بسنجد .. جمع و طرح می کند .. اضرار و منافع را می سنجد بعد از آن تصمیم می گیرد .. هیچ کسی در مقابل ما مقاومت نکرده مگر اینکه بالآخره متضرر شده .. باید تو هم خوب میدانستی ..
صالح : سندگون بتو قسم میدهم ، اگر در موقف من می بودی چه میکردی ؟ درین کار اختیار نیست ، و کسیکه از خاک و دینش دفاع نکند مرد نیست ..
سندگون : این موضوع را بگذار ، با صراحت بگو آیا قصد داشتی مرتبهٔ دیگری هم با آنها ارتباط بگیری ؟
صالح : با کی ؟ !
سندگون : (طرف غرب اشاره میکند) بدون ممالیک دیگر کی هاست ؟
صالح : اگر میخواستم بروم میتوانستم .. لکن فائده چیست ؟ و آنچه به شهر و رفقایم کردی می بینی .
سندگون : (مثلیکه بیاد می‌آورد) فرماندهت علم‌الدین خواست در روز دوم یا سوم داخل شدن ما کاری بکند .. بیاد ندارم .. نتیجه چه شد؟ تکودار برایش بگو ..
تکودار : (با خنده) او حالا بدروازهٔ سنجار بدار آویخته شده .. منتظر کمک ممالیک است ! !
صالح : (با اندوه) در روز های اول دلیل برای رفتن بود .. اما حالا .. (نفس عمیق میکشد) علم‌الدین رحمت خداوند بتو باد ، قهر بودی که من امان مغل را قبول کرده ام !
تکودار : رکن‌الدین ! صحبت درین موضوع برایت نفعی نمی رساند ..
صالح : (میکوشد تبسمی کند) زیرا روشنتر از آن است که کسی در مورد صحبت کند (به سندگون متوجه میشود) سندگون چرا ؟ آیا به همه چیز توافق نکردیم ؟ آیا دروازه ها را بروی شما باز نکردیم ؟ آیا لازم بود تا این کشتار گاه زنان و اطفال و ریشسفیدان را میساختی ؟ به اساس وعده تو با اطمینان خارج شدند .. چه بگویم ؟ اسما رزمندگان قدرت نداشتند دست های شانرا حرکت بدهند .. و تو اینرا خوب میدانستی ..
سندگون : (رویش را گشتاند) خواستم چنین بکنم تا خاطرهٔ برای مسلمانان در شرق و غرب باشد و بار دیگری چنین نکنند !
صالح : فرمانده این درست است ..
سندگون : مقصدت چیست ؟
صالح : بعد از امروز .. کسیکه به سخن شما اعتماد

می کند دیوانه است . .

سندگون : (چیغ میزند) بس است رکن الدین . .

صالح : آیا تو نخواستی چنین بگوئی ؟ سندگون کار ها سخن میگویند ، تنها کار نامه های شما کافی اند . .

حافظی : (به سندگون نزدیک میشود ، احترام میکند و در گوشش چیزی میگوید)

سندگون : نه زین‌الدین . . این امر آمر است ، و باید تنفیذش کنم . .

(حافظی عقب میرود)

رکن‌الدین !

صالح : (خاموش و جوابی نمیدهد)

سندگون : فراموش کردی از کاری که برایت مهم است بپرسی . . معلوم میشود شکست بسیار چیز ها را از یادت برده . . .

صالح : نه سندگون . . من چیزی را فراموش نکرده ام . . و من میدانم از چه صحبت میکنی . . وقتی مصیبت عام شود ، انسان از کار های خرد و کوچک . . و از خصوصیات خودش میگذرد

سندگون : (با تحرک) حتی اگر پسرش باشد ؟ !

صالح : (با اندوه) حتماً . . وقتیکه او را نزد شما گذاشتم و به موصل برگشتم دستم را از او شستم . . بلکه بسیار بیشتر از آن . . وقتیکه به تسلیم نمودن او موافقه کردم . .

سندگون : (به ریشش دست میکشد) پس چرا حالا ؟

صالح : حال میپرسی ؟ مثلیکه نمیدانی چه چیزی واداشت او را بدهم ؟ سندگون شهرم نسبت به هر چیز دیگر عزیزتر بود . .

سندگون : این درست است ، اگر بطرف جنوب نظر کنی ، او را آنجا می بینی . . کاری کردیم تا ضرورت ترا اشباع کند (به همراهانش با خباثت می بیند) صدرالدین به او بگو !

تبریزی : (جملاتش را کشیده میگوید) او را بدوحصه . . تقسیم کردیم . .

صالح : (تکان میخورد ، میخواهد چیزی بگوید ، خاموشی را بر می گزیند و خاموش میشود) . .

تبریزی : برابر دو قسمت رکن الد . . .

سندگون : (در حالیکه می خندد) بعد از آن چه ؟

تبریزی : یک قسمت او . . بطرف راست نهر . . آویخته شده . . و قسمت دیگر . . بجانب . . چپ آن) !

سندگون : دیدی ای . . ای ملک . . چنانچه میخواستی . قربانی شهری گردیدم که بیشتر از هرچیز دوستش داشتی،بعدالت تقسیم کردیم . . نصف اینجا ونصف‌آنجا .

تکو دار : می بینی ما چقدر عادل هستیم ؟ فرمانده‌هت علم الدین در دروازهٔ سنجار انتظار مما لیک را دارد بدون اینکه کسی او را حرکت دهد . . و پسرت در دروازه‌جسر جسد لطیفش را فدای شهر کرده . . ما . .

صالح : (چیغ می زند) بس است . .

سندگون : تکودار او را بگذار . . او را بگذار . . تا بحال حسابش تصفیه نشده . .

صالح : (فکر می‌کند) سندگون میدانی چرا ماه‌های درازی مقاومت کردم ؟

سندگون : (بقهر) حالا به موضوعی بر میگردی که به پایان رسیده ؟

صالح : سندگون هرگز . . موضوع را چنانچه گمان می کنی بپایان نرسیده . . مقاومت من تنها بخاطر این طفل نبود ، بلکه بخاطر اطفال همه مسلمانها بود . . خوب میدانستم که حرکت شما به همه اطراف جهان است ، مانند فاتحینی که در لحظات مشکل و دشوار قدرت اختیار را دارند . . لکن . . میدانی . . شهر چند هفته قبل خراب شده بود ، و باه که مرد و زن و طفل را نمی شناسد به سر مردم آمده تا همه را از بین ببرد . . سندگون میتوانم بگویم شما از و باه هیچ فرقی ندارید . . به چه ؟
اگر شماهم چنین هلاک می شدید . . گروه مردم بطرف قتل بروند ؟ ! بهر حال تنها اینرا نمیگویم میتوانی از هزاران مسلمانی که شهر های شانرا خراب کردی بپرسی ، جواب را امروز یا فردا یا پس فردا می شنویم مانند ضرباتی است که شرق و غرب را در بر گرفته . . همه میگویند : او و باه است ! !

سندگون : (به شمشیرش دست می برد) بس است و الا . .

صالح : خاموش می شوم . . حتماً . . مگر آنچه شهرم با شما کرده همیشه سخن خواهد گفت . . چیغ می زند . . تا که آوازش وجدان مردم را مضطرب سازد . . برایشان می فهماند چگونه خود را از و باه نگه دارند . در آنروز برای شما جائی درین دنیا نخواهد بود . آیا دانستی چرا این چند ماه مقاومت کردم ؟ !

تکو دار : ای فرمانده کاسهٔ صبرم لبریز شد . . منتظر چه هستی ؟ !

سندگون : (باخباثت) تکودار بدست من نیست . .

تکوداو : (با تحیر) ای فرمانده مقصودت چیست ؟

سندگو ن : (باتکبر طرف همراهانش می بیند) به هلاکو می فرستیم . . تا به او خوشخبری دهیم ، و به او فرصتی دهیم تا خودش انتقام بگیرد . . این اوامر هلاکوست . . بمن خبر رسیده که هلاکو به این مرد

بقیه درصفحه (۱۰۹)

په ژوندانه کی د ایمان نقش

ژباړن :
شهید محمد ولی (ثاقب)

مؤمن دشک اوتردد له عذاب څخه په امان وی :-

ددی روښانه اوبسیط او ژور ایمان په مرسته چی وحی راوړی او را معرفی کړی ، او عقل یی تائیدوی او انسانی فطرت یی غواړی ، او د کائیناتو ددی مخ لوڅی کتاب هر کرښه بلکی هره کلمه اوتوری دهغه په رښتیا والی شهادت ورکوی ، مسلمان له اضطراب ، تردد اوشک څخه نجات موندلی دی ، او له هغه ذهنی او نفسی تردد ، او حیرانتیا چی تول منکرین یی کړاونه گالی ، اود خپلو ژوولو غوښی خوری ژغورېدلی دی.

مسلمان دهمدی روښانه اوراحت بښوونکی ایمان په وسیلی ددی «وجود» «معما» حلوی ،اوداهغه وخت دی چی هر پیل او پای یی پوهیږی ، اوهدف او مقصد یی پیژنی ، دا لاځه کوی بلکی د تول وجود هدف او مقصد ورته معلوم وی ، له دی کبله دشک غوټه یی له نفس اوزړه څخه سپړی ، او داستفهام علامی «؟» یی له ژوند څخه لری کېږی .

هغه پوهیږی چی دلسی پوهالونکی خدای - چی هغه د تولو موجوداتو خدای دی - لری ، چی دی یی سمبال کړی اود کرامت ، درناوی اوفضیلت څښتن یی گرځولی دی ،او په ځمکه کی یی دخپل خلیفه په توگه تا کنی دی روزی یی تضمین کړی، اوتول هغه څه چی په آسمان اوځمکه کی دی ده تابع یی گرځولی دی ، اوخپل ښکاره اوپټ نعمتونه یی پری لورولی دی .

له دی کبله مسلمان په خپل خدای اطمینان او اعتماد لری ، او هغه ته پناه وروری ، او د هغه په محکم او کلک مزی کی یی خپلی منگلی خښی کړی ، او ددی ایمان په وسیلی یی په مضمون اومحفوظ ځای کی استقرار موندلی د ی ، او په یو محکم دستاویز یی چی لهقطع کیدونکی دی ، تمسک نیولی دی .

دی پوهیږی چی دا یی بالبته ژوند ، چی دی پکی ژوند کوی ، له خیر او شر ، عدل او ظلم ، حق او باطل ، خوند . او بی خوندی څخه ترکیب ، او ترک دی ، چی هغه وروستی هدف او اساسی غایه نشی کیدای بلکه دیو بل ژوند لپاره د کروندی حیثیت لری ، داسی ژوند چی ښه ، ابدی ، او د تل لپا ره بالبهت لری ، چی په هغه کی دهرچا لپا ره د هغه د خپلو کړو ، وړو ، ثمره او جزاء ور کول کیږی ، اوله خپلو عملو لو سره به د تل ، لپاره هلته پالیږی .

له دی کبله مسلمانان له هغه اوږدو پوښتنو چی د مرینی او ژوند په باب له لورو سره پیدا کیږی ، خلاص او په راحت وی ، هغه دا

چې : د ژوند او مرینې راز او سر څه شی دی ؟ او له دې داوړو ، وروسته به څه وي ؟ ، مسلمان له دې پوښتنو څخه لا هغه وخت نجات مومي چې ده عقیده کړې، چې دی د یو بې پایه او ، لایتناهي ابدیت او سرمدیت لپاره خلق شوی ، او مرینه هغه له یو حال څخه بل حال ته اړوي او له یو جهان او نړۍ څخه بل جهان او نړۍ ته لیږدوي .

مؤمن او مسلمان په دې پوهیږي چې په دې نړۍ او ژوند کې بېهوده او عبث له دې پیدا شوی او نه به بې له پوښتنې او مسؤلیت څخه مهمل پرېښودل شي ، بلکې خدای پاک ددې لپاره خپل استازي له روښانه ـ معجزو سره رالېږلي ، چې انسانانو ته یې لارښوونه او تعلیم ورکاوه او زیری ، یې ورکاوه او ویرول یې ، ترڅو پورې خلک سمې او سېده لارې ته برابر کړي او د حق د موندلو نښې نښاني ورته روښانه کړي ، او خلک په داسې څه وپوهیږي چې په هغه کې د خدای رضا او خوښه وي او پیادوي له هغه څیز څخه پیروي وکړي ، او همدارنګه هغه څیزونه هم وپېژني چې د خدای پاک د غوسې سبب ګرځي ترڅو بیا له هغو څخه ځان وساتي او لرې ترې وګرځي ، او د خلکو په منځ کې د حق او عدالت معیارونه او مقیاسونه عملي او تطبیق کړي .

همدارنګه دا استازي د خلکو خپل منځیزي شخړې فیصله او حل و فصل کړي ، ترڅو پورې دوی د لوړو مثالونو په توګه په ښکاره او ظاهر کې وکتل شي او خلک هغوی د ښو لارښوونکو په حیث د نیکو اعمالو د کړو ، او مکارمو اخلاقو او خویونو د اجراء کولو لپاره ومني .

مسلمان او مؤمن پوهیږي چې دی له دې لوی جهان څخه چې ګرداګرد ، ترې چاپېر دی ، پردی نه دی او نه له هغه څخه په څنګ او کونج دی ، ځکه دی د داسې ایمان په درلود سره، یوازې نه شمیرل کېږي، بلکې ټول موجودات او کائنات ورسره ملګري دي او ددې لوی جهان او کائناتو په فطرت او پیدائښت کې ایمان رانغاړل او رانغښتل شوی دی چې دخپل فطرت په اساس د هغه با قدرته خدای چې هغوی یې خلق کړي دي او د هغه خدای چې هر شی یې اندازه او تقدیر کړی دی ـ تسبیح او حمد وائي ، او سجده ورته کوي : «تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شی الا یسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم انه کان حلیماً غفوراً» اوه اسمانونه او ځمکه او هغه څه چې ددې دواړو په منځ کې دي ، د خدای پاک ثنا او تسبیح وایي ، هیڅ داسې کوم څیز نشته مګر دا چې د خدای تسبیح په حمد ، او ثنا بالدې وایي ، خو ستاسې د هغو په تسبیح نه پوهیږئ ، خدای پاک زیات حلیم او ډېر بښونکی دی » .

ددې نعمتونو او غنیمتونو قدر او ارزښت چې مومن یې لاس ته راوړي ، او ثمره یې اخلي ، او ، وړې یې راجمع کوي ، له هغه چا څخه پرته چې له هغو څخه محروم وي بل څوک نه پېژني او نه پرې پوهیږي او بل هغه څوک یې په ارزښت پوهیږي چې په خلاصو ، او غړولو سترګو ، او واضح بصیرت او ویښې پوهې د هغه چا په حال کې فکر او سوچ ووهي ، چې له دې نعمتونو او غنیمتونو څخه محروم وي.

هغه کسان چې له خدای پاک څخه منکر دي ، او د قیامت په ورځ کې له هغه سره په ملاقات کېدو ، شک او تردید لري ، د داسې خلکو ژوند نه خوند لري نه کومه معنی د دوی داسې ژوند وي چې ټول له اضطراب کړاوونو ، او رټلو ، او ناڅېټونو څخه ډک وي ، ټول یې د استفهام علامې (؟) او له داسې پوښتنو څخه ډک وي چې دوی ځواب هم ورته نه لري .

دوی په داسې څه باور نه لري چې پرې ډاډه شي ، او د دوی د خپل وجود په هکله او همدارنګه له دوی څخه ددې راتاو جهان په باب داسې کوم نظر نه لري چې دوی پرې راحت شي او ددې پوښتنو ،

ځواب پیدا کړي چې : له کومځای
له راغلي؟ او چا دوی پیدا کړي ؟
او د څه لپاره یې خلق کړي دي ؟
او له دی ـ یې بالبېته ژوند څخه چې
د هغه په اسرارو هم پوه نشو ، او هدف
او مقصد بالدی یې ونه رسېد ـ وروسته
به کومې خوا او چېرته ځي ؟ دا
جهان څه شی دی ؟ ، له کومځای
څخه پیل شوی او مبدأ یې چېرته ده ؟
د خلقت او پیدائښت یې څه هدف
دی ؟ ، او دوی له دی لوی جهان
سره څرنګه اړیکې لري ؟.

ددوی محدود عقل او محدوده
پوهه نشي کولی چې د دی پوښتنو
لپاره داسې ځوابونه ورکړي چې ـ
زړه پرې داده شي ، او عقل قناعت
پرې وکړي ، او په پلوشو بالدی یې
د شک او تحیر ، او تردد او اضطراب
تورتم تیت او پرک کړي ، او له منځه
یې یوسي .

امکان لري چې ددې حیرانونکو
پوښتنو لپاره ان څه ناڅه ځوابونه
برابر کړي ، او سبا ، بیا همغه خپل
جوړ کړي ځوابونه په خپله نقض او
مات کړي ، او له خپلو وینا و څخه
بېزاره شي ، دوی به په هیڅ ځینې
باندې ثابت پاتې نشي په هیڅ مفکورې
باندې به و نه پاتېږي او په یوې
لارې باندې به تر پایه لار ونشي
کریشیة فی مهب الریح طائرة
لا تستقر علی حال من القلق

د هغه بوټي په څېر چې د باد
مخې ته شین او تل خوځېږي ، او د
اضطراب او نا راحتۍ له کبله یې یو
حال کرار نشي پاتې کېدای »

د داسې خلکو مثال مولږ ته
پخوا زمانې څخه رادېخوا ، د بغدادي
ابن شبل لومې شاعر په قصیدو کې ګورو
دی وایي :

بربک أیها الفلک المدار
أقصد ذا المسیر أم اضطرار ؟
قسم ستا په رب ای ګرځنده فلکه !
چې دا ستا ارادي دی او که
مجبوریت دی ؟

تر دی چې د پوښتنې په ډول
ددی وجود د علت په باب وایي :
لماذا الامتنان علی وجود
لغیر الموجدین به الخیار ؟
وکانت العما لو ان کونا
لخیر قبله او لستشار ؟
څه احسان او منت دی په
وجود باندې په هغه چا باندې چې
له دی پیدا شوی ، ایا د پیدائښت
او وجود په باب کوم واک او اختیار
شته ؟ هو ، پیدائښت به لمتوله ؤ
که چېرته مولږ له موجودیت څخه
تر مخه یو کینونیت اشخاص ولی شوی ،
« او یا لااقل » مولږه سره به د ی
هکله مشوره کېده او پوښتنه را څخه
کېدله ؟ »

لو له دی کبله چې دده وجود
دده له مشورې پرته او دده له اختیار
څخه غیر منځ ته راغلی دی باید
څپله ، ناخوښي د داسې وجود په
مقابل کې چې له رنځ ، کړاو ، او
سختیو څخه پرته نور څه نه دی او د
سور او پلار شهوت پرستي یې د هغه
د کر ته راوستلی ، اعلان او اظهار
کړي ، لکه څرنګه چې وایي :-
تبع الله لذة لاذانا ☆ نالها الامهات والاباء
ونحن لولا الوجود لم نالف القلق
مدلنا یجادلنا علینا بلاء
خدای دی هغه خوند چې
میندو او پلرونو اخیستی بدرنګه کړي
مولږ ته یې ضرر ورسوه ، که چېرته
وجود نه وای ، مولږ به له لشتوالی
سره نه بلدېدو ، نو زمولږ پیدا ښت
پر مولږ بلاء دی »

دی خبرې ته ورته عمر خیام
داسې وایي :-
لبست ثوب العمر لم استشر
وحرت فیه بین شتی الفکر
وسوف انضوا لثواب عنی ولم
ادر لماذا جئت ؟ واین المفر ؟
د عمر کالی راواغوستل شوی ،
او مشوره را سره ونه شوه ، او د
رنګ ، رنګ او ډول ، ډول فکرونو
په منځ کې یک حیران پاتې شوم او ژر ،
به دا کالي زه له خپله ځانه ، کاږم ،
او ونه پوهېدم چې د څه لپاره راغلی
وم او د تېښتې ځای چېرته دی ؟»
د ژوند جامې او کالي ده ته
وراغوستل شوي یې له دی چې دوی

سره بشوره شوی وی او را به بی اخیستل شوی ، نه به وایی چی که چیر نه له دوی سر مشوره شوی وای هرو مرو به د دوی

نظر او رأی د خپل ځان په باب د خدای پاک له تدبیر څخه چی د دوی په کارونو کی بی ـ ښه وای ؟ ، بیا ـ د مړینی په وسیله دوی د ژوند جامی له ځان څخه باسی او د خپل وجود په اسرارو او رازونو هیڅ پوه نشو او نه له مرگ نه وروسته خپل ځای او هستوگنځی پیژنی .

ابوالعلا المعری د خپل شک او تردد په وخت او زمانی کی داسی وائی ږ : ـ

لفارق العیش لم نظفر بمعرفة
أی المعانی بأهل الارض مقصود ؟
لم یعطنا العلم اخبار یجیئ بها
نقل ولا کوکب فی الارض مرصود !

له ژوند څخه بیلیږو ، په دی پوهی بریالی نشو چی د ځمکی اهل ته څرنگه او اساسات په نظر کی نیول شوی ، هغو خبرونو چی « نقل » بی راوړی ، او په ځمکه کی د ستورو له رصد ، او څیړلو څخه لاس ته راغلی مونږ ته کوم د اعتماد وړ علم او پوهه رانکړه .

بیا وائی ږ : ـ

أصبحت فی یومی اسائل عن غدی
متحیراً عن حاله متندساً

اما الیقین فلا یقین انما
أقصی اجتهادی ان أظن واحد سا

په هره ورځ کی می په دیری حرانتیا او چورت د سبا ورځی پوښتنه کوم ، او هر څه یقین دی ، نو ، یقین خو نشته ، منتها زیات او دیر زیار چی وباسم ، گمان دی وکړای شم او حدس دی ووهی شم »

بیا وایی : ـ

سألتمونی فأعیتنی اجابتکم
من ادعی انه دار فقد کذبا :

ما پوښتنی اوزه ستاسو له ځواب در کولو ستړی کړم ، هر څوک چی دا ادعاء کوی چی دی پوهیږی په رښتیا چی هغه ، دروغجن دی »

همدغه شک او تردید ؤ چی هغه بی له یقین او په یوی مفکوری پانډی له ثابت پاتی کیدو څخه محروم کړی او ، ژوندلی پری تریخ کړی ؤ چی په پای کی ژوند ته پدبین ، وگرځید ، او هغه ته بی د شومیت په سترگو کتلی ، له دی کبله تری أوری چی وائی : ـ

ضحکنا وکان الضحک منا سفاهة
وحق لسکان البسیطة أن یبکوا
تحطمنا الایام حتی کاننا
زجاج و لکن لایعادله سبک

وم خندلی او خندا له مونږ څخه احمقی وه ، د « هواری » یعنی ځمکی او سیدونکو ته ښایی چی وژاړی ، ورځو ، مونږ تر پښو لاندی اچولی ، توته ، توته بی

کړو ، نه به وایی چی مونږ ښیښی یو ، چی د بیخوا په څیر بیر نه له جوړیږی »

تر دی چی وادہ بی ونه کړ ، تر څو پوری د خپل اولاد په هکله هغه جنایت او جرم بی نه وی کړی چی د ده پلار او مور د ده په باب کړی ، په د ی هکله داسی وائی : ـ

«وارحت اولادی ، فهم فی نعمة اله
معدم التی فضلت نعیم العاجل »

«خپل اولاد می په راحت کی کړ ، ځکه هغوی په داسی « عدم » کی پراته دی چی په دی عاجلو نعمتونو دیر ـ ښه والی لری »

ذ السان په باب په هغه پانډی جبری نظریه غالبه وه ، لکه څرنگه چی دی وائی : ـ

ما باختیاری میلادی ولاهرمی
ولا حیاتی فهل لی بعد تخییر؟

« نه می خپل زیږیدل او نه می زړیدل او نه می خپل ژوند په واک او اختیار کی دی نو آیا له هغو وروسته زه څه واک او اختیار لرم ؟ »

بیا داسی وایی : ـ

جئنا علی کره ونرحل رغما
ولعلنا ما بین ذلک نجبر

« بی خوښی او ارادی راغلی یو ، او د خپلی خوښی په خلاف لیږدو ، امکان لری چی ددی دوارو په منځ کی مونږ مجبور کړای شوی یو »همدا اوس ، دادی ایلیا ابو ماضی په یوه قصیده کی چی د « طلاسم » په نامه

يې يا دوی داسې وايي : -

جئت لا أعلم من أين ، ولكني أتيت
ولقد أبصرت قدامي طريقاً فمشيت
وسأبقى سائراً إن شئت هذا أم أبيت
كيف جئت؟ كيف أبصرت طريقي ؟
لست أدري !

« راغلم ، او نه پوهېږم له کوم ځای څخه ؟ خو راغلم ، او په وړاندې مې لاره وليدله ، پرې روان شوم ، او - تل به د تګ په حال کې پاتې يم ، دا وغواړم او يا منع ترې راوړم دا چې په څه ډول راغلم ؟ او څرنګه لاره وليده ؟ نه يمه چې وپوهېږم »

أجديد أم قديم أنا في هذا الوجود؟
هل أنا حر طليق أم أسير في قيود ؟
هل أنا قائد نفسي في حياتي أم مقود؟
أتمنى أنني أدري ولكن . . . .
لست ادري!

آيا زه په دې « وجود » کې نوی يا پخوانی يم ؟ آيا زه واک لرم ، او ازاد يم يا په زولنو کې ښکيل يم ؟ آيا زه پخپل ژوند کې د خپل ځان تا -- يم ؟ يا مې د ژوند زنځير د بل په لاس کې دی ؟ هيله کوم اوغواړم چې وپوهېږم ، خو.. نه يم چې زه وپوهېږم .

وطريقي ، ما طريقي؟ أطويل ام قصير؟
هل أنا أصعد أم أهبط فيه و أغور ؟
أأنا السائر في الدرب أم الدرب يسير؟
أم كلانا واقف والدهر يجري ؟
لست أدري!

زما لاره ، زما لاره کومه ده ؟ آيا لنډه يا اوږده ده ؟ آيا زه پورته ځم يا ښکته اويا دوبېږم ؟ آيا زه په سرک ځم يا سرک روان دی؟ يا دواړه ولاړ يا متو، زمانه روانه ده؟ نه يمه چې وپوهېږم !

الترانی قبلما اصبحت انساناً سويا
کنت محواً ومحالا ام ترانی کنت شيأً
الهذا اللغز حل ام سيبقى ابديا ؟
لست ادري . . ولماذا لست ادري؟
لست ادري !

آيا دما په هکله څه سوچ وهې، آيا مخکې تردې چې جوړ ، روغ انسان شم هيڅ څيز نه وم ؟ او يا دا چې فکر کوې ! زه يو شی وم ؟ آيا دا معما به حل شي او يا به تر ابد پورې ناحله پاتې شي ؟ نه يمه چې پوه شم ، اوداچې ولې نه يمه چې وپوهېږم ، نه يمه چې پوهشم !»

داشک ، تردد ، اضطراب د وجدان ناراحتي اوغېر استقرار چې په سوځند اور پاندې يې هغه کسان کړېږي چې دخدای پاک په وجود کې شک لري ، او له عدل، حکمت، رحمت او په آخرت کې دهغه له جزاء ورکولو انکار کوي اوله هغې وحې څخه چې دخدای پاک داستازو په واسطې انسانانو ته رالېږل شوې ، سر غړوي - يوناڅيزه اوبې ارزښته شی نه دی ، بلکې دا ټول دردوونکې عذابونه دي ، او ددوزخ داور له لوري-دهغه کسانو لپاره چې ددې اوردسوځېدلو ور دی ، دهغو په خوا داکړکې او ورونه خلاص شوی دی .

لدې کبله ددې دوزخ اور دوی پخپل ځان کې رانغاړي ، اوپه خپلې تودوخې او حرارت پاندې د هغوی زړونه وريت کوي ،

کله يې چې څه ناڅه لمبه غړانده شي بيا له سره دشک او تردد باد پرې را الوزي ، ترڅو يې چې اور ددوهم ځل لپاره تازه کړي ، او هغوی يې دوچنده غذاب ووينې .

دا شک او ترديد داسې شيان دي چې دوی خپل ځان نشي ترې ژغوړلی ، اوهرو مرو دوی، له نفسي داړ او د ضمېر له اطمئنان څخه محرومو ، اودخوب او ويده کېدو ځای په جهنم اړوي ، ژوند يې تريخوي ، شپه يې لا ناکراره کوي، او ورځ يې خړه پړه ګرځوي ، دوی لکه څرنګه چې خدای پاک وايي « معيشة ضنکاً » په تنګ او تريخ ژوند کې شپې او ورځې تيروي.

نگاهی به اوضاع کنونی

جهان اسلام

ترجمه و نگارش : عبدالحق عتید

فلیپین

کشور فلیپین در جنوب شرق آسیا بسوی شمال وشرق اندونیزیا ومالیزیا قرار دارد، این سرزمین عبارت ازمجموعه جزائر کوچک وبزرگ است که شمار آن به ۷۱۰۷ جزیره می رسد ومساحت مجموعی آن ۳۰۰ هزار کیلومترمربع است وبزرگترین جزیرهٔ آن "لوزون" نام دارد که مساحت آن به ۴۱۸۴۵ کیلومترمربع بالغ می گردد فلیپین شهر "مانیلا" وشهر مشهور آن جزیرهٔ "مندناد" درجنوب کشور است بعضی ازجزائر فلیپین بقدری کوچک است که جز ساکنین آن دیگران به آن معرفت ندارند

اسلام درجنوب شرق آسیا :

درقرن سوم هجری مسلمانان زمام امور تجارتی بحری میان مصر وهند ومالیزیا وچین را بدست گرفته ، ودرجاهای متعددی بر سواحل هند وغرب شبه جزیرهٔ "ملأیو" وبعضی مناطق درجنوب چین مسکن گزیدند ، وبا اهالی این مناطق آمیزش نموده روابط ازدواج و تجارت درمیان مسلمانان وآنها برقرار گشت عربها وهندیهای گجرات که فعالیت تجارتی در میان اهالی منطقه پیدا کرده بودند به نشر دعوت اسلام پرداختند وبه این ترتیب زمینهٔ پخش وگسترش اسلام درین سرزمین مساعد گردیده وبه آهستگی به پیش میرفت .

حملهٔ وحشیانه مغول برکشورهای اسلامی درآسیا وسقوط بغداد پایتخت خلافت عباسی در ۶۵۶ ه باعث گردید تا مسلمانان راه هجرت درپیش گیرند وبصوب جنوب شرق آسیا سفر کنند ، بنابرین دعوت اسلامی ازطریق مسلمانان مهاجر در ملایو وسوماطره وجاده وجزایر ملوک وبورنیو وفلیپین راه یافت ، همان بود که در پایان قرن هفتم همه ولایات ساحلی شمال سوماطره بدین اسلام مشرف شدند وزمامداران ولایات مذکور پیشرو وهیجان دعوت اسلامی را رهبری کردند .

دولت (ملقا وباسای) :

درآغاز قرن نهم هجری ملک (بارامنسوارا) حاکم ملقا به دین اسلام سرگذاشت ونامش را اسکندرشاه ماند ، درمیان وی و حاکم باسای درشمال سوماطره پیمان قبیلهٔ صورت گرفت ، وبه این ترتیب هردودولت ملقا و باسای بصفت مراکز مهم اسلامی درآمد که طلاب ودوستداران علم وفرهنگ ازگوشه وکنار جزائر مختلف ، به این دوسرزمین روی آورده وبعداز فراگیری علوم دینی دوباره بوطن شان برگشت نمودند ، ودرآنجا به نشر وپخش دعوت اسلام پرداختند ، درنتیجه دعوت این دانشجویان عدهٔ زیادی ادیان باطل وشرک وبت پرستی شان را که قرنها درزیربار ذلت آن خرد شده بودند ، ترک نموده وبه دین اسلام گرویدند وزندگی وحیات تازهٔ را درسایه دین آئین نجات بخش آغاز نمودند که آنها عمری را دربندگی واسارت بت ها سپری نموده بودند ، ولی باراه یافتن اسلام درمیان مردم این قبایل نظام طبقاتی هندویزم که آنها را به دوبخش آقا وغلام تقسیم نموده بوداز هم پاشید واسلام احساس تازه وروح جدیدی را درشعور این مردم ایجاد نمود بطوریکه خودرا منسوب به دین جهانی ای یافتند که همه امتیازات رنگ وپوست وحدود جغرافیایی را محکوم مینماید و همه مسلمانان یکدیگر را بدیده برادری می نگرند .

هنوز قرن نهم در افق تاریخ روبه غروب نگذاشته بود که ریشه های اسلام درعمق ضمیر ووجدان مردم این سرزمین جا گرفت و زمامداران ساحلی جزیرهٔ " جاوه " که همه مسلمان بودند بطور تدریجی خودرا از زیر سلطه مقام

هندویزم که درکشور جا بهیت درشرق جاوه حکم روائی داشتند آزاد ساختنده

درسال ۹۲۱ ه بطورنهائی خودرا ازقید سلاطین هندوایزم آزادساختند وبطورقانونی زمام امورا داری وشئون زندگی آن سرزمین راازپادشاهان وامراء اسلامی درهندومصربدست آوردند

اسلام درفلیپین :

ساکنان جزائرفلیپین قبل از وصول اسلام به این سرزمین، همه پیرومذهب بت پرستی چون هندوئیزم وبودیسم ، بودند، باشندگان این جزائربصورت مجموعی ازدو نژاد تشکیل یافته است :

نژاد بخریتو : این دودمان که ازقرن های طولانی درین کشور زندگی داشته اند دارای قد کوتاه وچهره سیاه اندکه قبلاً تابع هیچ دین ومذهبی نبوده انده همچنان اندونیزیائی ها ازساکنان قدیم این خاک اند اما ایشان سفیدچهره بوده ونزدیکی نسبت به اول درازقداند.

نژاد مورو:

قبایل موروازخاک ملایوطی ـ وحرکت به جزائرفلیپین سرازیر شدندکه درحرکت دومی اسلام با آنها همراه بود، وبه هرجزیره تقسیم شدند پیروان ماجلان چون آنها راهم رنگ مسلمانان مغربی یافتندنام موروبرآنها گذاشتند ، درقسمت وصول دین اسلام به این سرزمین روایت های مختلف نقل شده وراجح تر آنهمه اینست که اسلام دراواخر قرن هشتم ازطریق جزائر همسایه چون ، بورینو،وجزائر ملوک وپادشاهان به این مردم رسیده است ه

مسلمانان دربسیاری ازین جزائرامارت های اسلامی را تأسیس نمودندوازمشهورترین آنها میتوان امارت شریف ابوبکر در" صولو" سال ۸۵۴ ه وامارت شریف محمدبن علی ملقب به زین العابدین رادر" مندناو" در ـ ۹۰۶نام برده.

ره آورداستعمارگران هسپانیه وپرتگال :ـ

هنوز بیش ازیک قرن ازاستقرار وحیات مسلمانان درین خاک نگذشته بودکه جمعیت های بزرگ مرکب ازلشکرصلیبیهای اروپائی ازهسپانیه وپرتگال بصورت ناگهانی به این مناطق سرازیر شدند ، وجنگ شدیدی راازبحر متوسط درغرب ،تامحیط آرام درجنوب شرق آسیا ، به راه انداختند ه

اولین قوهٔ که به این منطقه رسید قوماندانی آنرا بوکرک پرتگالی بعهده داشت ، شخصیکه شهر" ملقا " رادر۹۱۷ ه تحت اشغال خوددرآورد، وارخبیل میدان جنگ مسلمانان گردید ، حملات نظامی پرتگالی ها همگام با فعالیت گسترده بشرین مسیحی بود، واین عمل بیشتراحساسات ومقاومت مسلمانان راتحریک نمود ، بطوریکه علماء ودعوتگران اسلام دربرابر این حمله بشرین به فعالیت دامنه داری ادامه داده وحکام وزمامداران وظیفه جنگ صلیبی ها را بدوش داشتند ، جهادتازمان سقوط ملقا ، ادامه یافت وبعدا "جهاد به منطقه آتشیه که قدرت قابل ملاحظه یافته بودوبربقیه امارت های اسلامی تفوق کسب نموده بودانتقال یافت ه

درسال ۹۲۸ ه امردعوت اسلامی درامارت " بوروني " دشمال شرق بورنيو ، بالا گرفت و در ۹۸۳ ه باب الله پادشاه" ترنیت " نتائج همه فعالیت های مبشرین پرتگالی راازبین بردونابود ساخت واز نقش قدم پدرش سلطان هارون ، درساحه کاروفعالیت اسلامی ، پیروی کرد، به این ترتیب ساحه فعالیت وگسترش اسلام در، آتشیه "بدست حکام اسلام وسعت یافت وازپیش روی مبشرین مسیحی پرتگالی جلوگیری بعمل آمده

درسال ۹۲۸ هسپانوی هابه عذراء مالیزیا (فلیپین)حمله بردند ، دران هنگام اسلام درسرا سر این کشورپخش شده وفعالیت پادشاهان بورینیوودرجزیرهٔ لوزون تمرکزیافته بود : جنگ سخت ونبردسنگین درگرفت که در نتیجه آن اسلام ازین جزیره برچیده شدوخانه ودیارمسلمانان به خاک یکسان گردید ، وساحه فعالیت ونشاط اسلام تنها در مناطق : ارخبیل ، وصولو ، وجزیرهٔ مندنادرجنوب فلپین باقی مانده سپس بعدا زپایان یافتن این جنگ خانمان سوز دعوتگران مسلمان ازجزیرهٔ بورنیوبمنظورپخش وگسترش دعوت اسلامی به این دیارروی آوردند حاکم هسپانیائی فلیپین (فرنسیسکودی سندی) ۹۸۶ هنام به سلطان سیف الرجال حاکم بورنیونوشت ووران ازوی مطالبه نموده بودکه بایدارسال دعوتگران مسلمان رابه فلیپین وغیره مناطق متوقف ساخته وبرای عدهٔ از بشرین مسیحی کاتولیک اجازه دهدکه فعالیت خودرا دربورنیو آغازنمایند ، امااین پادشاه مسلمان ازدرخواست دسندی، سخت برآشفت واوراکافرمخاطب ساخت ه

جنگ میان مسلمانان فلیپین وهسپانوی ها سه صدسال تمام ادامه یافت وکشتی های جنگی مسلمانان برکشتی های دشمن حمله می نمودوهزاران تن ازسپاهیان وسربازان هسپانوی ها توسط قوای بحری مسلمانان، دستگیرشده ودربازاربردگان بفروش میرسید ، وحملات قوای مسلمانان برقوای مهاجم دشمن تانیمهٔ اخیرقرن گذشته (قرن۱۳ ه) ادامه داشت ه

هسپانوی ها بعدازگذشت این قرن ها دریافتندکه انتشار نصرانیت درمیان مسلمانان امر مستحیل ونا ممکن است ، زیرا ـ کسی که یکبارحلاوت ایمان را چشید ، ودین فطرتش رادریافت وبه عقیدهٔ توحیدآشناشدوبه رهنمودهای قرآن عادت گرفت وبرادری واخوت اسلامی رااحساس نمود ، امکان ندارد که بعدا ز ایمان به کفربازگردد "جیرودی" یکتن ازکسانیکه درجنگ جنوب فلیپین در ۱۲۹۳ ه شرکت داشت طی ارسالیادداشتی به حاکم هسپانوی خاطر نشان می سازدکه باید سیاست جدیدی، را با مسلمانان درپیش گیرد

بطوریکه فعالیت های خودرا درجهت پخش اندیشهٔ نصرانیت درمیان مسلمانان، متوقف سازند، وبه ادخال عناصرمسیحی مذهب درچوکات نظام حاکم در میان آنها، اکتفا نمایند بخاطرآنکه نصرانی ساختن مسلمانان امرنا ممکن است جیرودی اضافه نمودکه باید از سیاست انگلیس ها درهندوهولندی ها درجاده، پیروی نمود،
نویسنده هسپانوی (نگیل اسپینا) درتبصره خودبراین موضوع می نویسد:
واگرهسپانوی ها بخواهندسیاست دینی خویش را همراه مقاومت شدیدی که باآن روبرو اند اداٌمه دهند، فقط یک راه حل که تقریباً آن هم مستحیل است وجوددارد: سیاست محوونابودسازی همهٔ مسلمانان ازسرزمین فلیپین، حتی اگراین امرهم صورت پذیرد، نمیتوان ازمسکن گزینی مسلمانان بورینووملوک درین منطقه جلوگیری نمود این بدان مفهوم است که جنگ پایان نیافته، بلکه همهٔ آن چه انجام یافته اینست که جنگ به یک نبردخاموش مبدل گشته است واین بذات خودعکس العمل مسلمانان کشورهای آسیایی دیگررا برخواهدانگیخت.

هسپانوی ها فلیپین را به امریکا می فروشند:

درسال ۱۳۱۶ ه امریکائیها علیه فلیپین جنگیدندوبر هسپانوی ها غلبه حاصل نمودند اما بعداً دربدل اعطای دوملیون دالربه هسپانوی ها ازطرف امریکا جزائرمذکور را تحت تصرف خوددرآوردندجنگ برضد قوای امریکایی دوباره ازسر گرفته شده ومسلمانان موروکه در جنوب فلیپین زندگی داشتندخود راآزاددانسته به این عقیده شدندکه عقد بیع، شامل جزائر نمی گردد، بناءً جنگ میان مسلمانان فلیپین وقوای امریکا چندسال دوام نمودودرخلال آن هزاران تن ازمجاهدین به شهادت رسیدند، سپس ارتش مهاجم دست به وحشت تازهٔ زدوجنگ مکروب رابراه انداخت وبا استعمال اسلحه مکروبی در ۱۳۲۱ ه مرض کولراوطاعون، سرتاسرجزائر مندناد، ارخبیل وصولورا فراگرفت هزاران تن درنتیجهٔ استعمال این اسلحه جان سپردند ومرض وبا به جزائر هم جوار سرایت کردوشمار قربانیان اسلحهٔ مکروبی طبق آمارغربی به دوصد هزارتن رسید.

دولت اسلامی مورو :

مسلمانان دولت مستقل خویش را تحت ادارهٔ امریکا نگهداشتند امازمامدار کل امریکائی «فرانک مورخی» آنها رادرسال ۱۳۵۴ تحت اداره وسرپرستی وزارت داخله فلیپین درآورد.

حملهٔ جاپانیها :

دراثناءجنگ جهانی دوم در سال ۱۳۶۱ ه جاپانیها بر فلیپین حمله نموده ومسلمانان به مقاومت شدیدی باآنها پرداختند، رهبران مندناووصولوسرکشی وعصیان خودراازاطاعت حکومت که جاپانیها آنرابرپا ساخته بودند اعلان کردند، بعد ازپایان یافتن جنگ درسال ۱۳۶۷ ه، امریکا استقلال فلیپین رابه رسمیت شناخت، وازهمان لحظه مصیبت تازهٔ مسلمانان آغاز یافت طوریکه حکومت نوتشکیل فلیپین درشمال به تکلیف وفشاربیهم مسلمانان اقدام نمود، سرزمین حاصلخیز آنها را غصب وکاتولیک ها راازشمال به جنوب نقل دادوزمین های حاصلخیززراعتی راازدست صاحبان آن غصب وبه آنها بخشید مسلمانان درولایت مندناو تا سالهای ۱۳۲۶ه تقریباً "بر۹۲ - فیصد ازخاک شان سیطره داشتند ولی باگذشت ایام ودرنتیجه سرکوبی ایشان ازطرف کفاربخش اعظم این خاک از دست آنها گرفته شده وبه مهاجرین مسیحی داده می شدوبه این ترتیب مساحه تحت نفوذ مسلمانان از ۹۲ فیصد به ۳۵ فیصدکاهش یافت، درسال ۱۳۹۲ ه مارکوس رئیس به سراقتداروقت دستور توزیع صدهزارهکتارزمین از ملکیت مسلمانان راجهت زرع برنج صادروآنرادرتحت ملکیت دولت درآوردکه هدف ازآن بی نصیب ساختن مسلمانان ازاراضی تحت ملکیت شان بودوجای گزین ساختن مسیحیان مهاجردروطن آنها بود، ایالات متحدهٔ امریکا همهٔ رویدادها راازپشت سر مراقبت نموده ودرآواره ساختن وبی خانمان نمودن مسلمانان پول گزاف رادرخدمت مسیحیان قرارمیدادتاجای پای برای خود درآن جاتدارک کنند، وبهمین اساس پایگاههای بزرگ تسلیحاتی ومیدان های هوائی چندی در فلیپین برای خود ساخت اکنون شمارمیدان های هوائی تحت استفادهٔ امریکا به پنجاه میرسد که اکثرآنها درمناطق مسلمان نشین ساخته شده است.

صلیبی های دهشت افگن :

علاوه برسازمانهای سیاسی در فلیپین که همه مسیحی اند، سازمانهای کاتولیکی دیگری دراین کشورفعالیت دارندکه قانوناً اجازه بتشکل وسازماندهی ندارند ولی درواقع این سازمانهای غیرقانونی که اغلباً " ازطرف دولت وپولیس حمایه میشوند بخاطرازبین بردن ونابود ساختن مسلمانان کارمی کنند ودررأس همهٔ آنها سازمان (ایلاجاس) قراردارد این سازمان که خیلی سری است هدف آن بدست گرفتن سرزمین های است که مسلمانان مورو درآن زندگی دارنداعضای این سازمان بدست یهودیان اسرائیل تربیه شده وشیوه ترورکردن حمله وگریزراازآموزگاران اسرائیلی فرامی گیرند،واسلحه وتوپ های دست داشته شان ساخت اسرائیل است، چون اگربخواهند به اماکن مسلمانان حمله کنند وآنرا ازخودسازند - گاه وناگاه شب خون زده واگربه مقاومت شدیدمسلمانان روبروشدندراه گریز درپیش می گیرندوبه جای آنها قوای زمینی دولت که درحقیقت پشتیبان آنهاست میرسد وبقیه ماجرا را قوای دولتی به

انجام میرسانند و درنتیجه مسلمانان مجبور شده اماکن خود را ترک گفته و به جاهای دیگر و به اردوگاههای پناهندگان مسلمان که بیش از نیم ملیون دران زندگی دارند می پیوندند وکلای مسلمان توطئه های حکومت مارکوس را کشف و رسوا ساختند. طوریکه یکی از رهبران پیرو حزب ایلاجاس در ۱۳۹۱ هـ در حضور کمیتهٔ تحقیق مجلس خبرگان فلیپین اعتراف نمودکه آنها تمرینات عسکری وکمک های لازم را از حکومت فلیپین دریافت می نمایند هم چنان سرلشکر بولیس اعتراف نمودکه ۳۵ هزار از دهشت افگنان مسلح سازمان ایلاجاس درمناطق مسلمان نشین جزیرهٔ مندنا و بصورت مخفیانه فعالیت دارند

هم چنان حزب چینا که جناح عسکری سری سازمانهای کاتولیک است کمک های فراوان را از کلیسا های کاتولیک دریافت داشته و از امکانیات بزرگ و مخازن سلاح و میدانهای تعلیم نظامی برخوردارند این سازمان به تهیهٔ زورق های جنگی بقصد حمله بر اقلیم صباح درمالیزیا پرداختند تا این منطقه را به زور و قوت به جمهوری فلیپین پیوند سازند، و برای این مقصد تعدادزیادارتش را از میان مسلمانان برگزیدند و آنها را نسبت به این مطلب بی خبر نگهداشتند، زمانیکه مسلمانان عضو ارتش، ازین مقصد آگاه شدند برضد قوماندانهای خود که کشتارگاه های بزرگی را برای قتل آنها ساخته بودند قیام کردند اگر فرار بکتن از جملهٔ آن مسلمانان و پناه گزینی اش در منزل (سیرجیو عثمانیه) رقیب سرسخت مارکوس برسرکرسی ریاست جمهوری و دشمن آشتی ناپذیر او نمی بود هیچ یکی از کیفیت این کشتارگاه خبر نمی شد. عثمانیه این خبر را به نشر سپرد و از خبرنگاران دعوت بعمل آورد تا این کشتارگاه را به چشم سر تماشا کنند، و آنها را در جریان مظالم و دسایس قرار داد که رهبری آن را مارکوس رئیس جمهور سابق فلیپین و حزب هوادار روی سازمان دهشت افگن چینا بدوش داشت.



مجاهدین کفر ستیز وسلاح بردوش افغانستان تابنیان گذاری نظام اسلامی درمیهن سلاح برزمین نمی گذارند.

سازمانهای اسلامی و درخواست استقلال جزیره های اسلامی:

درچنین فرصت برمسلمانان لازم بودتابه دفاع ازموجودیت وکیان خوددرسرزمین خویش ازدست تجاوزات سازمانهای کاتولیک که انواع شکنجه وآزار رابه آنها واردمی آوردند برخیزند، همان بودکه احزاب وتنظیم های اسلامی رابنام های "جمعیت مسلمانان" و "جمعیت اقامهٔ اسلام" و "جمعیت انصارالاسلام" وجمعیت پیشتازان اسلام را تاسیس نمودند.

درسال ۱۳۸۹ هـ نهضت انقلابی اسلام که برای تاسیس یک حکومت مستقل اسلامی که جدا از سایر اجزای کاتولیک نشین

فلیپین باشد دست به کارشد این سازمان که استقلال مسلمانان نام داردوبنام جبههٔ آزادی بخش مورو معروف است ۰ سازمان مذکوربه مشکلات بزرگی ازطرف دشمنان روبروشد ، ورهبری آن را " داتوامج منلم " مردیکه درجنگهای جاپان نقش مهمی را درسرکوبی قوای خارجی بازی نموده وقدرت اداری خاص داشته ومدت زمان رابحیث زمام دارولایت کوتابا توهیری نموده است به عهده داردراین رهبرنامه های عنوانی سازمان ملل متحد ورئیس فلیپین ارسال داشت که دران جدائی واستقلال مسلمانان راازتسلط حکومت مانیلا که دهشت افگنان وتروریست های کاتولیک رابخاطرقتل وکشتارزنان واطفال مسلمانان، ارسال میکرد، وزمین هایشان رابه زورغصب وآنرابه مهاجرین کاتولیک، میدادتااغلبیت سکان این منطقه راتشکیل دهند، مطالبه نموده بود .

قضیهٔ مسلمانان فلیپین در آجندای کنفرانسهای وزراءخارجه کشورهای اسلامی تقدیم کرده شد وکنفرانس کمیتهٔ رامرکب از وزرای خارجه هرکدام ازکشور های عربستان سعودی ، لیبیا صومال ، سینگال ، تشکیل داد ، تادرزمینه وقائع وحقایق موجوددرفلیپین تحقیق وبررسی نماید ، وبعدازتلاش های زیاد گتفگوئی درمیان حکومت فلیپین وجبههٔ آزادی بخش موروصورت گرفت ، که منتج به فیصله سال ۱۳۹۶ طرابلس گردید درقطعنامه آمده بود :

۱ـ اعطاء حکومت خودمختار در ۱۳ ایالت جنوب فلیپین که مسلمانان دران زندگی دارند.

۲ـ قائم ساختن محاکم شرعی غرض بازرسی امورمسلمانان واشتراک شان درشورای بزرگان کشور ۰

۳ـ وضع برنامه خاص تعلیمی برای مسلمانان ۰

۴ـ اعلان آتش بس وعفوعمومی ازمجاهدین مسلمان و آزادی اسیران اززندانهای سیاسی وبازگشت پناه گزینان به میهن شان ، وتضمن آزادی گشت وگذار وگردهم آئی های آنان ۰

۵ـ وضع نمودن نظام خاص اقتصادی برای مسلمانان همراه بادست داشتن آنها درحکومت مرکزی ، وتاءسیس یک حکومت انتقالی برای بدست گرفتن حکومت خودمختار ، ومجالس حقوقی واجرائی ونیروهای امنیتی داخلی منطقه ۰

۶ـ تشکیل کمیتهٔ خاص برای مراقبت ازآتش بس مرکب ازنمایندگان جبههٔ آزادی بخش موروسازمان کنفرانس اسلامی وحکومت فلیپین ۰

مطابق این فیصله نامه پیمان آتش بس اعلان گردید ، مگر اینکه باشروع کار، کمیته مشترک مکلف به حل مسایل عملی فیصلهٔ مذکور ، اختلافات دوباره زنده شد ۰ ومارکوس ازقبول دونقطه اساسی قرار دادکه برحکومت خودمختار مجاهدین دران ایالت ها تعلق داشت خودداری نموده ۰

به این ترتیب حکومت مارکوس به حیله ونیرنگ متوسل گشت ونامه های ازطرف کمیتهٔ سازمان کنفرانس اسلامی بپهم فرستاده می شد ، ولی بدون اعتنا ، بهآن نامه ها حکومت مارکوس به عملیات تازهٔ دست زدوبه قتل ونابودی مناطق مسلمان نشین پرداخت ووضع بیشترازپیش به دیگرگونی وخرابی مبدل گشت وصدها تن اردوی حکومت مارکوس به مناطق جنگ زده ارسال گردیدندودر نتیجه تعداد زیادی ازمسلمانان به قتل رسیدند وديار شان طعمه حریق گردید ۰

مارکوس دربیانیه که سال ۱۳۹۸ انتشارداد وعده کردکه بعضی مناطق راکه گنجایش دونیم ملیون نفررا داشته باشد به مسلمانان خواهدداد تادران حکومت شبه خودمختار را قائم سازندو این مناطق ایالت های مندناد ، صولو ، لساوی وباسیلان رانیز شامل می گردید ، ولی این همه حرفهای پیش نبود که همیشه ازوی تکرارشده بود واثرعملی نداشت که مسلمانان بتوانندبدان به حفظ خون مال وآبروی خوداعتماد کنند دریهلوی این همه دولت مارکوس تلاش کردتا درمیان رهبران جبهه مورو اختلاف ایجاد کند همان بودکه درزهای درمیان آنها ایجادگردیدکه منجربه برکناری رئیس جبههٔ مورو «نورمیسواری» گردید وبه جایش سلامت هاشم که وظیفه امورخارجی جبهه رابدوش داشت بجایش نشست طبعاً وجود اختلافات درمیان تنظیم فرصت خوبی است برای دست یابی دشمن برسرنوشت ایشان ،آرزومندیم که مجاهدین ما هم به این سرنوشت روبرونشوند ۰



مجاهدین قبل ازحرکت بطرف سنگر از فرمانده خود بدساتیر لازم گوش میدهند

کشفیات نوین

سنریهم آیاتنا فی‌الآفاق وفی انفسهم
حتی یتبین لهم انه‌الحق « الایة) .

از دیدگاه اسلام

خواجه بشیر احمد « انصاری »

ما جمله جهان مصحف ذاتت دائیم
ازهر ورقی آیت وصفت خوانیم

حمد نا محدود وستایش بی‌پایان مر معبودی راست که عالم پهناور خلقت را بلطف بیکران خویش از آغوش عدم به اقلیم وجود کشانید .

آغاز سخن بنام نامی ذاتی که اسمش آرایش عنوان کلام و ذکرش آسایش سینه هاست .

سپاس و ستایش برازنده ذات مقدس اوست که بشریت را بزیور علم آراسته وجوهر انسانیت را بنور دانش صیقل‌داد ، آدم راعلم آموخته‌ودیهیم مرصع خلافت و فضیلت را از اقلیم قدسی بر تارک این موجود تیره گذاشت .

ودرود بر پیامبرامی ایکه دیباچه وحی بر او دانش بود اما بنام خداوند واز خدا (ج) جز دانش‌چیزی‌نخواست خوانندگان عزیز !

اگر تاریخ بشری را از آدم علیه‌السلام تا حضرت پیامبر (ﷺ) واز آن حضرت تا این زمان باانگشت عبرت ورق بزنیم بخوبی روشن خواهد شدکه پیامبران الهی ورجال بزرگ تاریخ از غور و تعمق درکاینات و مظاهر آن بوجود آفریننده جهان پی برده اند چنانچه پیامبر ما درین محیط طبیعی زیبا واین دنیای طبیعت که آغوش گشاده آن بهمه کان باز است غور میکرد و به این چشمکان رعنا که همواره با نظم و تسلسل خاصی بر مدارهای معینی گردانده می شوند وابر های کوه پیکری که درین فضا بفرمان برداری می بارند وحرکت میکنند تعمق مینمود . راستی هم که این اوراق و صحایف فطرت آموزگار راستین ومدرسه نخستین انسان استوازاین علم ووسعت بخدای‌واسع وعلیم پی میبرد و میداند که خدای زنده و یکتا مرکز همه قدرت های مادی‌وادبی‌است . این‌طبیعت‌دفتریست که آئینه معرفتش پیوسته انظار اولاد آدم را بجمال جهان آرای پروردگار جلب کرده است و همین غریزه کنجکاوی در امور طبیعت است که از همان روز نخستین در خمیر مایه انسان خلط گردیده که روز گاری‌ابراهیم خلیل را دست گرفته رهنمائی میکند و زمانی‌هم‌ملت با صفای او را کش کشان به این‌منبع فیضان رهبری می نماید .

و اما درین عصر علم وفرهنگ مادیت همراه با وسایل تخنیک در چهره های مختلف و تاکتیکهای گوناگون از کشور های به‌اصطلاح متمدن جهان به دول اسلامی سرازیر گردیده وباد متعفن الحاد ولادینی از آن سوی سرزمین ها به اوطان مسلمین میوزد مسلمانان جهان را در خواب فرو برده و دارائی های مادی و معنوی شان را یکسره یغما می برد . مسلمانها هم دست عجز به الاشه‌نا توانی گذاشته وبسوی ایشان خیره می نگرند چنانچه عده ای از جوانان ما با شنیدن کلمه تمدن دهنهای‌شا ن پر آب گردیده ویکسره محو میگردند «تا آگاه ازاینکه‌مادیون با تسخیر قوای طبیعت موفق گردیده اند که به کره ماه پیاده گردند اما ازلحاظ اخلاق ومعنویت بعالم تاریکی قدم گذاشته اند» و حتی این نیرو های مادی را که خود ساخته اند موجودیت شان را تهدید میکنند !!

یکی از متفکران‌این کشورها میگوید : « یاد گرفته ایم مانند مرغ بهوا پرواز کنیم و مانندماهی در دریا شنا نمائیم و چون خزنده‌گان در زیر خاک حیات بسر بریم ولی نمیدانیم روی‌زمین چطورزندگی کنیم .

طرز پندار مادیون هم طوری است که همه ملک خدا دادی که بشر را بقلعه های شامخ تمدن انسانی سوق میدهددر دایره‌ئیکه حواسش محبوس داشته‌و تاحقیقتی را بتجربه و آزمایش درک نکنند به آن‌یقین حاصل نمیدارند.

ایشان تصور می نمایند با پیشرفت علوم نور ایمان و روشنی عقیده بوجود خدا از دلها زدوده‌شده و فروغ اعتقاد بوجودواجب‌الوجوب ضعیف.

غافل از اینکه دایره علم بهر اندازه وسیع میگردد براهین نیرومند تر برای وجودخداوند ازلی‌و ابدی چهره نما می شود .

نا آگاه ازینکه هر کشفی در جهان علم بوقوع می پیوندد انسان را یکقدم بخدانزدیکترساخته ونیروی ایمان بخدا در اعماق درون او قویتر می شود .

بی خبر از اینکه علم‌به مرور زمان بهر اندازه‌ای که قوس‌صعودی رشد را طی نماید بازهم اسلام یکقدم جلوتراست .

پیروان مکتب توحید راهسا دلایلی است‌که وجود واجب‌الوجود واعجاز قرآن این سند دایمی رسالت حضرت پیامبر صلی‌الله علیه وسلم را ثابت میسازد .

قرآن کریم اسرار طبیعی وحقایق علمی روزرا برای بشری‌که وارث افکار هزاران دانشمند ،متفکر است بطور واضح بیان کرده ومعما های آفرینش را آهسته آهسته بهمه نسلها وبه امتداد همه عصرها اعجاز آمیز روشن می‌سازد .

اگرانسان امروز بداندکه قرآن چهارده قرن قبل یعنی درآن دوران تیره ایکه جهان در تاریکی جاهلیت میسوخت بغرنجترین رموز طبیعی را برای اعراب وحشی و بدوی باساده ترین اصطلاحات بیان کرده است بلادرنگ بعظمت این کتاب مقدس سرتعظیم فرود آورده ودرنزداعجازش خاضع میشود . و آگاه خواهد شد که این‌کتاب آسمانی بوده وازجانب خداوند نازل شده است زیـرادران روزگاران تیره امکان کشف اینگونه حقایق بهیچوجه نبوده وتراوشی این افکار عالی از عقل‌بشر محال است .

صد جهان باقیست درقرآن هنوز
اندر آیاتش یکی خودرا بسوز

که ماینده‌گان‌خاص‌خدا‌ایم‌وخداوند تاج کرامت‌خلافت خودرا بما ارزانی فرموده است چرا بخاطر پاسی اینکه بما خلعت خلافت را بخشیده حقایق علمی‌کتاب الهی را‌که بشریت امروز سخت بدان نیاز مند است برملا نسازیم آن کتابی که بگفته گوته شاعرآلمانی عالم‌را بخود جلب‌کرده وتاثیر عمیقی در علم ودانش جهان نموده ودرنتیجه جهان عوض خواهد شد .

در آفاق دینی چواسلام نیست
جهان خیره مالد زقرآن ما

پیشرفت روز افزون علم و دانش وتغییر شرایط عصر وزمان در حریم قوانین پابرجای آن تغییر واردنساخته و این کتاب مقدس چنان طریق حکیمانه ای را در پیش گرفته که تازگی های عصر جدید از طراوت آن نمیکاهد بلکه به آن تازگی می بخشد کلامیکه بعصر طلائی تمدن دوشا - دوش قوس صعودی را پیموده وروز بروز برازنده گی آن ظاهر تر می شود .

هنگامیکه قرآن براهین وحدانیت را ذکر میکند از مظاهر طبیعت چون خورشید ، ماه ، کوه زمین ، آسمان ، بحرها ، ستاره گان از روشنی روز وتاریکی شب و . . . نام میبرد ، مطلب اصلی از ذکر این اشیاء دلیل بر وحدانیت او تعالی است اما باآن هم از آنها علوم مختلفه ومتنوعه را استنباط می نمائیم ، و باز هر چند این علوم انکشاف کند بهمان اندازه عظمت قرآن ظاهرو باهر می گردد ناگفته نماند که ما می توانیم اصول و ریشه های این علوم را از قرآن معجز بیان استخراج کنیم اما تفصیل ، توضیح وانکشاف آن وظیفه افکار وعقول بشر بوده است . زیرا اگر قرآن تشریح آنرا نیز عهده دار می شد در آن صورت عقول واستعداد های بشری ثابت وراکد می ماند .

(در آفاق دینی چو اسلام نیست
جهان خیره مالد ز قرآن ما)

روشنترین وواضح ترین برهانی که می توان در مقابل ادله مادی ها که می گویند : «اسلام باعلم ربطی ندارد » بعنوان نمونه ذکرکرد همانااولین پیامی است که از فوق آسمانها ذریعه سروش آسمانی بخاتم النبیین فرودآمد طوریکه خداوند می فرماید:

اقرأباسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأوربک الاکرم الذی علم بالقلم - علم الانسان مالم یعلم .

ترجمه : بخوان به برکت نام پروردگار خود که آفریدگار است آفرید آدمی را از خون پاره بسته . بخوان و پروردگار تو بزرگوار تر است ، آنکه علم آموخت بدستیاری قلم ، آموخت آدمی را آنچه نمی دانست .

طوریکه بمشاهده می رسد نه تنها در آیات فوق دعوت بخواندن وتعلم شده بلکه صریحاً امر است .

در آیات گذشته اگر غور شود می توانیم «خلق الانسان» را اشاره به علم خلقت و «من علق» را اشاره بعلم طب و«علم الانسان مالم یعلم» را اشاره به علوم ضروری بدانیم ، که بشریت بران نیاز مند بوده واز آن عملاً مستفید می شود .

سوگند های قرآن کریم هم یکی از عوامل مؤثر در جهت تشویق انسانها برای فراگیری علوم مختلف می باشد . وقتی که خداوند یکی از مخلوقاتش سوگند یادمی کند اضافه بر تائید مطلوب اشاره بعظمت و بزرگی مقسم به(چیزی که به آن قسم یاد می کنند)است کهمخلوق را متوجه می سازد تادر اطراف آن تفکر کندو از آن بوحدانیت وقدرت وعظمت او تعالی پی ببرد .

در قرآن کریم سوگندیادکننده خداوند است ولی با آن هم بمظاهر طبیعت از قبیل : زمین ، آفتاب ، مهتاب ، ستاره ، شب ، روز وقلم و آنچه که از آن تراوش کند قسم یاد کرده است . بلی ! این سوگند های قرآن است تا ازین راه انسانها رابعظمت هستی وپدیده های آن متوجه ساخته وبمطالعه در باره آنها تشویق می کند .

بزرگترین موضوع ، موضوع اعتقادی دراسلام ، خدا شناسی است ولی بزرگترین راهیکه قرآن برای شناخت خداوند ارائه داده است مطالعه در اسرارطبیعت ومظاهر آفرینش است که از یکسوانسانها رادعوت بمطالعه در عظمت واسرار این پدیده ها می کند واز سوی دیگر برهان یگانگی وقدرت بی پایان خداوند محسوب می شود .

بادر نظر داشت مشکلات فکری جوانان این عصر برروشنفکران مالازم

است تا به کمک ملکه اجتهاد بکوشند تامسلمانان راازاوضاع تازه جهان آگهساخته وراه تحقیق و تجسسی را بروی همه بگشایند وبا نیروی علمی وقدرت فکری خودکه قرآن به آنها تعلیم داده است این‌همه آلات‌وابزار ترقی و پیشرفت را به اصول اسلام تطبیق‌دهندوبدینوسیله‌زیانهاوخساراتی را که در نتیجه قرنها سکوت‌وجمود بر پیکر کشورهای اسلامی واردشده جبیره کنند وباسیر زمان دمساز شده وبه پیش حرکت کنند.

ناگفته نباید گذاشت‌که برای دگرگون کردن جهان فکر و عالم عقیده درعصرحاضرنا گزیریم تاعلمای طبیعی مسلمان ، فیلسوف مسلمان ، هیئت دان‌مسلمان،روانشنا س‌مسلمان، سیاستمدار مسلمان،تخنیکدان مسلمان، ارتشی مسلمان‌وامثال اینهارا بوجود آریم زیرااراده بشر نمی‌تواند درخلا باقی بماند بلکه بحکم اجبار جانشین بهتری‌لازم داردتا اینکه بدترارابصورت بهتری درآورد . درین عصربرجوانان روشنفکرماست تا یکفلسفه جدیدی‌را که متکی براساسات خالص اسلامی باشد انتشار دهند و قواعد علوم حسی راطبق نظریات قرآنی مطالعه کرده تا بتوانند چنان موقفی را در جهان بدست آرند که هزار سال قبل حایز آنمقام بودند مدنیت اسلامی را جاگزین مدنیت‌مادی‌گردانیده و بساط افکار و فلسفه الحادی را از روی زمین بر چینند .

دنیای انسان کشتی بزرگی است که در بحر مواج و بی پایان زمان سیر میکند. آری کشتی ایکه رانندگی آنرا اصحاب علم و دانش ، بعهده دارند که در آن صورت سر نشینان کشتی خوا راضی باشند ویاخیر ، مجبوراند متابعت کشتی را نمایند چه مسافرین مکلف اند تابع سیر وحرکت آن باشند .

ولی درینصورت اگر مردمی میخواهند قیادت و سیاست جهان را بدست آرند و بمطلوب نایل آیند مجبور اند که نخست از همه کلید کشتی را که دندانه های آن ازعلوم مختلفه درست گردیده بدست آرند و بعدآخودبمسندملاح تکیه‌داده وجهت کشتی‌را بمسیریکه عقربک قطب نمای اسلام « قرآنکریم » به آن سمت سر می جنباند توجیهه نمایند . آری سمتی که در فرجامش برج دید بالی از نور جلوه می کند وحاملین کشتی مذکور را به آن کوی سعادت‌رهسپارمسازد.

چون که زورق بی نا خدای صالح ما ناگهان بسوی مادیت در حرکت است و اگر خواسته باشیم تا قیادت آن را بدست آریم لازم است با سعی ، کوشش ومهارت فوق‌العاده خود کلید را از پنجه مادیون بدست آورده و کشتی حامل مسافرین را بسوی سعادت و خوشبختی سوق‌دهیم و تا وقتی که چنین کاری از ما ساخته نباشد ضرور کشتی حامل عالم بشریت مسافرین خود را در راهی سوق خواهد داد که در هر موجش نهنگی خفته و در هر زاویه اش‌پلنگ دهن باز کرده است که‌در آن‌صورت غضب وافروختگی کسانیکه‌نمیخواهند متابعت سیر کشتی را کنند سودی نخواهد بخشید .

فونتهل فرانسوی (۱۶۵۷ - ۱۷۵۷) درزمینه اهمیت‌حقیقی علم چنین‌اظهار نظر میکند : «اهمیت علوم تنهادرین منحصرنیست‌که شکم گرسنه وحرص عقول مارا اشباع کند . بلکه اهمیت بزرگ وحقیقی آن درین است که عقول مارابخالق کاینات عروج دهد وباز آن را نیا یش به ذات مقدس او آراسته نماید .

بیمورد نیست که چندنکته ای از زبان‌علامه‌صلاح الدین «سلجوقی» درین زمینه بشنو یم : «انسان را قانون‌ادبی‌انسا ن‌ساخته‌است نه‌کشف قانون طبیعی ،واگر ماینتوانیم دراثر کشف قانون طبیعت بکدام سیاره مسکون برسیم واگر قانون ادبی‌نزدما مکشوف نبا شد ترس است که‌آن سیاره‌بیچاره‌ومسکونین‌مسکین‌آن‌رانامسد سازیم » وباز میگفت : « میترسم‌اگر این مردم (ابرقدرتها) به مریخ بروند وخدانا خواسته اگر آن سیاره

مسکو ن باشد وآنجا انسا نهائی موجود باشند و اگر آن انسانها مغلوب شوند ولوکه پوست ایشان هررنگی که داشته باشد بازهم بجمله سیاه خواهند رفت و بسرنوشت سیاهان زمین گرفتار خواهند شد » .

استاد درکتاب «تقویم انسان» خود چنین می نویسد : « مادی‌شدن فکر ، ضعیف شدن‌عقیده وغلبه فیزیک وکیمیا بر علم اخلاق‌از سوغات‌های عصر حاضراست که بزودی مورد پشیمانی خواهد گردید » وبازمی نویسد : « علمای مادی‌قانون طبیعت را بکمک تجربه وتصور مورد بررسی قرار داده‌اند ولی‌نتوانسته‌اند آفریننده وایجاد کننده این قانون را درک نمایند » اومیگفت : « انسان ها درراه تکتیک بیش از اندازه بسرعت پیش می‌روند پس چه حاصل ازآن خطوه‌ایکه بشربمانند راکت بطرف فضابرمیدارد ، انسان‌ها باید هرقدمی راکه بطرف طبیعت برمیدارند برآنها لازم است که‌قدم درخشا نتری را بسوی‌سیرتکاملی خویش بردارند » .

حال پیشگفتار خود را که درحقیقت حاشیه ای در متن است قطع‌نموده موضوع مورد بحث خود را از فجر آفرینش دنبال کرده و همینطور به پیش میرویم.

آغاز خلقت :

در مورد خلقت کاینات سه‌نظریه متفاوت موجود است .

۱ : جهان آغازی دارد .

۲ : جهان آغازی ندارد .

۳ : ما از آغازو انجام جهان بی خبریم .

دلیل برای‌اینکه آفرینش‌آغازی دارد محدودیت بعدی هر جزئی از اجزای جهان است . و چون هر جزئی از اجزای جهان محدود یت بعدی داردناچار تمام جهان آفرینش محدودیت بعدی داشته باشد .پس جهان متناهی است . و چون جهان متناهی است پس مسبوق به نیستی می باشد و در نتیجه جهان آغازی دارد .

بر هان کسانی که برای آفرینش آغاز و انجا می نمی پذیرند عدم تصور ابتداء و انتها برای دستگاه خلقت است این مجموعه عدم تصور را عدم واقعیت مینامند اما باید در جواب ایشان گفته شودکه نا توانی‌در تصور غیر از عدم‌واقعیت است. مثلاوقتی‌دلیل‌علمی‌قطعی‌وجود جاذبیت را اثبات کندو ما نتوانیم جاذبیت را تصور نمائیم آیا عدم تصور جاذبیت میتواندد‌لیل بر نبودن جاذبیت بوده باشد ؟

و دسته سومی« کسانیکه‌درین باره‌ها نظر تردید وتشکیک مینگرند این دسته میخواهند زحمت وتکلیف اثبات و نفی را از خود دورساخته و باعث میشود که ابراز تشکیک کنند .

در اثر مساعی دانشمندان و کوششها ی پیگیر آنهادر مورد بدء خلقت‌و ماده اولیه آفرینش ، بالاخره به این نتیجه رسیده اند که جها ن در ابتداء توده غباری بو ده که بعداً همان توده های متراکم شده آفتاب را بوجود آوردند « زمین و کرات آسمانی پیوسته و متصل بودند » این کره بزرگ نهایت سوزان بود و مرکز آن سوزان تر که در اثر حرارت زیاد منفجر گردیده‌و سیارات مختلفه ای در اطراف آن تشکیل گردید .

پیدایش کرات از توده های گازیکی ازحقایق‌بزرگ‌علمی بوده وقبل ازینکه ما درین باره بیان چهارده قرن قرآن را بررسی کنیم لازم است نظریات دانشمندان غیر مسلمان راکه‌بعضی از آنها در عصر ما زندگی دارند بنویسیم .

ژر ژرگاموف دانشمند معروف امریکائی مینویسد : « خورشید از گازهای قابل تراکم بوجود آمده که همین کره عظیم از خود رشته گازی شکلی خارج کردکه پس از گسیختن کرات متعددی از ان‌انشعاب کرد» دکتور گمو عقیده دارد که« درآغاز کار هسته مرکزی جهان جهنمی بوده‌که از بخار های سوزانی

تشکیل یافته بود چنانچه هم اکنون درجه حرارت خورشید از یکملیون درجه زیاد تراست » . کانت عالم شهیر آلمانی چنین میگوید : « در فضای لامحدود کاینات ابرهای غبار آلودی که از ذرات کوچک تشکیل گردیده بودند وجود داشت ، ذرات نامبرده بعد از سپری شدن زمان به اثر قوه جاذبه بهم نزدیک گردیده ویک کتله عظیمی را بوجود آوردند ، در اثر گذشت سالهای متمادی جسامت کره مذکور آهسته آهسته زیاد گردیده و کتله های کوچک اطرافش نیز گاهی به اویکجا میگردید و زمانی هم در اثر عمل قوه کشش و قوه جاذبه به بسیار سرعت بااین کره بزرگ تصادم می نمودند و ... بالاخره این کره بزرگ بیک جسم سوزان مُبدل گردیده که در فرجام بعد از ترکیدن وجداشدن آن نظام شمسی ما پا بعرصه وجود گذاشت » .

حال ما به استفاده از آیات مقدس قرآنی و آخرین تحقیقات علمی روز به بررسی دوره های آفرینش می پردازیم .

اگر مااندکی دراین محیط پهناور خلقت تفکر کنیم عقیده خواهیم نمود که این نظام عجیب ومحکم مرکب از اجزای ماده که نه عقل دارد و نه شعور خود بخود بوجود نیامده بلکه ناظمی دارد که آن خالق دانا وتواناست .

خداوند بزرگ آنجا که از ابتدای خلقت سخن میگوید میفرماید :

« ثم استوی الی السماء وهی دخان » ۱۱ - حم السجده

یعنی خداوند بعداً به آفرینش آسمانها (ع کرات) پرداخت درصورتیکه آنها دخان « گاز » بودند و باز خداوند در آیه دهم سوره دخان بحالت انتهائی کاینات چنین اشاره مینماید« فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین » .

یعنی : پس منتظر باش روزی را که آسمان حالت دودی بخود خواهد گرفت .

درین دو آیه شریفه خداوند جل و جلاله بدوقسمت حالت ابتدائی و انتهائی خلقت اشاره کرده وماده اولیه کاینات را به تعبیر رسا معرفی میدارد .

حال که ماده اولیه آفرینش را از لا بلای قرآن استخراج کردیم بیائید مراحل بعدی خلقت را نیز از زبان گویای قرآن بشنویم .

قرآنکریم دوره های مختلف خلقت را چنین شرح می نماید :

« اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقاً ففتقنا هما » انبیاء « ۳۰ » :

ترجمه « کسانیکه کافر شده اند آیا نمی نگرند که این آسمانها و زمین با هم پیوسته و متصل بود پس آنها را ما از هم گشوده و جدا ساختیم » . یعنی آسمان، زمین وسایر کرات از رتق به فتق تبدیل شدند و علما این گشوده شدن و انفجار را بعلت زیادی فشار و حرارت دانسته اند ، همچنان آیه فوق بوحدت جهان اشاره کرده وحدتی که تازه دانسته شده و از جمله بدیهیات علمی گردیده است زیرا درین اواخر دانشمندان دانسته اند که عناصرسازنده خورشید همانهاست که در زمین ما یافت میشود .

از نظر ما مسلما تنها آفرینش موجودات طبعی در شش دوران بوده است «بصورت تدریجی صورت گرفته» دو دوران برای تمام کرات فضائی وچهار دوران دیگر برای زمین . و قرآن کریم در هفت سوره خودآفرینش آسمانها و زمین را شش دوره ذکر کرده است چنانچه در سوره نازعات میخوانیم .

« ءانتم اشد خلقاً ام السماء بنیها. رفع سمکها فسوها واغطش لیلها و أخرج ضحها والارض بعد ذلک دحها. اخرج منها ماءها و مرعها. والجبال ارسها .

ترجمه : آیا شما محکم ترید در آفرینش یا آسمان ، خدا بنا کرد آن آسمان را بلند ساخت ارتفاع او

را پس درست ساخت او، راوتاریک کرد شب او راوبظهور آوردروشنی روز او را وزمین را بعد از آفریدن آسمان هموار کرد بیرون آورد از زمین آب او را و چراگاه او را و کوه ها را استوار نمود .

آیات بالا دوره های مختلف تکوینی را با اصطلاحات شیوای خود در نظر ما مجسم میکند به این معنی که اول جدا شدن کرات و تنظیم حرکات آنها ، دوم بظهور آوردن شب و روز، درین جا دقت کنید قرآن درین دو مرحله زمین‌را بحساب آسمان آورده چون که‌زمین هنوز حالت زمینی نداشت پاره ای ملتهب و توته ای از آتش‌بوداین پاره آتش نه سایه داشت تا شب مشاهده شود و نه انعکاسی نور، تا روز دانسته شود هراندازه ای‌که التهاب او بخاموشی میگذاشت‌بمرور زمان غلیظ تر می شد و کره ملتهب ارض‌هم‌آهسته‌آهسته‌بخاموشی میگرائید تا اینکه شب پدید آمد و این کره سوزان کاملاً سرد شد سپس مراحل حیات در زمین آماده شده و بساط زندگانی بر روی زمین گسترده شد . وسطح‌زمین برای‌ظهور موجودات‌زنده آماده گردید .

بعد از ان مرحله فرود آمدن باران از آسمان و بیرون‌آمدن گیاهان مختلف النوع بوسیله آن از زمین است .

مرحله دیگر تکوین کوهااست درین دوره قشر زمین ترکیده ومواد آتشی بقسم آتشفشان ازان خلا ها خارج شد و همین مواد ذوب شده کوه های مستحکم و پابر جائی را تشکیل دادند .

ناگفته نباید‌گذاشت‌که مقصد از «سما» درلغت‌عربی مطلق‌بلندی است . مخصوصاً ماده اصلی این کلمه که «سمو» است‌و «سمو» بمعنی بلند می باشد .

قرآن می فرماید : « و السماء رفعها ووضع‌المیزان» الرحمن .

آسمان را بر افراشت «دربالای زمین» وترازو را فرود آورد درین‌جا نخست خداوند از بلندی آسمان و پستی زمین ذکر بعمل آورده و بعداً از ترازو نام برده است . که علما مطلب از ذکر ترازو محکم بودن جهان را بعدل مراد می دانند بدین مفهوم‌که خداوند از آسمانها گرفته تازمین و آنچه در بین این دو قرار دارد حقانیت وعدالت را قایم کرده است‌قسمیکه می‌بینیم بطور اعلی‌درجه در بین آنها توازن و تناسب رانگاه داشته است واگر این نظام بزرگ به گفته پیامبر خدا که «بعدل‌قایم‌است» اگرچنین نمی‌بود در آن صورت‌جهان و جهانداران و نظام هستی برهم می خورد .

جهان ما دارای ملیونها کهکشان بوده وهر کهکشانی دارای ملیونها کره وستاره وخورشید می باشدبعضی ازین ستاره‌گان چند صد یاچندهزار یا چند ملیون برابر کره زمین ماست‌دو عدد ازین کره ها با این عظمت و بزرگی تابحال بهم نخورده است و میزان معینی در مدار وحرکت آنها موجود بوده طوریکه آفتاب وماه در تحت‌یک‌نظام خاصی حرکت می کنند .

الشمس والقمر بحسبان .

یعنی آفتاب وماه بحساب مقرر می روند‌که حرکات این دو جرم درتحت یکنظام خاصی قایم بوده مجال این نیست‌که آفتاب از مسیر خودمنحرف شود ویا ماه از دایره مقرره خود که خداوند برایش‌ترسیم کرده است‌بیرون رود واز احکام وضع شده خالق خود رو بگرداند خداوند بزرگ فایده های زیادی را توسط اینها به بندگان‌خود می رساند که آنها در وظیفه خود هیچ کدام قصوروکوتاهی کرده‌نمی‌توانند وبخدمت مخلوقات پرورد گار شان سرگرم‌اندچنانچه‌سعدی‌رحمت‌الله علیه می فرماید :

«ابروبادومه‌وخورشیدوفلک درکاراند»
«تاتو نانی‌بکف آری‌وبغفلت‌نه‌خوری»
«همه از بهر تو سرگشته وفرمانبردار»
«شرط انصاف‌نباشد‌که توفرمان‌نبری»

هراکلیت فیلسوف مادی‌یونان

که بنام ما در ماتریالیزم شهرت یافته است عقیده داشت که دنیا شعله جاویدی بوده که هست و خواهد بود و در خشندگی آن زمانی فروغ می گیرد و گاهی خاموش می شود . و در مقابل مکتب ایدیالیزم جهان را ایده مطلق می داند پس ما مسلما نها که نه در صف ایدیالستها هستیم و نه در قطار ماتریالستها ، نه از چپی ها هستیم و نه از جمله راستی ها بلکه ماموحدین دسته ثالثی می باشیم که بین این دو افراط و تفریط قرار گرفته و مکتب معتدل وسط را تشکیل داده ایم ماماده را حقیقت عینی می دانیم که درآن به امر الهی استعداد های گونا گونی سرشته شده است . ودانشمندان موحد ما که نه ماتریالست هستند ونه ایدیالست وپیرو حکمت قرآن ودرصف یکتاپرستان قرار دارند با توجه بعلوم فزیک ، کیمیاو بیولوژی کیفیت خلقت عالم مادی را چنین تفسیر می کنند: «نخست از همه مشیت الهی بخلقت کاینات تعلق گرفت پس امر الهی صادر شد وحرکت بصورت انرژی ها درآمد بعدازان حکم خداوند انرژی ها متکاثف شده وبشکل پروتون الکترون و نیوترون در آمد وعناصر بسیطاولیه پدید آمدند و بعد زمین و آسمان و ستاره گان بوجود آمد بعداً ارادهٔ خداوند بخلقت جالوران وجنبندگان تعلق گرفت محیط مساعد شد از چکیده و خلاصه خاک یعنی ، کلسیم ، سودیم ، مگنیزیم

آهن ، آکسیجن ، ها یدروجن و . . . مواد خمیره پروتو پلازم پدید آمد و پس ازان امر الـهی صادر شد این ماده صا حب درک ، هوش ، عقل واحساسات گردید صنوف مختلف انسان ، نبات و حیوان پدید آمد قسمتی ازین مواد درسا معه ، برخی ازان در ذائقه و حصه ای هم در شامه مأمور درک گردیدند ملیونها استعداد در سلول های جانداران اعطا شد و هر سلولی صاحب روح و استعداد گردید » . و دوکتوران مسلمان ما معتقد اند که فعل و انفعال ـ حیاتی در ماده مربوط و منوط به امر و اراده الهی است و بس .

اکنون که آغاز و مراتب خلقت را تا اندازه ای در یافتیم لازم است بدانیم که توضیحا ذبه این رمز که سیارات نظام شمسی ما ودیگر نظامهای سماوی را اینطور بهم مربوط ساخته چه چیزی بوده است ، انسانها چه وقت به آن پی بردند . و هم آیا ممکن است که ازان بیرون رویم و یا خیر ؟ جاذبه برای اولین بار در سال های « ۱۶۴۳ - ۱۷۲۷ » یعنی قرن هفدهم میلادی توسط نیوتن انگلیسی کشف گردیده و این نظریه بود که بشر را متوجه ارتباط کره زمین با سیارات کوچک و پهناور دیگر نمود .

نیوتن میگوید : « این سری که به آن برخورده ام جز جاذبه تعبیری برایش ندارم» واین قوه پیولد مرموزی است که بین کره ما و کرات دیگر وجود دارد چه آن را جا ذبه بدانیم و یا چیز دیگر که هیچ سیاره ای از ان مستثنی نیست .

این کشف عمده نیروی ایمان بخدا را در قلب ها مستحکمتر گردانید شما خود فکر کنید که آیا ایمان آن کسی نسبت بخداوند قوی تر است که ستاره گان را چون میخ بر صفحه آسمان کوبیده ـ مید انست ، یا آن انسانی که میداند کوا کب بافواصل و مدار های معین خود در هوا در حرکت اند که اگر یکی از آنهاازین امر تخلف کند در نتیجه جهان معدوم خواهد شد .

و با ز همین جاذ به است که آسمانها و زمین را بحکم خداوندتوانا به آغوشی خودمحکم گرفته و آنها را از زوال و سقوط نگهداری می کند چنا نچه قرآن کر یم می فرما ید : « **ان الله یمسک السموا ت والارض ان تزولا** » . فاطر - ۴۱

« این خداوند توانا ست که که آسمان ها و زمین را از سقوط نگهبا ن است » و باز خداوند در جای دیگری میفرماید: « **الله الذی رفع السماوات بغیر عمد ترونها** » .

او خدایست که استوار داشته آسمانها را با ستونی که غیر مرئی است . پس آیا ستون غیر مرئی را بجز از جاذبه چیز دیگری تعبیر کرده

می توانیم ؟ !

وباز عین مطلب در آیه -۰۰ ۱ - سوره لقمان به این عبارت تکرار می شو د : « خلق السموا ت بغیر عمد تر ونها » که قرآن د ر هر د و جا اصرار میورزد ستونی که بچشم دیده نمیشودزیرابرای کرات ستونهائی است امابهچشم دیده نمیشودوازهمین جاست که قرآن نمیگوید «بغیرعمد» بلکه میفرماید«خلق السموات بغیرعمد ترونها» کهاین ستونهای غیر مرئی راخداوند در جائی «عمد»در حصه ای «حبک» و در- قسمتی کفات تعبیر کرده است طوریکه درآیه هفتم ذاریات می فرماید ! « والسما ء ذات الحبک » . یعنی قسم به آسمانی که دارای رشته های محکم است . به این مطلب که آسمان ها با زمین بافته شده اند . و درجای دیگری میفرماید : « الم نجعل الارض کفاتا . احیا و امواتا » ۲۵ - ۲۶ - المرسلات آیاما زمین رااینطور قرار ندادیم که زنده و مرده شما را بدل خود چسپانیده وبسرعت درحرکت است .

این آیه رسابا تعبیردل انگیزش از یکطرف تحرک زمین را بما تعلیم می دهد و از سوی دیگر اشاره ای بقوای جاذبه دارد .

مفسرین در ترجمه واژه« کفات» تفسیرا ت مختلفی د ارند بعضی ها میگو یند « کفات » یعنی پر نده ای که در پرواز بوده و بال ها یش را بدل چسپانیده باشد .

ببینید که قرآن چه اسرار پیچیده و مرموزی را با واژه جامع ورسای « کفات » خلاصه میکند . و این یکی از روشهای قرآن است که حقایق علمی را در قالب اصطلاحاتی که در زمان های خاص مروج است نیاورده و الفاظ خود را درچوکات اصطلاحات هیچ قرنی محصور نمی دارد . زیرا حقایق علمی عوض شدنی نیست اما اصطلاحات علمی بمرور زمان جای خود را بواژه تازه تری خالی می کند

نیوتن شخصی که در همه جا نامش توأم با جاذبه است میگفت . « هیچ سببی طبیعی بنظر نمیرسد که بتواند دوران همه کواکب و توابع آنها را بیک سمت و یکقدم مساوات بدون کدام تغیری که محسوب باشد متوجه سازد و طبیعی است که این نظم و ترتیب دلیلی است بر وجود حکمتی که برین حرکات سلطه دارد و بعد از ان هیچ سبب طبیعی به نظر نمی رسد که بتواند به این کواکب و توابع آنها این درجات سرعت مناسبرا که در تناسب خودبا مسافتها ئی که بین آنها وبین خورشید و مراکز حرکت خیلی دقیق است بدهد و این اجرام آسمانی را بر مدار های که یکمرکز مشترک ذات البینی دارند حرکت دهد . پس برای پیدایش این نظام که همه این حرکات را اداره میکند باید موجودی ، موجود باشد که همه موادموجوده این اجرام سماوی مختلفه را بشناسد و بین کمیات ماده موجوده در آن اجرام رنگا رنگ موازنه و مقارنه کند.

و هم بداند که قوه جاذبه تا چه اندازه از آنها صادر شود و باید چه اندازه مسافه بین کواکب و خورشید و بین توابع آن وجود داشته باشد ، و نیز به چه اندازه سرعت باید که این کواکب و توابع آن بگرد اجسامی که می تواند مراکز آنها باشد دور بخورد و همه اینها دلیل و گواهی است بواجب الوجودی که موجد همه این هاست و او مقدراست که همه چیز را اندازه می کند وبعلم حضوری خود همه چیز رابعلم میکا - نیک و هندسه آن برابر می کند » و باز میگفت : « وجود خداوند واجب و ضروری است خواه برای اینکه این اجرام آسمانی گرد یکدیگر دور می زنند و این امریست که تنها از قوه جاذبه ساخته نیست . و خواه برای محدود نمودن این دورههای کواکب که ممکن نیست بدون دانائی و حکمت عملی موجود شده بتواند » .

در باره قوه جاذبه سخن گفتیم و دانستیم که این جاذبه از نظر کشش با مقناطیس مشابهت خاصی دارد حال سوالی در ذهن ما خطور

میکند که آیا ممکن است با جاذبه مبارزه کنیم و یا اینکه سر هوا را شکسته و بفضا های بعیدپروازنمائیم

از زمانیکه غریزه حب‌استطلاع در خمیر مایه انسان خلط گردیده او در تلاش است که برای درک حقایق کوشش و جستجو نماید . بناً فلاسفه دانشمندان و متصوفین در طول تاریخ هر کدام شان بنوبه خود راجع به این موضوع آراء ونظریات خویش را ابراز داشته اند که هر کدام نظر بشرایط همان زمان از جمله مسلمات و بدیهیات غیر قابل انکار بشمار میرفت و این یک طبیعت علم بشر است که زمانی نام مسلمات و وقتی اسم بدیهیات و همچنان روزی در گودال مزخرفات سقوط میکند .

فیثاغورث استاد سقراط میگفت : « افلاک در حال حرکت است » .

ارسطو اجسام سماوی‌را از نور وزمین ومو جودات آنرا از ماده می‌پنداشت ، وبعضی از حکمای مشهور آن زمان سکون زمین را یکواقعیت غیر قابلی انکار می‌پنداشتند فلهذا کسانیکه بحرکت زمین معتقد بودند مورد شکنجه وتعذیب قرار داده می‌شدند .

تسمیکه تاریخچه « گالیله » شاهد این ادعاست . غربیها پس از عصررنسانس تصورمیکردندکه « ماه » براعصاب دیوانه ها مسلط است .

وبرخلاف‌سعی وکوشش‌مسلمین به تحقیقات اجرام سماوی روی این منطق استوار بوده که آنها میدانستند . اسلام بنیاد احکام را بر عقل بنانهاده‌وازین حیث‌خودرامکلف می‌دانستند تانظر بتوان عقلی به اختراعات واکتشا فات دست‌بزنند .

« کپرنیک » لهستانی خورشید را مرکز وزمین را سیاره ای گفت . و « کپلر » آلمانی قواعدحرکات سیارات راکشف کرد و « گالیله » ایطالوی که علم نجوم را تأسیس نمود درحقیقت موفقیت هائی بود که قرن شانزدهم آن را برای بشریت به ار مغان آورد . چنانچه علمای مابعد مسیرشان را تعقیب کرده تا اینکه در عصرحاضر توانستند برکره ماه مسلط شوند . که این فتح وظفر وامثال اینها مژده ای از حقانیت کلام پاک خداوندی رابه آغوش دارد . وبرای جهالیان ثابت ساخت که قرآن ساخته مغز بشر نبوده زیرا اگر کلام بشر می‌بود بطور حتم هم مانند نظریات فلاسفه چون ارسطو و . . .

وسایر مفکرین غلط ثابت شده وبه بادفنامی‌رفت ولی حقانیت قرآن برعکس این موضوع بمرور زمان واضح تر وظاهرتر گردیده چنانچه چهارده قرن قبل درسوره یوسف چنین ذکر آمده : « وکأین من‌آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون . وما یؤمن اکثرهم بالله الاوهم مشرکون .

چه بسااز نشانه های علم وقدرت که درآسمانها وزمین است وبشر برآنها غورمی‌کند واز تأمل درآن غفلت‌میورزند . اکثراین مردم بخدواند ایمان نمی آورند واگرایمان بیاورندهمراه باشرک وآلوده باشوائب است .

آیه فوق چند معجزه ای را به آغوش دارد که به شرح آن ها می‌پردازیم .

درین آیه مبارکه کلمه یمرون از حدوث امری در زمان آینده خبر می‌دهد که به اساس این گفته قرآن معجز بیان امروز آشکار گردید وفهمیده شدکه کلمه «یمرون » درآیه فوق برآمدن انسان را به کرات آسمانی افاده می‌کند .

وموضوع دیگری که‌در ینجا جلب توجه میکند وقابل دقت است جمله :

« وما یؤمن اکثرهم بالله الاوهم مشرکون » . می‌باشد زیرا حقیقتاً اعراض کنند گان ازخداوند وآثار قدرت اوبعد از گریز از جاذبه زمین وسپس برگشتن ازآنجا ابرازنمودند در فضاسیر نمودیم وآنچه را که اهل ادیان، خداویاملائکه می‌نامند بچشم ندیدیم ، وهنگامیکه نخستین فضانورد روسی ازفضای اطراف زمین فرودآمد گفت : من در اعماق فضا

آن خدائی را که خدا پرستان بی گفتند نیافتم .

ای کاش«گا گارین»این فضا نوردبی‌خدا زنده می بود و از مطالعه داستان اسلام آوردن ارمسترانگ امریکایی « اولین انسانیکه بکره ماه پیاده شد » برایش ثابت‌می شد که هیچ نقطه‌ای درین محیط وسیع فرش‌کاینات نیست که ذات مقدس پروردگار جلوه نمائی نکند . واین فرزند میمون میدانست و ایمان حاصل میکرد که خداوند درقفس طبیعت محصور نبوده است .

«توکز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون »
«کجابکوی حقیقت گذرتوانی کرد »

این بی‌خردان غافل‌اند ازینکه خدا پرستان ذات مقدس‌الهی‌رابرتر از چارچوب مکان دانسته و هیچگاهی مدعی نبوده اند که آن ذات مقدس و بزرگ در اعماق فضا وجوددارد . ولی خوشبختانه بجای اینکه این گفتار شان کوچک‌ترین تزلزلی را در اعماق خداپرستان‌بوجودآرد روشنترین دلیل براعجاز قرآن است « **یمرون علیها وهم عنها معرضون** » .

آری ! این‌فیلسوف نماها دربحر بیکران فضا سیرکردند وجهان‌واسرار آن‌را باچشم سرمشاهده نموده ولی‌باز هم باکمال بیشرمی از اعتراف به آفریدگار بزرگ ابا میورزند.

حضرت خداوند(ج)ازکسانیکه به او ایمان نمی‌آورند و اگرهم ایمان آورند آلوده باشرک است ذکر بعمل آورده‌است. راستی‌هم که این یک‌حقیقت واضح وآشکار بوده آن‌عده از پیروان مسیح که‌قادربه مسافرت های کیهانی شده اند به‌تثلیث عقیده دارند .

قرآن کریم در جای دیگری چنین میفرماید : « **یا معشرالجن والانس ان‌استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان** » . الرحمن .

یعنی ای‌گروه جن و انس اگرمیتوانید از کرات سماوی و زمین عبور کنید این غیرممکن است مگر با قدرت و تائید خداوند .

طنطاوی درتفسیرخود نیروهای علمی ومقدماتی علوم ومعارف را قوه تعبیر کرده است واین نعمت بزرگ است که خداوند در اختیار انسانها قرارداده است بیمورد نیست که‌درین قسمت تفسیر کلمه سلطان‌را از زبان شاعر روشن‌ضمیر جهان اسلام اقبال لاهوری بشنویم .

نکته الابسطان یاد گیر
ور نه‌چون موروملخ درگل بمیر
گفت اگر سلطان ترا آید بدست
میتوان‌افلاک را درهم شکست.

در اثر پیگیری های علمی دانشمندان این حقیقت هویداگردیده که بشر میتواند بایک نیروئی که سرعت یازده کیلومتر فی‌ثانیه را برای اجسام‌بخشد سدهوارا شکسته وجاذبه زمین‌را بی‌اثر سازد . و ناگفته نباید گذاشت که نفوذعلمی وعلمی‌دراقطار آسمانها وزمین جزبقدرت و علمی که خداوند برای بشر اعطا کرده است امکان پذیرنیست .

خداوند بزرگ (ج) تسخیر کاینات‌را برای منفعت انسانها توصیه کرده است‌چنانچه میفرماید : **الم‌تروا ان الله سخرلکم ما فی السموات ومافی الارض - لقمان - ۲**

یعنی آیا نمی‌بینید که خداوند مسخرگردانید برای شما آنچه راکه درآسمانها ست و آنچه را درزمین‌است و خوشبختانه چیزهای قابل استفاده بشر درروی زمین تااندازه ای معلوم شده وبزودی انشاء الله اشیاء ومواد قابل استفاده بشردرکرات آسمانی نیز مکشوف خواهد شد ویکبار حقانیت قرآن مقدس ثابت خواهد گردید .

طوریکه قبلاً یاد آور شدیم قرآن کریم مخصوص یکزمان وویژه یکمکان نبوده بلکه این‌مکتوب مقدس درهر عصری وبرای هرنسلی ازمکانی تازه به آغوش دارد ، طوریکه برای عصرما که عصرفضاست‌ازحقایق‌بزرگی پرده برداشته است .

این پیام آسمانی درآن هنگامی که عبور بفضا تخیلی بیش نبود و درعمق اوهام وجهالت نزول فرمود مشکلات‌مسیرفضا رابرای دانشمندان خاطر نشان ساخته است .

« **یجعل صدره ضیقاً حرجاً کانما**

یصعد فی السمأ » انعام-۱۲۵

خداوند چنان سینه اش را تنگ میگرداند که گویی به آسمان صود می کند .

چنانچه به تجربه رسیده است کسیکه به‌آسمان سفر می کند بواسطه فقدان آکسیجن دچار نفس‌تنگی‌می شود که فضا نوردان بخاطر رهیدن ازین مشکلات یکمقدارکافی آکسیجن برای خود می برند .

مسئله عروج بهوا در تاریخ اسلام یکچیز جدید نبوده بلکه سابقه هزار ساله دارد به این مفهوم که اولین‌انسانی که باآلات پرواز کننده بهوا برخاست مسلمانی بود مخترع این‌پرنده‌آهنین ، این‌شخص‌جوان‌پرهیز گاری بود از اهالی اندلس که عباس ابن فرناس اش می‌نامیدند ، او روزی از روزها درحالت قرائت قرآن کریم بود که بسوره « ملک » رسید که خداوند می فرماید :

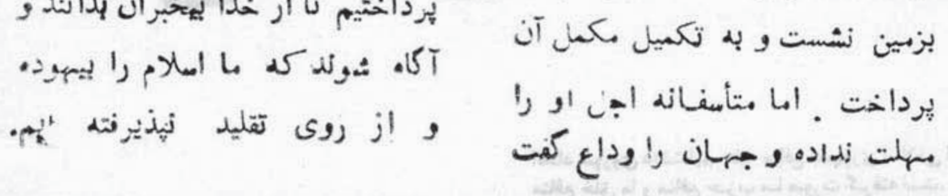
او لم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن مایمسکهن الاالرحمن انه بکل شیء بصیر »

یعنی آیا تکفر نمی کنند مردم درباره پرندگانی که در بالای سرشان است گاه گاهی با بال‌های باز و کشاده فرود می‌آیند و پرواز زنان درآسمان سیر می کنند چه قوه و نیرو و انگیزه می تواند او را درجولانگاه دارد غیر خدائی که بهمه چیز بیناست .

چون مقدمه هر اختراعی تفکر است فلهذا « عباس » هم ایام زیادی را در تفکر گذرانید تا اینکه در اثر تعمق در این آیه شریفه به این نتیجه رسید که باید او هم چون پرندگان سد هوا را بشکند — همین بود که بعد از مطالعه و تحقیق زیادی وبعد از تحمل مجروحیت — رنج — و تکالیف فراوانی مؤفق گردید تا در قرن سوم هجری‌مطابق ۸۱۳ میلادی اولین هوا پیمای خود را که از فلزی کم‌وزن ساخته شده بود دارای دوبال بود سوار شود و در برابر هزاران تن مسلمان اندلسی و اهالی قرطبه بعد از چند دقیقه سفر درهوا بزمین نشست و به تکمیل مکمل آن پرداخت . اما متأسفانه اجل او را مهلت نداده و جهان را وداع گفت ولی پس از مرگ این بزرگ مرد صنعتگران اسلامی دنباله کار او را رها نکردند چنانچه اشخاصی چون « مریاد » و بعد ازوی « کلیمان‌آذر » از او تقلید کرده وچون عباس بدون موتور بهوا پرواز کردند چنانچه « سیوطی » در « تاریخ خلفا » صفحه « ۲۲۶ » می‌نویسد : درسال (۳۰٤) «المطیع بالله» خلیفه‌عباسی توسط طیاره بخانه « معز الدوله » فرود آمد .

خوانندگان گرامی !

این بود توضیح چند کشف محدودی که ما نظر بتوان‌اندک‌علمی خودبه برسی خودازدید گاه اسلام پرداختیم تا از خدا بیخبران بدانند و آگاه شوند که ما اسلام را بیهوده و از روی تقلید نپذیرفته ایم.



و این هم یکی از هزاران نمونهٔ کردار ضد اسلامی دشمنان اسلام درافغانستان

آنچه در پی می‌آید نامه‌ای است که نورالدین کیانوری دبیر کل سابق حزب توده از زندان خطاب به علی خاوری، نوشته است. وی دراین نامه با اشاره به دلائل به بن‌بست رسیدن حزب توده وخیانت سران آن، از خاوری خواسته است تا مسیر انحرافی گذشته را نپیماید.
باهم این نامه را می‌خوانیم

کیهان هوائی ـ شماره ۷۶۹

چرا حزب توده از هم پاشید؟

دوست گرامی علی خاوری

پس از سلام گرم از زندان به دلائلی که درزیر خواهم نوشت به نوشتن این نامه به شما تصمیم گرفتم. این نامه تنها و تنها نظر شخصی من است و هیچ یک از دوستان دیگر رهبری حزب که باچندتن از آنان دریک بند هستیم، از آن آگاهی ندارند.

۱ـ چرا به نوشتن این نامه دست یازیدم؟

علت اصلی این کارم، دوچیز است: نخست اینکه چرا ما درزندان هستیم و حزب ما این طور از هم پاشیده و دوم اینکه نشریات چندسال گذشته شما (نامه مردم) و نوشته‌های نشریه راه توده که از سوی وابستگان به حزب دراروپای غربی منتشر می‌شود، تاآن اندازه که من دیده‌ام (از سال ۱۳۶۲ تا خرداد ماه ۱۳۶۶) دارای مطالبی است که باواقعیتی که ما درزندان و تاآن جا که آگاهی داریم دردرون جامعه ما وجود دارد، هیچگونه مطابقتی ندارد.

نخست: چرا ماا کنون درزندان هستیم و چرا حزب ما که باان همه تلاش درچهارسال فعالیت علنی ما دوباره پس از ۲۵ سال ایستائی توانست جای پائی- گرچه بسیار محدود- درجامعه ما پیدا کند این‌طور از هم پاشید؟

واقعیت این است که این جریان دردناک پی‌آمد تخلفات (خیانتها) سنگینی است که دردرجه اول از طرف شخص من دردرجه دوم بخشی از رهبری حزب به علت وابستگی همیشگی (از بدو تاسیس حزب کمونیست ایران تاامروز) چه دردرون ایران و چه دردوران مهاجرت به حزب کمونیست اتحاد شوروی داشته‌ایم، علیه منافع جمهوری اسلامی ایران ر منافع خلق ما و منافع حزب ما صورت گرفته است. سخن کوتاه وقتی که حزب کمونیست اتحاد شوروی از حزب ما وبه ویژه دبیراول آن یعنی شخص من می‌خواهد که «اطلاعات مخصوص» درباره بعضی سلاح‌های پیچیده که در زمان شاه معدوم در اختیار ایران گذاشته شده بود (در اختیارش بگذاریم) وحتی می‌خواهد که اگر بتوانیم یک فروند هواپیمای اف ۱٤ ویک راکت فنیکس را به اتحاد شوروی ویا افغانستان بفرستیم وماهم به علت همان وابستگی با آگاهی به اینکه انجام آن می‌تواند به نابودی حزب ما وخودما وهزاران مرد وزن بی‌گناه- که زیر شعارهای علنی حزب در جهت پشتیبانی از جمهوری اسلامی به دورما گردآمدند- شود، به این خواست تن‌درداديم وبرای انجام آن دست به اقداماتی زدیم ازقبیل ایجاد سازمان مخفی وجمع‌آوری آن اطلاعات ضروری که حزب کمونیست شوروی از ما می‌خواست وتحویل آن اطلاعات به مقامات شوروی که چیزی در عرف قوانین همه کشورها جز جاسوسی نام ندارد، حزب را زیر ضربه قانونی مقامات امنیتی کشورمان نهاد . این است پی‌آمد وابستگی یک حزب سیاسی به حزب یک کشور بزرگتر و نداشتن استقلال البته گناه بزرگ شخص من هم این است که این خواست حزب کمونیست اتحاد شوروی را پذیرفتم و برای انجام آن از همه امکاناتی که حزب می‌توانست به دست آورد، بهره‌گیری کردم.

این را هم بیافزایم که زیر ضربه قرار گرفتن حزب ما دلائل دیگری هم داشت که عمده‌ترین آنهااصرار دائمی حزب کمونیست اتحاد شوروی در زمینه لزوم همکاری حزب ما با سازمان مجاهدین خلق بود که به علت جنایات عظیمی که در کشور مرتکب شده بود، به صورت بدنام‌ترین دشمنان نه تنها حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بلکه مردم ایران درآمده بود وهمکاری وهمسوئی حزب ما با آن جریان به طور عادی وروشن حزب ما را به صورت دشمن آشتی‌ناپذیر جمهوری اسلامی (هم حاکمیت وهم اکثریت مطلق هممیهنان ما) در می‌آورد واین خود به طور روشن زیر ضربه گذاشتن تمامیت حزب بود.

دوم- اینک بپردازم به نقدی کوتاه به برخی از نوشته‌ها و تحلیل‌های نشریات شما:

۲ـ درباره ماهیت انقلاب بهمن ۱۳۵۷:

دربیانیه مشترکی که زیر تیتر بیانیه مشترک کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درنامه مردم ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶٦ (احتمالاً ممکن است ۱۳٦٤ باشد) چاپ شد. و شعار اصلی آن چنین است:

«پیروز باد مبارزه خلق درراه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران»

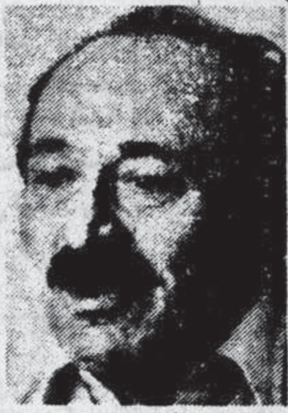
شما می‌نویسید انقلاب بهمن ۱۳۵۷ انقلابی بود خلقی، ضدامپریالیستی، ضداستبدادی و ضدسلطنتی که به درستی مهمترین رویداد سیاسی سال‌های اخیر میهن ما ارزیابی شده است.

اما دراین ارزیابی یک مساله بسیار مهم فراموش شده است و این «فراموشی» درمقاله‌ای که درنامه مردم ۲۰ شهریور ۱۳٦۵ زیر تیتر ارزیابی خطمشی حزب توده ایران درسال‌های ۱۳۵۷- ۱۳٦۱ نوشته شده است، به طور بارزی نمایان می‌گردد:

در بخش: «شکل مضمون و رهبری سیاسی انقلاب» این‌طور ارزیابی کرده‌اید:

انقلاب بهمن ۵۷ انقلابی بود ملی، دموکراتیک باخصلت ضداستبدادی و ضدسلطنتی، ضدامپریالیستی و خلقی. انقلاب بهمن برخلاف تبلیغات سران رژیم خصلت اسلامی نداشت. انقلاب بهمن دارای مضمون اجتماعی و طبقاتی بود و درعین حال این نیز یک واقعیت است که جنبش انقلابی در کشور، بنا به دلائل معینی شکل مذهبی داشت.

به نظر من اشتباه بزرگ شما دراین تحلیل این‌است که برای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ تنها شکل مذهبی قائل هستید و همین اشتباه بزرگ ریشه یک سلسله سمت‌گیری‌های نادرست در سایر تحلیل‌های شماست. واقعیت این است که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ میهن، در عین داشتن خصلتهای خلقی، ضد استبدادی، ضد سلطنتی ضد امپریالیستی و ملی و دموکراتیک دارای ماهیت اسلامی بوده است نه تنها



کیانوری

* تلاشی حزب توده، پیامد تخلفات سنگینی است که در درجه اول از طرف شخص من و در درجه دوم بخشی از رهبری حزب به علت وابستگی همیشگی به حزب کمونیست اتحاد شوروی داشته‌ایم.

* ادعای خوراندن و تزریق داروهای شیمیائی و روانگردانی یک دروغ است و من از هیچیک از افراد زندانی نشنیده‌ام که کسی بر اثر تزریق داروهای شیمیائی و روانگردانی، اعترافی کرده باشد.



خاوری

شکل اسلامی. شما خودتان در «بیانیه مشترک» نامبرده در بالا اعتراف می کنید:

«در قطعنامه متینگ عظیمی که در روزهای تاسوعا وعاشورا در سال ۱۳۵۷ پس از راهپیمائی با شرکت بیش از دومیلیون تن تشکیل گردید خواستهای کارگران ودیگر زحمتکشان به صراحت منعکس گردید.»

شما خوب می‌دانید که در این متینگ عظیم بیش از دومیلیون نفری در تهران ومتینگ‌های عظیم مشابه، که در شهرستان‌ها در همان روز انجام گرفت تعداد نیروهای سازمان‌های چپ حداکثر از چند صد نفرافزون نبود و آن نیروی عظیم چند میلیونی در سراسر کشور به طور دربست نیروهای مسلمان وزیر رهبری روحانیت اسلامی قرار داشتند، آیا با وجود این واقعیت می‌توان ادعا کرد که: «انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بدلایل معینی شکل مذهبی داشته است.»؟

۳- در باره استفاده از داروهای شیمیائی برای گرفتن اعترافات.

از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۶ در آن بخش از نشریات شما و گروههای وابسته در اروپای غربی این شعار تکرار می‌شود که گویا اعترافاتی را که رهبران ومسئولین گذشته حزب توده ایران پس از بازداشت در زندان کرده‌اند، زیر تاثیر تزریق داروهای شیمیائی ویژه بوده است. مثلا در هفته نامه «راه توده» ۲۷ خرداد ۱۳۶۲ این طور نوشته شده است:

«دژخیمان ساواک جدید که در یکی دوسال اخیر در سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلستان و اسرائیل بامدرنترین دستگاهها واشکال شکنجه‌های جسمی وروحی وداروئی آشنا شده بودند، تیغ خود را برای جان بهترین فرزندان خلق تیز کردند.»

این ادعا در ۱۳۶۲/۲/۱۶ با استناد به گفته دو پزشک مترقی فرانسوی که درباره ساختن این گونه داروها درایالات متحده امریکا ومراکز تهیه آنها صحبت کرده‌اند، تکرار شده است وهمچنین درشماره ۲۳- ۲-۱۳۶۲ هفته‌نامه راه توده تیتر درشت زیر تکرار شده است:

«تکنولوژی پزشکی «سیا» درخدمت جمهوری اسلامی»

شما که خودتان در بخش عمده این یکی دوسال یعنی ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ درایران بودید وخوب می‌دانید که حزب، دراین داوران اطلاعات دقیقی ازعملکرد ارگان‌های جمهوری اسلامی به دست می‌آورد (آیا) هرگز چنین اطلاعی پیداکردیم؟ آیا واقعیت این نیست که این یک دروغ ساخته محافل امپریالیستی دشمن جمهوری اسلامی ایران است؟ آیا انتشار این گونه خبرهای دروغ، نشانه آن نیست که جمهوری اسلامی ایران خطر بزرگی برای منافع حیاتی امپریالیسم جهانی به وجود آورده است؟

اما اگر این ادعای نادرست منحصر به شماره‌های هفته نامه راه‌توده درسال ۱۳۶۲ بود ممکن بود فکر کرد که نویسندگان این ادعاها شاید ناخواسته زیر تأثیر تبلیغات محافل امپریالیستی قرار گرفته‌اند، اما با تأسف زیاد می‌بینیم که در خردادماه ۱۳۶۵ «نامه مردم» یعنی سه سال بعد از نوشته‌های «راه توده»، درهمان شماره که جریان «کنفرانس ملی» نوشته شده در گزارش کمیته مرکزی به کنفرانس ملی عین این ادعای نادرست تکرار شده است و نوشته شده:

«ونیز خوراندن وتزریق داروهای شیمیائی و روانگردانی»

واقعیت این است که این ادعا یک دروغ بیش نیست من از هیچیک از مسئولان و افراد زندانی که دراین چند سال که از بازداشت ما می گذرد دیده‌ام، نشنیده‌ام که کسی براثر تزریق داروهای شیمیائی و روانگردانی اعترافی کرده باشد.

اخیراً میزگردی درزندان اوین تشکیل شد که در آن گروهی از رهبران گذشته حزب توده ایران و از جمله خود من در آن شرکت داشتیم و بعلاوه عده‌ای دیگر از رهبران گروهکهای ضدانقلاب مانند گروه پیکار، گروه اتحادیه کمونیستها، گروه سهند، سازمان انقلابی توده، گروهک اشرف دهقانی، حزب کومله، گروه طوفان... و همچنین از سازمان فدائیان اکثریت و سازمان فدائیان انشعابی کشتگر شرکت داشتند وهر کدام تاریخچه فعالیت سازمانی خود را از آغاز تاسیس تازمان بازداشت توضیح دادند که مسلماً به اطلاع شما خواهد رسید.

۴- مبارزه ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی

شما در بیانیه مشترک در صفحه اول من جمله می‌نویسید:

'انقلاب نتوانست وظائف ضد امپریالیستی خود را طبق خواست نیروهای محرک با پی‌گیری عملی سازد... انقلاب قادر نشد...: قانون کار، قانون تامین اجتماعی مترقی مبتنی برخواست کارگران وبهبود شرائط کار وزندگانی آنانرا عملی سازد.

(این جمله باکمی تغییرات نه در مفهوم بلکه درجابجا کردن بعضی کلمات نوشته شده است) آیا شما اطلاع دارید قانون کاری که اخیراً به تصویب رسید یکی ازمهمترین قانون‌های کارجهان است؟

اما درباره مبارزه ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی شما درگزارش خود به «کنفرانس ملی» این طور می‌نویسید:

«جنگ ایران وعراق که امپریالیسم امریکا آتش آن را برافروخت و به آن دامن زد ومی‌زند و اکنون وارد ششمین سال خود شده تلفات انسانی و مالی عظیمی برای کشور ما به بار آورده است.

امپریالیسم آمریکا توانست پس از آغاز جنگ، حضور نظامی خود را در منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک و به ویژه در اقیانوس هند و خلیج فارس تحکیم کند.

ادامه جنگ یکی از عوامل احیاء مواضع اقتصادی انحصاری امپریالیستی در ایران بوده و هست و خود زمینه‌ساز تقویت نیروهای ارتجاعی به سوی امپریالیسم شده و می‌شود.

امپریالیسم همچنان از جنگ به عنوان ابزار مهم اجراء توطئه‌های کوتاه مدت و دراز مدت خود از آن جمله تضعیف دو کشور همسایه به منظور تحقق بیش از پیش هدفهای خود بهره می گیرد.»

درباره این بخش از گزارش شما چند نکته قابل یادآوری است.

اول-اینکه تعبیر جنگ ایران و عراق نادرست است.

جنگ، تجاوز عراق بدون اعلام جنگ است.

جنگ به تحریک امپریالیسم امریکا و با هدف سرنگون ساختن جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید و خود شما شاهد آن هستید که چگونه صدام با دستور امریکا، خائن ملی دکتر شاپور بختیار را از پاریس به بغداد دعوت کرد و به او پیشنهاد کرد که پس از تسخیر اهواز به وسیله ارتش عراق او و همگی نیروهای سلطنت‌طلب و نوکران امریکا را به «بخش تسخیر شده» بیاورد و «دولت آزادی ملی» را تشکیل دهد و با در دست گرفتن تمامی منابع نفتی ایران، دولت جمهوری اسلامی را چنان تضعیف کند که با ضربه کوچکی سرنگون شود. شما خوب می‌دانید که این از کدام منبع آگاه و مورد اعتمادی به ما داده شد و ما دراختیار رهبری جمهوری اسلامی گذاشتیم. پس «جنگ ایران و عراق» به آن

طور که شما در گزارش خود به کنفرانس ملی گفته‌اید، نیست بلکه تجاوز آمریکائی عراق به جمهوری اسلامی ایران و دفاع ایثارگرانهٔ مردم میهن‌پرست کشور (همان نیروهای عظیم چندمیلیونی شرکت کننده در تظاهرات و میتینگ و راهپیمائی تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷) است که با شوری غیرقابل وصف از پیشروی ارتش عراق جلوگیری کردند.

دوم ـ اگر نقشه شیطانی امریکا و همهٔ مزدورانش درمنطقه خلیج‌فارس و درتجاوز جنایت‌بار ارتش عراق نتوانستند به آماج‌های خود برسند، تنها همان دفاع مصمم رهبری جمهوری اسلامی و مبارزه پرایثار نیروهای میلیونی محرومان جامعه بوده، چطور باهمهٔ این آگاهی‌ها شما به خود جرات می‌دهید که در گزارش خود به «کنفرانس ملی» ادعا کنید که:

«انقلاب نتوانست و ظائف ضدامپریالیستی خود را طبق خواست نیروهای محرک با پی‌گیری عملی سازد.»

آیا این پایداری ۸ساله علیه این تجاوزخائنانه امپریالیسم امریکا، که طبق نوشتهٔ خودشما دربارهٔ آماج‌های کوتاه مدت و درازمدتش که حداقل آن سرنگیونی حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی و برپایه گفته‌های مکرر مقامات رسمی درهم شکستن مقاومت رژیم که درمقابله بااراده به حق مردم عمل می‌کند، آماده شوند.»

درگزارش شما به کنفرانس ملی، شما دیگر این شعار را باصراحت بیشتری به صورت دعوت مردم برای قیام مسلحانه مطرح کرده‌اید. درصفحه ۱۶ «نامهٔ مردم» ۲۵ خرداد ۱۳۶۵ که تمامی گزارش شما به کنفرانس ملی درج شده، شما این طور نوشته‌اید:

«از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی حیات خویش را باسرکوب هرگونه مخالفتی درکشور پیوند داده و ادامهٔ موجودیت خود را در گرو تشدید ترور و اختناق می‌داند، یگانه راه انتقال قدرت سیاسی به جبههٔ متحد خلق اعمال قهر انقلابی است. به نظر حزب، بر سرنگون‌کردن رژیم می‌توان و باید از همهٔ اشکال مبارزه از تظاهرات خیابانی تا اعتصابهای همگانی و نیز مبارزهٔ مسلحانه توده‌ای استفاده کرد.»

آیا واقعاً شما باور دارید که در جمهوری اسلامی ایران که حاکمیت آن مورد پشتیبانی توده‌های دهها میلیونی خلق است، چنین شعاری چیزی جز خیال‌پردازی موهوم می‌تواند باشد؟ افزون برآن شما مسأله انتقال قدرت سیاسی به «جبهه متحد خلق» را مطرح کرده‌اید. همان جبهه خلقی! که خود شرائط اجتماعی ـ اقتصادی و دست زدن به اقدامهای چپ روانه، مانند طرح شعارهای بلندپروازانه و کوشش برای جهش به انقلاب سوسیالیستی.»

البته شما درگزارش خود نگفته‌اید، کسانی که دارای این نظریات انحرافی هستند، درمیان افراد شما چه تعدادی را تشکیل می‌دهند و چه تفاوتی میان کسانی که هوادار همکاری درتشکیل جبهه واحد ضددیکتاتوری بانیروهای ضدانقلابی ضدرژیم یعنی سلطنت‌طلبان و دارودسته‌های همانند آنان هستند، باکسانی که به عنوان مهمترین عناصر جبههٔ متحد خلق «حزب دموکرات کردستان» و «سازمان مجاهدین خلق» را قرار می‌دهند، وجود دارد یعنی همان سازمان‌هائی که تامغز سرشان درباتلاق ننگین سرسپردگی به آمریکا فرو رفته‌اند.

شما در نامه مردم مورخ ۱۹- ۷- ۱۳۶۶ چنین می‌نویسید:

«باز هم در پیرامون اتحاد نیروهای مترقی و ملی و ضدامپریالیستی.»

«نیروهای خلقی مورد بحث ما در مرحله نخست عبارتند از: «سازمان مجاهدین خلق ایران»(!)، «سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت)،» «حزب دمکرات کردستان(!)»، «سازمان فدائیان خلق ایران (فدائی)»، «سازمان کارگران

● اخیرا میزگردی در زندان اوین تشکیل شد که در آن رهبران گذشته حزب توده ـ از جمله خود من ـ به علاوه عده‌ای دیگر از رهبران گروهک‌های ضد انقلاب مانند: پیکار، اتحادیه کمونیستها، سهند، سازمان انقلابی توده، گروهک اشرف دهقانی، کومله، طوفان و فدائیان اکثریت و.... شرکت کردند.

امریکا روی کارآوردن یک حاکمیت هوادار امپریالیسم غرب می‌باشد، مبارزهٔ پی‌گیر ضدامپریالیستی نیست؟

آیا درمرحله کنونی که امپریالیسم امریکا و همه همرزمانش در پیمان ناتو و همدست نشاندگانش درمنطقه خلیج‌فارس به تجاوزمستقیم آشکارعلیه جمهوری اسلامی ایران دست زده و هر روز با اشکال و اقدامات تازه‌ای به شدت این تجاوز می‌افزایند، دفاع ایثارگرانه جمهوری اسلامی، مبارزهٔ پی‌گیر ضدامپریالیستی نیست؟

آیا اگر فرضا جمهوری اسلامی ایران به جنگ باعراق تجاوزگر و عامل آمریکا خاتمه دهد، شما تصور می کنید که امپریالیسم آمریکا بااین همه سرمایه‌گذاری برای رسیدن به آماج‌های کوتاه مدت و درازمدت خود درمنطقه، به جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران و تشدید روزافزون تجاوزات خود پایان خواهد داد؟ فکر نمی‌کنید که چنین برداشتی به راستی ساده‌اندیشی است؟

۵- دربارهٔ شعار براندازی مسلحانهٔ جمهوری اسلامی ایران

دربارهٔ شعار براندازی مسلحانهٔ جمهوری اسلامی ایران درشماره‌های «نامهٔ مردم» که ما دیده‌ایم وهمچنین درهفته نامهٔ «راه توده» از سال ۱۳۶۲ تا ۲۹ خرداد ۱۳۶۵ همواره افزون برمقالات‌درپایین ضمیمه اول شعار: «پیروزباد مبارزهٔ خلق برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران» باحروف درشت نوشته شده است.

همچنین بیانیه مشترک نامبرده درپیش پیشتر درشت و باهمان شعار آغاز شده است. درصفحهٔ ۶ «نامهٔ مردم» مورخ ۱۳۶٤/۲/۱۴ این موضوع به صورت جمله زیر تکرار شده است: «بنابراین وظیفه نیروهای ملی و مترقی است که برای شما اعتراف کرده‌اید که موثرترین و نیرومندترین عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن سازمان‌هائی مانند «حزب دمکرات کردستان به رهبری رحمن قاسملو» و سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی هستند که تا مغز سرخود در باتلاق ننگین خدمت و سرسپردگی به امپریالیسم امریکا و نوکرانش در منطقه فرو رفته‌اند.

٦ـ دربارهٔ شعار «جبهه متحد خلق».

در گزارش به کنفرانس ملی در صفحه ۱٤ نامهٔ مردم مورخ ۲۹ خرداد ۱۳٦۵ دربارهٔ جبهه متحد خلق، شما چنین گفته‌اید:

«باید متذکر شد که دربارهٔ تشکیل جبههٔ واحد نظریات گوناگون وجود دارد و گاه مساله تشکیل جبهه واحد ضددیکتاتوری از همه نیروهای ضدرژیم مطرح می‌شود، نقطه مقابل این نظرات تشکیل جبههٔ واحد ضددیکتاتوری از همه نیروهای چپ است. اگر پیشنهاد نخست چهارچوب جبهه را تا چهارچوب اپوزیسیون ارتجاعی(!) گسترش می‌دهد. پیشنهاد دیگر دایرهٔ آنرا به نیروهای چپ پیرو سوسیالیسم علمی محدود می‌سازد.

ماسرنگونی رژیم را درمحدودهٔ انقلاب ملی و دموکراتیک مطرح می‌سازیم بنابراین این جبههٔ واحد باید همه نیروهای ملی و انقلابی دموکراتیک را از متزلزلترین تا پی‌گیرترین آنها دربرگیرد. به نظر ما چنین جبهه‌ای می‌تواند جبههٔ متحد خلق باشد.

حرف برسر خودداری از جهش ازمرحلهٔ ملی و دموکراتیک است.

تذکر این موضوع از آن لحاظ حائز اهمیت است که دو خطر همیشه نیروهای خلقی و انقلابی را تهدید می‌کند: گرایش اپورتونیستی راست به معنی دنباله‌روی از بورژوازی و خیانت به منافع خلق و گرایش چپ به معنی کم بهادادن به انقلابی ایران (راه کارگر)،» «سازمان فدائی خلق پیرو برنامه (هویت)» و دیگر نیروهای سیاسی و سیاسی ـ مذهبی که نقش اساسی در به ثمررساندن انقلاب داشتند. (!)» به راستی این موضع‌گیری شما درباره ترکیب «جبهه متحد خلق» با هدف براندازی مسلحانه جمهوری اسلامی ایران، به طور عجیبی تعجب‌انگیز است دراین باره دو نکته را یادآوری می کنم:

اول این که خود شما هنگامی که در ایران بودید، شاهد این واقعیت بودید که حزب دمکرات کردستان و دبیر اول آن رحمن قاسملو از دیرزمانی مزدور و جیره‌خوار مستقیم عراق و امریکا و عربستان‌سعودی بوده و هستند. این همان رحمن قاسملوئی است که، او را به مناسبت نوکری عراق از حزب اخراج کردیم این دارو دسته مزدور امریکا و عراق را که بنا بر نوشته خود شما تجاوزش را علیه جمهوری اسلامی به دستور و تحریک امریکا آغاز کرد و اکنون هم مورد حمایت همه‌جانبه امپریالیسم امریکا و دست‌نشاندگانش در منطقه می‌باشد، چطور ممکن است که شما این دارو دسته مزدور امپریالیسم را مانند دارودسته مسعود رجوی که در همان عراق با کمک همه‌جانبه عراق علیه جمهوری اسلامی جنایت‌کارانه می‌جنگد و با فرستادن مأموران خائن خود با بمب‌گذاری و قتل مردم بی‌گناه و حتی کودکان خردسال مدارس را کشتار می‌کند، جزء اولین عناصر تشکیل جبهه متحد خلق برای مبارزه با امپریالیسم (!) و سرنگون ساختن جمهوری اسلامی ایران به حساب بیاورید؟

دوم این که بر خلاف ادعای شما که در بالای صفحه نقل کرده‌ام، همه این دارو دسته مانند گروه کوچک حزب‌ما، دربه ثمر رساندن انقلاب نه تنها «نقش اساسی» نداشته‌اند بلکه بسیاری از این گروهها از همان آغاز علیه جمهوری

چرا حزب توده از...

نوپای اسلامی ایران که تازه رژیم سلطنتی را سرنگون کرده وبا توطئه‌های گوناگون در کردستان و گنبد دست به جنگ مسلحانه زدند وبه ویژه در کردستان، گروههای چپ نمائی که نام آن‌ها را در خبر میز گرد اخیر بردمام، مسلحانه علیه جمهوری اسلامی می‌جنگیدند.

برای من بسیار پرسش انگیز است که در دورانی که همه مردم واقع بین و مترقی جهان شاهدند که امپریالیسم امریکا با تمام نیروهایش درصدد ضربه وارد کردن به جمهوری اسلامی است- و خود شما هم این را اعتراف کرده‌اید -و جمهوری اسلامی ایران این طور افتخارگرانه علیه این متجاوز آشکار جنایت بار امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا و دست نشاند گانش در منطقه می‌جنگد چه چیز شما را وادار کرده است که با همدستی با دارو دسته‌های مزدور و خائن وابسته به امریکا بخواهید مسلحانه جمهوری اسلامی ایران را سرنگون سازید. آیا این روش، همسوئی کامل با امپریالیسم نیست؟ به نظر من از این همسوئی کاملتر نمی‌توان تصور کرد.

آیا شما هنوز علیرغم همه این واقعیات به سیاستی که نمونه‌های آن را من دراین نامه نوشتم پایبند هستید؟ از ته دل امیدوارم که چنین نباشد.

۷- نتیجه گیری

هدف بنیادی من از نوشتن این نامه به شما این است که اولاً می‌خواستم شما را در جریان واقعیاتی بگذارم که در میهن ما وجود دارد و بسا احتمال دارد که شما از این واقعیتها آگاهی درستی نداشته باشید. یکی از این واقعیات این است که در میهن ما هیچگونه امکانی نه تنها برای عملی‌شدن شعارهای واهی و خیالپرستانه مندرج در نشریات شما وجود ندارد، بلکه حتی امکان رشد و نمو یک جریان سیاسی چپ بدون وابستگی و مستقل هم وجود ندارد. تنها ممکن است افراد انگشت‌شماری- به نسبت توده‌های دهها میلیونی محرومان هوادار حاکمیت جمهوری اسلامی- این شعارهای واهی و خیالپرستانه را بپذیرند و در پی‌آمد آن به گمراهی و بالاخره به بدبختی گرفتار شوند.

هدف بنیادی دوم من این است که خواستی را با شما در میان بگذارم با اطمینان کامل به اینکه اگر این خواست از سوی شما برآورده شود امکان آن پیدا خواهد شد که به احتمال بسیار زیاد برای بخش مهمی از مشکلاتی که براثر این سیاست نادرست و غیرواقع‌بینانه شما پیدا شده، راهحلی پیدا شود. خواست و خواهش من این است که شما به هر شکلی از اشکال که صلاح بدانید، سیاست نادرست چند سال گذشته را مورد تجدیدنظر انتقادی قرار دهید و با پیروی از واقعیات موجود جامعه و میهن، لزوم پشتیبانی همه افراد میهن‌پرست را صرفنظر از اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیک، از جمهوری اسلامی ایران در این مبارزه زندگی و مرگ علیه جبهه متحد امپریالیسم جهانی و مزدوران و دست‌نشاندگانش در منطقه و دارودسته‌های جنایتکار مزدور امپریالیسم موردتأیید قرار دهید.

امیدوارم که با مطالعه و بررسی همه‌جانبه و با حوصله این نوشته من، بتوانید در سوئی که دراین نوشته پیشنهاد کردهام گام موثر و مثبتی بردارید.

در پایان باید یادآور شوم که همه علامت تعجبها(!) از من است.

با سلامهای گرم دوستانه نورالدین کیانوری ۱۶ دیماه ۱۳۶۶

مقاومت در ...

(به تحقیر به صالح اشاره می کند) بیش ازحد قهر است صدر ا لد ین چنین نیست ؟

تبریزی : حتماً ای فرمانده .. او بمقابل اینگونه مسلمانها آرام نمی گیر د ..

سندگون : طبعاً روشن است .. آنها در مقابل د ستور او می ایستند و وظیفه اش را مانع می شوند ..

حافظی : اینها سنگهائی در فرا راهش اند که مانع حرکت او به اطراف جهان می شوند ..

سند گون : لکن ما میدانیم که این سنگها را دروقت مناسب چگونه بدور افگنیم تا بادار مان به هدف خود برسد .. چنین نیست ؟

فرماندهان و حاضرین همه : حتماً چنین است ای فرمانده ..

سند گون : صدر الد ین !

تبریزی : بلی ! آقا یم !

سند گون : همین امروز به سفر آ ماده می شویم . بعد از یک یا دو ساعت میخواهم همه چیز آماده باشد .. دا نستی ؟

تبریزی : (برسم احترام خم می شود و آنجا را بقصد خارج شدن ترک می کند) چنانچه بخواهی ای فرمانده .

سند گون : (به تکودار) تکودار ! تاهین سفر در اینجا نگهداریش کن ..

تکو دار : (برسم احترام خم میشود و با دو نفر از افرادش جهت تحت الحفظ قراردادن او بطرف صالح می رود) ای مرد آماده باش .. آ ماده ..

صالح : (باآنها آنجا را ترک می کند و میگوید) انا لله و انا الیه راجعون ..

راوی : بعد کمتر از یکماه لشکر مغل بسر کردگی سندگون به همان جائی که هلاکو آنجا زندگی می کرد رسیدند ملک صالح رکن‌الدین‌اسماعیل بن بدرالدین لؤلؤ همراهش بود .. هلاکو بر او بسیار قهر بود ، امر کرد تابدنش را همراه با روغن گوسفند چرب کنند ، پس از آن به نمد بپیچانند و با ریسمان خوب محکم ببندند و در زیر حرارت آفتاب سوزان بیندازند .. بعد از چند روز روغن گرمین شدکرمها رو به ازدیاد بودند وبدن مردی راکه میخواست باو بای مغل مقابله کند می خوردند ، تا اینکه بعد از یکماه روحش ازین عذاب رهائی یافت و به رحمت پروردگار پیوست رحمت خدا بر او باد ..

پرده پائین میشود .

نوشته: محمد نسیم حجازی

ترجمه: ناصرالدین «جمال»

سرگذشت یک مجاهد

(۶)

راه دیگر

نعیم همینکه د ر شهر بصره د اخل گردید با طلحه یکتن از همصنفانش رو برو شد ، از گفته های او به نعیم معلوم شد که امروز بعد از نما ز جمعه در مسجد شهر جلسه بزرگی تحت صدارت ابن عامر منعقد شدنیست ، مسلما نا ن قصد حمله بر سند را داشتند که قیادت سپاه به محمد بن قاسم تفویض گردیده بود ، حجاج بن یوسف فریضهٔ ترغیب و تشویق مردم بصره به جهاد را به ابن عامر واگذار شده خودش بخاطر جلب همکاری مردم کوفه به آنصوب رفته بود . از تقریر و خطابهٔ ابن عامر توقع میرفت که بمردم بصره حالت امید وار کننده ایجاد کند اما در شهر شخصی د رویش نمائی بنام ابن صادق آمده بود که پیروان شرارت پیشهٔ او در هر جا با آغاز جهاد در سند مخالفت نموده طور مخفی فعالیت داشتند . در بصره چنین خطر احساس میشد که با اشتراک و سهم گیری آنها د ر جلسه دگرگونی رخ ندهد .

نعیم با طلحه یکجا صحبت کنان بخانه او رسیدند و اسپ را در آنجا گذاشته هر دو بطرف مسجد روانه شدند .

آنروز مسجد از گذشته‌ها بیشتر مجلل بود

بعد از ادای نماز ابن عامر بر منبر نمایان گردید . او هنوز چیزی نگفته بود که یک جماعت دو هزار نفری با سرو صدائی داخل مسجد شدند که درپیشاپیش آنها شخصی جسیمی قرار داشت که عبای سیاه به تن دستار سفید به سر ومهرهٔ از دانه های قیمتی بگردنش آویزان بود ، طلحه طرف شخص نو وارد اشاره نموده گفت: ببین آن شخص ابن صادق ا ست . من میترسم که او حتماً درین مجلس کدام هنگامه‌ئی ایجاد می کند .

ابن صادق د ر فاصلهٔ چند متری نعیم نشست و به پیروی از ا و گروه عقبی نیز به هر جا نشستند .

ابن عامر که منتظر آرام نشستن آنها بود بالاخیر به خطابهٔ خود آغاز نمود :

ای فدائیان غیور اسلام ! دنیا طی هشتاد یا نود سال گذشته غیرت وشجاعت صبر و استقامت ، جلال و عظمت بابا و اجداد ما را امتحان نموده است د ر آن عهد ما با نیرو های بزرگ د نیا مقابله نمودیم ، پادشا هان بزرگ و جابر زمانه را سر نگون کردیم . داستان پیروزی های ما ازانجا آغاز می یا بد که وقتی طوفان کفر ولادینی بخاطر محو ساختن پروانه های شمع رسالت جانب چار د یواری مدینه پیشتازی میکردند و آن سه صد و سیزده تن فدائیان رسول الله (ص) به قصد سیراب ساختن نخل اسلام با خون پاک شان در برابر تیر ها ، نیزه ها و شمشیر های دشمن سینه های خود را سپر نموده بودند ، بعد از آن فتح بزرگ د یگر ما پرچم توحید را بردا شته به تعقیب کفر برون آمدیم و در کنار های مختلف دنیا جا گرفتیم اما تا حال هم د رین زمین پهناور مناطق زیادی هست که د ر آنجا ها آخرین پیغام خداوندی تا هنوز نرسیده و این فریضه ماست که باید پیام خداوند خود را در سراسر دنیا برسانیم و قانون او را در زمین او نافذ نمائیم . زیرا این همان قانونیست که از طفیل آن ملل ضعیف و نیرومند در دایره وسیع مساوات و برابری یکجا میتوانند زیست نمایند و انسانهای مظلوم میتوانند از برکت آن به حقوق تلف شده خویش نائل آیند .

تاریخ شاهد ا ست که تا امروز هر نیروی عظیمی چون در برابر این قانون جهانشمول مخالفت و مقا بله نموده به سختی شکست خورده ا ست .

مسلمانان ! من در حیرتم ا زینکه چگونه (راجه سند) غیرت ما را به امتحان فرا خوانده ؟ او چگونه درک کرده است که مسلمانان از نا حیه خانه جنگی آنقدر ضعیف و ناتوان شده اند که حتی توهین زنان خود را با خاموشی تحمل می کنند .

ای مجاهدین ! حالا فرصت امتحان غیرت شماست . هدف من این نیست که شما با جذ به ا نتقا م قیام نمائید ، ما میتوانیم (راجه سند) را مصاف نمائیم اما ما بصفت یک مسلمان و علمبردار

عدل و مساوات نمیتوانیم حکومت استبدادی او را بر مردم مظلوم هندوستان تحمل نمائیم. (راجه داهر) با محبوس ساختن چند تن از مسلمانان، ما را دعوت نموده است که تا میلیونها افراد سندی را از پنجهٔ آهنین استبداد او برهانیم.

ای مجاهدین! برخیزید و با نواز ش طبل پیروزی خود را تا آخرین نقطه هندوستان برسانید.

هنوز گفتار ابن عامر خاتمه نیافته بود که ابن صادق از جا بلند شده، با صدای بلند خطاب بمردم گفت.

مسلمانان! من ابن عامر را بزرگ خود میپندارم، و در اخلاص من نسبت به او هیچ شکی نیست، اما این مسئله خیلی تاسف آور است که یک چنین انسان عالی صورت نیز آلهٔ دست انسان هوس پرستی چون حجاج بن یوسف قرار گرفته و در برابر شما تجاویز برهم زدن صلح جهانی را پیشنهاد میکند.

اهل بصره که نسبت مظالم گذشته حجاج بن یوسف اکثراً با او مخالفت داشته اند تنها منتظر یک چنین شخصی که جرأت مقابلهٔ علنی را داشته باشد، بودند با حیرت طرف ابن صادق مینگریستند.

ابن عامر میخواست چیزی بگوید اما آواز ضعیف او در برابر صدای رسای ابن صادق پیچیده ماند.

ای مردم! رژیم موجوده ازین فتوحات بجز از بدست آوردن مال غنیمت و توسعه امپراطوری اش هدف دیگری ندارد، اما اندکی با تعمق نظر نمائید که چقدر انسانهای بی گناه فدای هوس توسعه طلبی و زر اندوزی ها گردیده اند.

چقدر از اطفال معصوم یتیم و زنان ضعیف بیوه شدند، من هزاران جسد برادران، فرزندان و پدران بی گناه شما را در میدان های ترکستان بچشم سر مشاهده کرده‌ام، من بی تابی و بیقراری زخمی های شما را دیده ام، من بعد از پندار و ملاحظه این همه مناظر عبر تناک مجبور شده ام تا بگویم که خون مسلمانان هنوز اینقدر بی ارزش نشده که بخاطر شهرت یافتن حجاج بیدریغ ریختانده شود. مسلمانان! من مخالف جهاد نیستم، لیکن باید بگویم که در ابتدا ما به خاطری بجهاد ضرورت داشتیم که ضعیف بودیم و کفار بخاطر نابودی ما کمر بسته بودند اما حالا ما نیرومندیم، ما از هیچ دشمنی احساس خطر نمی کنیم. حالا لازم بر ما آنست که تا در جهت خانه امن و امنیت ساختن دنیا دست بکار شویم.

مسلمانان! همه آن جنگهائی را که حجاج بخاطر توسعه طلبی انجام داد نمیتوانیم لفظ جهاد را بر آن اطلاق نمائیم.

« ابن عامر حاضرین را از سخنان ابن صادق متأثر دیده به آواز بلند گفت: »

مسلمانان! من نمیدانستم که هنوز در میان ما انسانهای شریری هستند که.. «ابن صادق قبل از آنکه سخن ابن عامر تکمیل شود با آواز بلند گفت»: ای مردم! من خجالت می کشم که انسانهای مغروری چون ابن عامر نیز در شمار جاسوسهای حجاج قرار دارند.

« یکتن از پیروان ابن صادق بلند شده صدا کرد »

جاسوس حجاج را بیرون کنید.

حربهٔ ابن صادق کارگر افتاده بعضی مردم « جاسوس حجاج، جاسوس حجاج » گویان از مجلس بیرون رفتند و سخنان توهین آمیزی نسبت به ابن عامر بلندمیشد.

یکتن از شاگردان ابن عامر کلمات نادرستی را که راجع به استاد مهربانش گفته میشد تحمل نتوانسته با مشت به دهان یکی از گویندگان کوفت همان بود که در مسجد هنگامه ئی برپا گردید، مردم یکی بجان دیگر افتادند.

محمد بن قاسم سخت سراسیمه بود، بار بار دستش به قبضهٔ شمشیر میرفت اما از اشاره استاد و احترام مسجد خاموش می ماند.

در چنین حالت حساس نعیم ازدحام را دوشق نموده به پیش آمد و بر منبر بالاشده با آواز دلکشش شروع بتلاوت قرآن کریم نمود. الفاظ قرآن کریم چون بگوش مردم رسید همه یکدیگر را به شنیدن آن تلقین میکردند. ابن صادق که بخاطر برهمزدن جلسه آمده بود میخواست بار دگر هنگامه برپا شود اما از احترام مردم نسبت به قرآن و از خطر جان خودش خاموش شد، نعیم همزمان با خاموشی مردم شروع به سخنرانی کرد « و گفت »:

ای مردم بد قسمت بصره! از قهر خدا بترسید و باندیشید که شما در کجا اید و چه میکنید، افسوس! به خاطر اعمار همان مساجدی که بابا و اجداد شما خون و استخوان خود را عرضه میکردند امروز شما حتی در داخل آنها از فتنه گری هم نمی ایستید.

« سخنان نعیم آرامشی در سراسر مسجد برپا نمود، او اندکی با لهجهٔ تراژیدی گفت: »

این همان مقامیست که پدران شما از پانهادن در آنجا لرزه بر اندامشان از ترس خدا طاری میشد، و قبل از داخل شدن در اینجا تمام گرفتاری ها و آلایشات دنیوی را فراموش میکردند امروز من حیران برآنم که در ذهنیت شما اینقدر دگرگونی و انقلاب بزرگ چگونه پیدا شده. من باور نمیکردم که ایمان شما اینقدر ضعیف شده باشد. شما اولاد همان مجاهدینی هستید که سالها در راه خدا و عشق رسول (ص) جانهای خود را قربان میکردند اگر شما احساس میداشتید که خوامخوا روزی با پدران خود روبرو میشوید هرگز اجازه نمیدادید که چنین عمل نادرست وحرکت بیجا از شما سر میزد. من میدانم که این جرئت را به شما کسان دیگری ایجاد کرده اند.

« هدف نعیم ابن صادق بود، مردم نیز رو به عقب سر گردانیده طرف او میدیدند. ابن صادق بادرک حساسی فرصت، خواست تاثر گفتار نعیم را از قلب مردم برباید از جا بلند شده گفت »

: ای مردم! اینهم جاسوس حجاج است، او را برون بکشید!

« او میخواست بیش از اینهم چیزی بگوید که نعیم به آواز بلند و لهجهٔ قهر آمیز گفت: » فرض کنید من جاسوس حجاج ام، اما خائن به اسلام نیستم. ای مردم نادان بصره! شما لحظهٔ قبل از زبان این مرد شنیدید که میگفت مسلمانان وقتی ضرورت جهاد داشتند که ضعیف بودند اما شما ازین گفته او هیچ عکس العملی نشان ندادید و احساساتی نشدید. آیا هیچ کس از شما فکر نکرد که هر فردی از مسلمانان قرون اولیه از لحاظ صبر و استقامت و نیرومندی از تمام ما و شما فوقیت داشت.

میدانید آنها کی ها بودند و چه ها کرده رفتند؟ به شما معلوم نبود که نزد آنها چه بود؟ نزد آنها خلوص صدیق اکبر جلال حضرت عمر، غنای حضرت عثمان و شجاعت حضرت علی و دعا های نیک محبوبترین پیامبر خدا (ص) با آنها همراه بود، شما بیاد دارید آنگاهیکه سه صد و سیزده نفر در اولین مقابله کفر و اسلام تیغ و کفن با خود گرفته بکارزار رفتند که سرور دو جهان فرمود: امروز کافهٔ ملت اسلام بخاطر مقابله با کافه ملت کفر روان شده. اما امروز یک انسان ذلیل و پست میآید و بروی شما میگوید که نعوذ بالله آنها نسبت از ما ضعیف و کمزور بودند.

« حاضرین از سخنان نعیم تحت تاثیر آمده یکی از میانه نعرهٔ الله اکبر بلند نمود وسایرین به تقلید ازو تکبیر گفتند. بعضی ها رو گردانده طرف ابن صادق میدیدند و زمزمه کنان او را ملامت میکردند. نعیم به ادامهٔ سخنانش گفت:»

دوستان و بزرگواران! اتهام توسعه طلبی و زر اندوزی به حق مجاهدینی که جان و مال و همه خواهشات دنیوی شان را در راه خدا (ج) قربان میکنند ظلم است. اگر آنها هوس دنیوی میداشتند هرگز آن احساس و جذبه که یک تعداد محدود مجاهدین را در برابر اردوی بیشمار کفار آماده قیام کرده بود در آنها دیده نمیشد. اگر هدف آنها جاه طلبی و حکمروائی میبود به ساکنین مناطق مفتوحه حق مساوی قایل نمیشدند همین امروز هم در میان ما چنین کسی نیست که بجای شهامت مال غنیمت را هدف قرار داده حاضر میدان شود. درست است که مجاهدین از حکمروائی و جاه طلبی بی نیاز اند، اما با افتخار و سر بلند زیستن آنهائی که در راه خدا «ج» از همه چیز گذشته اند. نباید تعجب کرد. سلطنت جزء لاینفک فقیری مجاهد است.

مسلمانان! اگر صفحات تاریخ گذشته ما از خلوص ایمان صدیق اکبر لبریز باشد خالی از داستان منافقت عبدالله بن ابی نیز نیست، هدف آنهائی که بر نقش قدم صدیق اکبر راه میرفتند سربلندی اسلام و مسلمین بود اما پیروان عبدالله بن ابی همیشه سد راه ترقی اسلام قرار می گرفتند. بالاخره نتیجه چه شد؟ من از ین پیروان عبدالله بن ابی سوال دارم؟

« ابن صادق حالت روباهی را بخود گرفته بود که از چهار طرف درحلقه شکار-چیان بند مانده باشد. او متیقن بود که این جوان فصیح بیان با چند جمله و کلمه دیگر همه اهل مجلس را علیه او مشتعل میکند، او به اطراف خود نگاه کرد دید همه طرف او با درشتی می بینند فوراً با آهستگی خود را به عقب کشید، کسی از اهل مجلس صدا کرد « منافق میگریزد بگیرید! » چند جوان دیگر « بگیر بگیر » گویان بر او حمله نمودند، پیروان او کوشیدند تا او را ازین بلا نجات دهند اما از توان شان نبود، کسی با مشت کسی با لگد او را می کوفتند تا آنکه محمد بن قاسم دویده پیش آمد و او را با مشکل از چنگ مردم نجات داد.

ابن صادق همزمان با آنکه از چنگ مداحان و هوا خواهان خود رها شد پا به سر نهاد، فرار کرد.

چند جوان دلاور به تعقیب چند فراری روانه شدند اما محمد بن قاسم آنها را مانع شد. پیروان ابن صادق یکی بعد دیگر از مسجد بیرون شدند، مردم دوباره چون متوجه نعیم شدند نعیم به سخن خود ادامه داده گفت:

درین دنیائی که هر ذرهٔ بخاطر بقای خود لازمیست در برابر قدرت دیگر مقاومت داشته باشد جهاد برای یک فرد مسلمان از جملهٔ مهمترین فرایضی بحساب می رود. بخاطر اینکه از دنیا خانهٔ امنی درست گردد باید آتشکده کفر را خاموش و سرد ساخت.

نعره های تکبیر اسلاف ما در جنگهای بدر، حنین، قادسیه یرموک و اجنادین بمثابهٔ جواب فریاد انسانهای بود که در میان آتش فروزان کفر دست و پا میزدند و امروز انسانهای رنجور سر زمین سند نیز تا باله گوش به آواز شمشیر های دارند.

مسلمانان! شاید شما فریاد فرزندان تان را که درداخل زندانهای (راجه سند) بسر میبرند شنیده باشید من شما را به فتح سر-زمین سند بشارت میدهم.

مجاهد شمشیر خداست هربشری در برابر او عصیان کند قطع میشود، (راجه مغرور سند) تیزی شمشیر و قوت بازوی شما را به امتحان فرا خوانده:

مجاهدین! برخیزید و ثابت سازید که تا هنوز هم در رگ جان شما خون شهسواران عرب منجمد نشده، یکطرف خداوند (ج) از جذبهٔ جهاد شما و طرف دیگر جهان از غیرت و شجاعت شما میخواهد امتحان بگیرد آیا شما آماده این امتحان هستید؟؟

جوان و پیر همه با نعره های فلک‌تاز خود به چلینج مجاهد کم و بیش پاسخ گفتند که ما آماده ایم.. ما آماده ایم...

نعیم جانب استاد سالخورده اش نگاه کرد که بر لبانش تبسم و بردیده گانش اشک مسرت حلقه زده بود ابن عامر دوباره از جا بلند شده بعد از یک خطابه مختصر به آنهائی که داوطلبانه حاضر جهاد شده بودند هدایت لازم ارایهٔ داشته مجلس را خاتمه داد.

۲

شب هنگام در خانه محمد بن قاسم ابن عامر، سعید، نعیم و عدهٔ از معززین شهر در مورد واقعه امروزی تبصره میکردند، نعیم آنروز نه تنها

نو جوانان بصره را بخود گرویده ساخته بود بلکه افراد کهن سال شهر نیز از جرأت او تحسین و تقدیر مینمودند ابن عامر شاگرد جوانش را بخوبی میشناخت او میدانست که شاگردش نعیم با جبین کشاده صلاحیت مقابله با خطرناکترین حوادث را بدرجه اتم داراست اما امروز آنچه که نعیم انجام داد بمراتب از توقع او بالاتر بود، سعید نیز از خرسندی به پیراهن نمی گنجید او بار بار طرف نعیم می دید و هر مرتبه بخاطر درازی عمر نعیم دعا می نمود او بعد از سخنرانی بخاطر حوصله افزائی نعیم قبل از همه دست بلند نموده حاضر جهاد شده بود، و با وجودیکه موجودیت او در مکتب خیلی ها ضرور بود، ابن عامر اجازهٔ رفتنش بجهاد را داده بود.

بازوان ضعیف ابن عامر با آنکه توان حمل شمشیر را نداشت حاضر شد تا با محمد بن قاسم و نعیم یکجا به جهاد برود اما اهل بصره همگی با او مخالفت نموده بیک زبان گفتند که «مدرسه به خدمات شما بیشتر ضرورت دارد» اهالی بصره میخواستند سعید را نیز از رفتن مانع شوند اما محمد بن قاسم در گروپ های پیش قراول سپاه به سپه سالار تجربه کاری احساس ضرورت نموده او را با خود برد.

هر لحظه و هر فیصله مجالس را به یک منزل قریب و از منزل دیگر دور میساخت، او سر را پائین انداخته به سخنان اهل مجلس گوش میداد، ابن عامر حسب عادت واقعات جنگهای بزرگ قرون اولیه را بیان مینمود.

کسی دق الباب کرد. نوکر محمد بن قاسم دروازه را باز نمود که مرد کهنسالی که به یک دست جامه دان و بدست دیگر عصا داخل گردید، نشان و داغ زخمهای دیرینه جبین و رخسار او بیانگر آن بود که او در یک زمانهٔ با نیزه و شمشیر بازی کرده است. ابن عامر او را شناخته از جا برخاست و چند قدم پیشرفته با او مصافحت کرد. پیر مرد با صدای نحیف اش گفت من در مکتب به جستجوی شما رفتم آنجا بمن گفتند که شما درینجا هستید.

ابن عامر! شما خیلی بزحمت شدید بنشینید.

پیر مرد به پهلوی ابن عامر نشست

ابن عامر! بعد از مدتهای زیادی زیارت شما.

پیر مرد! امروز کسی واقعات مسجد را برایم قصه نمود حالا من در جستجوی همان جوانی ام که پیر و جوان بصره داستان همت و شجاعت او را بر زبان دارند.

من میدانستم که او فرزند عبدالرحمن هست، پدر عبدالرحمن از جمله بهترین دوستانم بود، اگر شما با او جوان بر خوردید اینک چند چیز را ازطرف من به او پیش نمائید.

پیر مرد گفت:

عبیده شهید شده است

ابن عامر! عبیده کیست؟ نواسه شما؟

بلی همان ... شمشیر و زره او در خانه بیکار افتاده بود و فعلاً در خانوادهٔ من کسی که حق این چیز ها را بجا آرد نیست. ازینجهت میخواهم که این همه به مجاهدی قسم هدیه داده شود

ابن عامر جانب نعیم دید، او بهدف استادش پی برده از جا بر خاست و به نزدیک پیر مرد آمده نشست و گفت: من از قدر دانی شما ممنونم اگر توانستم من این تحایف شما را درست استعمال میکنم، شما بحق من دعا کنید!

در حوالی نیمه شب مجلس خاتمه یافت و مردم هر کدام بخانه های خود برگشتند، نعیم میخواست با همراه مامایش سعید برود اما محمد بن قاسم او را مانع شد.

بنا بر اصرار محمد بن قاسم سعید به نعیم اجازه داد تا شب را در همانجا سپری کند نعیم و محمد بن قاسم جهت رخصت کردن ابن عامر و سعید از خانه بیرون آمده تا فاصلهٔ دور آنها را همراهی کردند، سعید تا هنوز فرصت نیافته بود تا با نعیم در مورد گذارشات خانه چیزی بپرسد، او در اثناء راه باکمی توقف پرسید:

سعید: خانه خیریت بود.

: بلی ماما جان همه صحت بودند مادر جانم .... ! نعیم چیزی میخواست بگوید اما بخاطر برون آوردن خط دست به جیبش برد اما چیزی فکر نموده دستش را خالی برون آورد.

سعید: بگو همشیره چه میگفت؟

: ماما جان او به شما سلام میگفت

بعداً که نعیم به بستر رفت خوابش نمی آمد و هر طرف پهلو می زد لحظاتی قبل از نماز چشمش پیش رفته بود که بخواب دید او از محبوبه اش که در فضای دلفریب نخلستان دهکده نغمهٔ محبت و سرور سر میداد به فرسنگها دور در میدانهای وسیع سند در رو بروی مناظر وحشتبار جنگ ایستاده است.

روز بعدش نعیم به صفت یک سالار همراه با ارتش روانهٔ گردید، او در هر قدم کاخ دیرینه آرزوهایش را رخنه نموده در دنیای جدید خواهشات و تمنیات رو به پیش می رفت، لحظاتی قبل از شام قافله از یک تپهٔ بلندی می گذشت، از آنجا همان نخلستانیکه او بهترین ایام زندگی اش را آنجا سپری کرده بود به نظر می رسید، دهکده آرزوهای جوان و معصومش از آنجا در فاصله دو میلی دور از راه قرار داشت.

دلش میخواست که لگام اسپ را گرداند و بیک خیز اسپ خود را به آن صحراء برساند و ... جملهٔ وداعیه گفته بشنود، اما قلب مجاهدانه اش بر این عواطف لطیف غالب آمده،

او باری نامه را از جیبش برون آورده

و خواند و پس بجیبش کرد ...

۳

آنطرف عذرا بعد از شنیدن آخرین گفتگوی نعیم و عبدالله از خوشی ومسرت در دنیا نمی گنجید، روحش از فرط مسرت در آسمان هفتم میرقصید، شب همه شب با وجود بیدار خوابی چهره اش از حد بیشتر بشاش و تر و تازه بود، بعد از سوختن در آتش یأس نخل امیدی که دو باره سر سبز و شاداب شد از احسان بس بزرگ خداوندی بود.

عذرا امروز خود را مرهون احسان عبدالله می انگاشت. و اگر درین حسرت تصور و اندیشهٔ هم که رخنه میکرد این بود که این خوشی شرمنده احسان عبدالله بود. او فکر میکرد که این احسان عبدالله صرف بخاطر نعیم نبود بلکه برای هر دو بود، چقدر محبت عبدالله بی آلایشانه بود... و قلب او چقدر صدمه دیده باشد؟... کاش باو این صدمه نمیرسید کاش من با نعیم اینقدر محبت نمیداشتم و قلب عبدالله را نمی شکستم.... قلب مملو ازین گونه خیالات از حرکت باز مانده بود اما این آواز نحیف غم در برابر نغمه های پر جوش مسرت وخوشی نابود میشد...

عذرا فکر می کرد که نعیم قبل از شام بر میگردد او روز انتظاری را نهایت با مشکل سپری نمود، شام شد اما نعیم بر نگشت، و وقتی سایه شام به تاریکی شب تبدیل شده ستارگان درچتر قیرگون آسمان به چشمک زدن آغازیدند. بی صبری عذرا شدت گرفت. نیمهٔ از شب گذشته بود که عذرا شب غم را صبح امید انگاشته چشمش بخواب رفت. روز دوم بیشتر با بی قراری سپری گردید و شب آینده از شب گذشته بیشتر طولانی به نظرش آمد.

صبح رفت و شام آمد اما از نعیم خبری نبود، در حوالی شام عذرا از خانه بیرون آمده در فاصله کمی بلندی بالا رفت و چشم به راه نعیم شد، هر باریکه در راه بصره اندکی بیشتر گرد و غبار بالا میشد گمان میکرد که نعیم باشد، اما چون هر مرتبه گمانش غلط ثابت میشد و او هم چنان دست بالای قلب تپیده اش گذاشته می ایستاد، چندین اشتر سوار و اسپ سوار گذشت، هر سواری از دور به نظرش نعیم جلوه میکرد اما چون نزدیک میشد او دست بر دهان گذاشته رو میتافت، هوای گوارا و معتدل شامگاهی می‌وزید چوپان ها به خانهای خویش بر می گشتند، عذرا میخواست به خانه بر گردد اما آواز پای کسی بگوشش رسید، بر گشته دید که عبدالله طرف او می آید، عذرا از حیا و ندامت چشمانش را پائین انداخت عبدالله چند قدم پیش آمد و گفت:

عذرا حالا خانه برو تشویش مکن او زود بر میگردد. در بصره عدهٔ از بزرگان باو دوستی دارند شاید کدام یک به بالا دستی او را مانع شده باشد.

عذرا با خاموشی طرف خانه روان شد روز بعد شخصی از بصره آمد از گفتهٔ او معلوم شد که نعیم بطرف سند سفر کرده است، بارسیدن این خبرتصورات عجیبی در دل عبدالله، صابره و عذرا ایجاد گردید، به ذهن صابره و عبدالله چنین خطور میکرد که نعیم از احسان برادرش خود داری خود را ترجیح داده باشد. و تصور عذرا از تصور آندو خیلی تفاوت داشت، و این کلمات عبدالله که « در بصره عدهٔ از بزرگان با او دوستی دارند و شاید کدام یک با بالا دستی او را مانع از آمدن شده باشد..» عمیقاً در قلب او تاثیر کرده بود. او بار بار با خود میگفت که حسن و شجاعت نعیم شاید انسانهای بزرگواری را به او گرویده ساخته باشد. او شاید روابط خویشاوندی با آنها را باعث فخر خود تصور نماید، شاید هزاران دختر حسین و عالی نصب بصره خود را فدای او سازد.. آخر من چه خوبی‌ئی دارم که او را از مال مردم شدن مانع شوم..

اگر او واقعاً ضرورتی به رفتن جهاد میداشت چرا بعد از ملاقات باما نرفت؟! آخر درین خانه کسی بود که او را ازین عمل خیر مانع میشد؟. البته تنها علت پریشانی او در قریه من نبوده‌ام شاید او با کسی دیگری هم رشته محبت را بسته باشد....... امانی.. این هرگز ممکن نیست.. نعیم نعیم من.. چنین نیست، او هرگز مرا فریب نمیدهد، و اگر فریب هم داد من چه حق گله را دارم.

۴

در آن عصر (دیبل) یکی از شهر های مشهور سند بود، راجهٔ سند آنقدر به چار دیواری شهر اعتماد داشت که بجای آنکه بمیدان آمده مقابله کند در داخل شهر با افواج بی شمار خود پناه گزین گردید، محمدبن‌قاسم شهر رامحاصره نموده با منجنیق شروع به سنگباران کرد اما مسلمانان طی تلاشهای چند روزه‌موفق به شکستن دیوار شهر نشدند، با لاخره روزی یک سنگ بزرگی به گنبد معبد « بد » اصابت نمود که از اثر آن گنبد طلائی معبد ویران گردید، و همراه با آن یک مجسمهٔ قدیمی (بد) نیز پارچه پارچه شد، (راجه واهر) شکست این بت را فال بد گرفته شب هنگام با سپاه خویش طرف بر همن آباد فرار نمود.

بعد از فتح (دیبل) محمد بن قاسم قلعه های مشهور بلوچ و سیستان را فتح نموده (راجه واهر) بعد از رسیدن به برهمن آباد از تمام راجه و مهاراجه های هندوستان درخواست کمک نمود، به اساس درخواست او علاوه از دوصد فیل سوار تقریباً پنجاه هزار اسپ سوار و چندین هزار پیاده به اردویش پیوستند، (راجه واهر) همراه با لشکر سوارش از بر همن آباد برون آمده در سواحل دریای سند در یک میدان وسیع اخذ موقع نموده به آمدن محمد بن قاسم انتظار شد.

محمد بن قاسم از کشتی ها پل درست نموده از دریا سند عبور نمود و در شام ده ۱۹ جون سال ۷۱۲ میلادی

ارتش محمد بن قاسم در فاصلهٔ دو میل قرار گاه (راجه) پائین آمد. فردا علی‌الصبح ازیکطرف صدای نی وسرنی‌واز طرف دیگر نعره های الله اکبر بلند گردیده هردو لشکر به اساس قواعد جنگی خود آماده شده بطرف یکدیگر پیش آمدند.

محمد بن قاسم سپاهش را به گروپ های پنج پنج صد نفری تقسیم نموده دستور تعرض داده بود، اینطرف با گروپ پیش قراول سند دوصد فیل طوفانی براه انداخته پیش آمدند، اسپ های مسلمانان بدحواس گردیده به عقب رو کردند، محمد بن‌قاسم از مشاهده صحنه دستور تیر باران داد،یک فیل صف مسلمانان را رخنه نموده به پیش می‌آمد، محمد بن قاسم خواست خودش با او درگیر شود اما اسپش از رفتن بطرف فیل انکار نموده لذا او مجبور آ از اسپ پائین آمده خرطوم فیل را با شمشیر قطع کرد، نعیم و سعید نیز به تقلید از او خرطوم دو فیل دیگر را قطع کردند، فیل های زخمی عقب برگشته صف سپاه خود را رخنه زده برون رفتند، فیل های باقیمانده چون در برابر بارش تیر ها تاب نیاوردند زخمی و زده شده صفوف اردوی سند را برهم و درهم نمودند، محمد بن قاسم با استفاده ازفرصت صفوف پیشین سپاهش را به تعرض و صفوف عقبی را به در محاصره کشیدن دشمن دستور داد حملات شدیدی مسلمانان پای دشمن را از صحنه برون کشید، سعید همراه با چند تن مجاهد سر باز به صف حریف رخنه نموده تا قلب لشکر پیش‌رفت نعیم که نخواست ازماماى قهرمانش عقب ماندواونیزباتندی راه خودرا صاف نموده به نزدیک ماما یش رسید (راجه واهر) درمیان هوا خواهان خود به یک کجاوه طلائی سوار برفیل صحنهٔ جنگ را تماشا میکرد در پیشا پیش او چند مجاور یک بت را بر داشته ترانه مخصوص را میخواندند.

سعید گفت! این بت آخرین متکای آنهاست او را بشکن نعیم یک تن از مجاورین را هدف تیر قرار داد که دست به سینه گذاشته ازفیل افتاد تیر دوم سینهٔ مجاور دیگری را شگافت که او بت را رها نموده بخود مصروف شده این بت واقعاً آخرین متکای آنها ثابت شد زیرا با افتادن او شور و غوغائی در میان اردو بالا گردید، سعید باآنکه سخت زخمی بود به پیش می‌رفت تاآنکه به‌فیل (راجه واهر) حمله نمود، هواخواهان راجه به اطراف او جمع‌گردیده او را بمحاصره کشیدند از دیدن حالت سعید، نعیم همانند شیر گرسنه حمله نموده صفوف دشمن را برهم و درهم ساخت وتا لحظهٔ درجستجوی سعید هر طرف می دید اما به نظرش نخورد ناگهان اسپ خالی او را هر طرف درجست و خیز دیده بطرف لاشهای انبار شده دشمن متوجه گردید، سعید بالای ده ها جسد افراد دشمن بروی افتاده بود، نعیم پیش آمده سر ماماَیش را بلند نمود، ماما جان ماماجان گفته‌فریاد برکشید اما اوچشمش را نکشود نعیم (انالله وانا الیه‌راجعون) بر زبان آورده دوباره بر اسپ سوار شد فیل (راجه راهی) آنقدر ازاودور نبود اما هنوز هم یک دستهٔ غیرمنظم سپاه در اطراف اوقرار داشتند.

نعیم دوباره‌کمان برداشته به تیر اندازی شروع نمودکه ناگهان تیری به سینهٔ (راجه) فرو رفت و او همانند بسمل به آغوش یکی ازاطرافیانش سر نهاد با شایع شدن خبر قتل (راجه) ارتش سند بعد از بجا گذاشتن انبار های لاش ها بفرار نهادند افراد شکست خورده دشمن بعضی به برهمن آباد و بعضی به (اردر) رو کردند.

بعد ازین فتح بزرگ مسلمانان مصروف معالجهٔ زخمیها و تکفین و تدفین شهداء خود شدند، در جسم سعید بیشتر از بیست زخم دیده میشد. وقتی او را به لحد می گذاشتند نعیم نامه را از جیبش برون آودره به لحد انداخت.

محمد بن قاسم حیران شده پرسید: چه بود این ؟

نعیم با چهرهٔ اندوهناک : یک خط.

محمد : چگونه خط.

نعیم : عبدالله برای من داده بود و من وعده کرده بودم که به ماما یم می رسانم اما اراده خدا نبود من وعده خود را پوره نتوانستم.

محمد بن قاسم: من اورا دیده میتوانم ؟

نعیم : کدام گذارش مهمی در او نیست.

محمد بن قاسم خم شده از لحد نامه‌را گرفت و خواند و دوباره به نعیم داده گفت :

نامه را نزد خود نگه دار از نظر شهداء حالت زندگان پوشیده نیست.

هیچ راز زندگی نعیم از محمد بن‌قاسم پنهان نبود او وقتی ایثار عبدالله را به حق نعیم دید بیشتر از پیش محبت اش نسبت به این دو برادر افزود شب محمد بن قاسم قبل از خواب نعیم را در خیمه خود طلب نموده با او بعد از آنکه از هر جا صحبت نمود گفت :

حالا ما تا چند روز برهمن آباد را فتح نموده بملتان می‌آییم آنجا شاید ضرورت به سپاه بیشتری احساس شود، لذا من بهتر میدانم که ترا دو باره به بصره بفرستم آنجا تو بخاطر آماده ساختن مردم بجهاد سخنرانی نما و در راه یکمرتبه بطرف خانه خود نیز سری بزن و آنها را تسلی بده !

تا آنجا که مسئله به تسلی تعلق میگیرد من او را از جهاد مهمتر نمیدانم، باقی ماند مسئله تشویق مردم بجهاد، که معرکه امروزی ثابت نمود که در جنگ سند به افراد دیگری ضرورت نیست.

اما ارادهٔ من فقط تا فتح سند محدود نیست.

اما این احسان شما بحیث یکدوست بر من ضرور نیست.

ابن قاسم : کدام احسان ؟

اینکه شما به بهانه بصره زمینه بخانه رفتن مرا مساعد میسازید و من این عمل شما را احسان میپندارم.

محمد بن قاسم گفت : اگر این احسان من مانع از ادای فریضه من با تو باشد من هرگز به تو اجازه نمیدهم، اما حالا بوجود تو درینجا هیچ ضرورتی نیست ازینکه فتح برهمن آباد بازی دست چپ ماست، سپس بعد از سرکوبی ریاست های خورد و بزرگ بطرف ملتان رو می کنیم و تو تا آنوقت به آسانی دو باره بر می‌گردی و آن تعداد نا چیزی که با تو می‌آیند به نیروی ما میتواند بحد کافی افزایش آورد.

نعیم : خیلی خوب ! پس من چه وقت حرکت کنم.

محمد بن قاسم ! هر قدر زود باشد . اگر زخمهایت اجازه میدهد فردا حرکت کن

بعد ازین گفته های محمد بن قاسم نعیم جسماً آنجا نشسته بود اما تصورات او ، او را به هزاران میل دور از سند با خود برده بود .

فردا صبح او بطرف بصره قصد حرکت داشت .

۵

بخاطر گذارش حالات سند به حجاج بن یوسف ، محمد بن قاسم از سند تا بصره در فاصلهٔ هر ده میل یک پوسته کوچک نظامی جابجا نموده بود و بخاطر خبر رسانی ، اسپ های سریع السیر بخدمت پسته ها قرار داشت .

نعیم فردا صبح بطرف بصره حرکت نموده در هر پسته اسپ خود را عوض مینمود بدینترتیب سفر یکروزه را به یکساعت طی میکرد شب را در یکی از پسته ها سپری نمود نسبت ماندگی زیاد فوراً خواب بچشمانش طاری شد اما در نیمه های شب با آمدن یک سواری ناشناسی همه از خواب بیدار شدند از لباس تازه وارد معلوم میشد که او یک ارتشی مسلمان هست ، او همزمان با رسیدنش از اسپ پائین آمده به گفتار آمد که :

من با یک گذارش مهمی طرف بصره روان هستم ، زود باشید اسپ دیگری به من بدهید .

نعیم به تمام گذارشات سند علاقمند بود ، از جا بلند شده در روشنی چراغ دستی او را نگاه کرد که او جوان گندمی رنگ قوی هیکلی بود .

نعیم : پیام محمد بن قاسم را میبری .

مهمان : بلی :

نعیم : چه پیغام است ؟

مهمان : اجازه ندارم بکس بگویم .

نعیم : مرا میشناسی ؟

مهمان : بلی شما از سالاران اردوی ما هستید عفو میخواهم که به اظهار به شما مشکلی ندارد و اما دستور سالار همین است که بجز از حجاج به کسی نگویم گفتم : من ازین وظیفه شناسی ات ممنونم .

تا اینمدت اسپ دیگری آماده شد و مهمان تازه وارد بر او سوار گردیده در همان لحظه بتاریکی شب غائب گردید .

چند روز بعد نعیم سه حصه سفر خود را طی نموده از یک وادی سر سبزی گذر میکرد که در راه همان سوار به نظرش آمد ، نعیم با تعمق بطرف او متوجه شده او را شناخت اوچون نعیم بطرفش روان شده بود . اسپش را توقف داد و گفت :

شما خیلی به سرعت آمدید من فکر میکردم که شاید شما خیلی عقب مانده باشید .

نعیم : بلی من در راه زیاده توقف نکرده ام

ناشناس: شما هم بصره می روید ؟

نعیم بلی ، و اگر شما همان روز اندکی صبر می کردید هر دو یکجا حرکت میکردیم .

ناشناس: من فکر کردم که شما ناوقت حرکت می کنید . خیر است بعد ازین یکجا می رویم .

نعیم: فکر میکنم شما درین راه ها معرفت دارید .

ناشناس بلی من درین سرزمین وقت زیادی سپری نموده ام .

نعیم : پس شما پیش شوید .

ناشناس پیش افتاده اسپش را تاخت و نعیم نیز از او تقلید نمود .

بعد از مدتی نعیم پرسید ما چرا تا حال به پسته نرسیدیم ، نشود که راه را سهو کرده باشیم . ؟

مرد ناشناس اسپش را توقف داد و خود را پریشان گرفته هر طرف دید . سپس گفت منهم چنین فکر می کنم ، اما تشویش نداشته باشید بعد از عبور ازین صحرا راه صحیح را پیدا می کنم این گفت و اسپش را دو باره با تازیانه کوفت و بعد از طی چندین میل فاصله ناشناس دو باره توقف نموده گفت :

شاید ما از راه خیلی دور شده باشیم . بفکر من این راه به شیراز می‌رود باید ما حالا بطرف چپ حرکت کنیم ، اما اینها خیلی خسته شده اند ، اگر لحظهٔ درین جا آرام بگیریم بهتر خواهد بود ، وادی سرسبز آنقدر جاذب و دلکش بود که نعیم بلا اختیار سخن همسفرش را تائید نموده هر دو سوار پائین آمده اسپ هایشانرا از یک چشمه آب دادند و به یکدرختی بستند وخود بالای سبزه نشستند .

مرد ناشناس خریطهٔ را که باخود داشت باز نموده گفت شاید گرسنه شده باشید من از پسته پیشین خود را سیر کرده بودم این کمی غذا البته رزق شما بوده بنا بر اصرار همسفرش نعیم کمی نان و پنیر را با آب چشمه نوش نموده خواست به اسپ بالا شود که سرش اندکی دوران میکرد لذا لحظهٔ به سبزه نشست و گفت سرم اندکی می چرخد .

ناشناس شما خیلی خسته شده اید یک لحظه استراحت کنید .

نعیم : نخیر دیر میشود باید زود بمنزل برسیم ، این گفته واز جا بلند شد ، اما سر چرخ شده بعد از چند قدم دو باره بزمین نشست .

ناشناس:طرف او نگاه نموده قهقهٔ بلند ومهیبی سر داد . نعیم فوراً دانست که چیزی نشه آوری را با طعام خورده است وهمزمان احساس نمود که به کدام مصیبت بزرگی سر دچار شد نیست ، او خواست باز از جا بلند شود اما دست و پایش جواب داده بود . بدماغش کیفیت خواب عمیق طاری میشد او در حالت نیمه بی هوشی احساس مینمود که چند نفردست وپای اورا می‌بندند وبخاطر نجات ازچنگ آهنین آنها چند بار دست و پا زد اما بی فایده بود او تقریباً بی هوش شده بود که چند نفر او را بلند نموده کدام طرفی می بردند .

بقیه در صفحه (۱۲۱)

«قصیده»

څه خبروم

د کمون له شر او شوره څه خبروم
په غم دوب شوم له غمخوره څه خبروم

سورتو پان می پر هیواد راغی نا څاپه
زه د سره سیلاب له ښوره څه خبروم

کمونیزم می کرښات د ملاتیر غوټ
چپ او چور شوم له دی زوره څه خبروم

قطبی خرس زه د دوستی په پلمه لوش کړم
له دا هسی آدم خوره څه خبروم

ځان مصلح او زه تورن یې پر باسمچ کړم
د ناحقه له دی توره څه خبروم

اوریې پوری د بارودو زما په کور کړ
د غاصب له دغه او ره څه خبروم

مال دولت یې رانه یوړ زه یې لوټ کړم
د ماسکو له ظالم چوره څه خبروم

ماویل نه به کړی عمل د جنګیزیانو
د روسانو له انځوره څه خبروم

شکور په سر ماویل سوغات یې ماته راوړه
د پمونو له ډک شکوره څه خبروم

په ظاهره سپین سپیځلی خواته راغی
په باطن له دی تکتوره څه خبروم

د دهریت خپسی ونیوم مری کښی
د ملندو له مرګ ګوره څه خبروم

د دودی په نوم یې زهر راته راکړل
د کاله په نوم له ګوره څه خبروم

سور کفن یې وکالی زه یې خطاه کړم
له روسی تنګ اما توره څه خبروم

زیات کوښښ کړی چې می ګروهه‌رانه واخلی
زه له دی ملحد مختوره څه خبروم

زاهدی احمد زی

ویل یې ورور دی یم مدد لره درځمه
زه له دی طاغوتي ورور ه څه خبروم
دی په مخکښې ټانک او توپ یې ورپسې وو
شور یې جوړ کړ له دی شوره څه خبروم
سم له لاسه یې سور اور را باندې بل کړ
زور یې نور هم و له نوره څه خبروم
لور خټک یې ښکیلاک ته معلوم نشان دی
د ښکیلاک له خټک لوره څه خبروم
راته وبلو سیند له ورایه تهرجن شو
د بلشو یک له سره منګوره څه خبروم
ویل تسلیم شه که نه وژنم دی دا درنګ
زه د دی خناس له غوره څه خبروم
پور وړی یې ګڼلم زه د ځان خپل
د وحشي له ناقه پوره څه خبروم
سور لښکر له آمو پلې راروان و
ما ویل دومره دی له سوره څه خبروم
ماویل دی خو غوړه غواړی زه یم سپور
زه له دی وږی سپور خوره څه خبروم
دی د خپل فطرت پر حکم د اړه مار دی
د فطرت له دي معذوره څه خبروم
ماویل زه یې یم یوازې په نظر ګښې
له دې شرمښې جهان خوره څه خبروم
هی توبه شه له دا هسې هیولی نه
زه له دی بیزو خون خوره څه خبروم
چې خندایي هم دی جنګ او جنګ یې جنګ دی
د تیاری له دغه نوره څه خبروم
خلکو وویل پرآموګوندی نورتم نشي
د کافر له کفره نوره څه خبروم
زاهدی احمد زی وايي پام می نه و
د زخمی زړه له تکوره څه خبروم
اوس خبر شوم چې پخپله پرما راغله
زه له درده د بیلتون دکلی کوره څه خبروم

در گلزمین شعر و ادب

با زنو این سو رسید آواز نواز نـو بهار
تا بخون نوز خونخواران برآریم ماد مسار
مژدهٔ نـو بهاران سنگ و سنگر را دهـد
آنچنان سنگر که باشد نام یزدانش شعار

نعرهٔ تکبیر مردان ای بهاران در مصاف
در بهارت کـرده هـر جانـو بهـاری آشکار
ای بهارا بهرمایان جلوهٔ گل کم فروش
چونکه باگلگون قبایان نیست گل‌را اعتبار

ای بهار از خون ماما را بهار دیگر است
بهر خون ما که دیگر پامنه این سو بهار
بسکه در دشت و دمن خون جوانان ریخته
آیت فتح و ظفر زان ثبت گشته در دیار

کار نو خواهـد وطن از مـا وهم پیکار نو
نو بنو پیکار کن مومن که پیکار اوست کار
ای مجاهد ای امید نو بهاران وطن
حمله نوکن که اینجا نو رسیده نو بهار



همت نو صولت نوکن که تا سازی زلو
از دم شمشیر بران امنیت را بـر قـرار
رمز پیـروزی نهفته در جهاد همچـوست
جهد نو خواهد جهاد نو تو این را هوشدار

هر طرف از تیغ و تیر خویش دشمن راشکن
تا شود از کار زارت دشمنان را کار زار
پاک کن با تیر و تکبیر زمین جنبان خویش
کفر را از خاک خود از شهر غزنه تا مزار

رایت دین را تو میباشی که تا سازی بلند
از هـرات و غـورای مرد مبارز تا تخار
جنگ کن با جنگ آورننگ ملت را بکف
ننگ‌تو جنگ‌است و جنگت ننگ ای والاتبار

خون بریز انـدر صف پیکار تا کاری کنی
در ره اعلاء دیـن خود شنود سازی کرد کار

مولوی محمد ابراهیم

در گلزمین شعر وادب

بهار وطن

م. ی. شهباز

بیش از درد خزان نیست گلستان وطن
حال پرپر شده غنچه خندان وطن
ز چه از سرو کنم یاد و گل و از نسرین
قصه تلخ بود یاد بهاران وطن
گل او خار به‌چشم بود و کنون از گل غیر
لطف دارد بسی خار و بیابان وطن
جای انبوه گل و لاله و نسرین و سمن
سر زده آتش اندوه ز گریبان وطن
چون وزید صرصر تند ستم و غارت روس
خار و گلزار یکی شد به چشمان وطن
زار کرد حال وطن لشکر تزار لعین
گرچه خود زار و زبون شد به میدان وطن
بست هرجا که دری دید و سرود ربانی
کشت هرجا که سخن بود و سخندان وطن
نا خدا ملک خدا بست به‌زنجیر ستم
به یقین غیر خدا نیست نگهبان وطن
باز ما را بهار است و گل و نسرینی
گر خدا یار بود همت مردان وطن
هست خونبار و پریشان قلم در وصفش
تا که خونبار و پریشان است دل و جان وطن
گفتی برنظم کشم شمهٔ از حال وطن
چون بیارم به‌نظم حال پریشان وطن؟

فتنهٔ الحاد

«پیغام»

اسیر پنجهٔ بیداد تا کی؟
بدام فتنهٔ الحاد تا کی؟
غریو افگن به‌شهر و کوه و صحرا
خموش و ابتر و ناشاد تا کی؟

سرگذشت ...

روز بعدش چون نعیم بهوش آمد دید که در یک اطاق نهایت تنگ و تاریک و در پیشرویش همان شخص که او را فریب داده تا اینجا کشانده بود لبخند زنان ایستاده است.

نعیم بعد از آنکه هر طرف نگاه کرد از او پرسید، مرا بکدام مقصد بدینجا آورده ئی و من در بند کی هستم؟

عند الموقع جواب همه این سوالات برایت معلوم خواهد شد.

ناشناس این گفت و بیرون آمده دروازهٔ اطاق را بست.

٦

سه ماه از زندانی شدن نعیم سپری شده بود، مایوسیت او بوحشت تاریکی زندان می افزود، در چنین حالت دشوار فقط به این تصور خود را تسلی میداد که خداوند اراده امتحان از صبر او را دارد. هر صبح و شام کسی آمده از سوراخ تنگی به او نان و آب میداد و میرفت.

نعیم چندین بار از او پرسید که: مرا بخاطر چه زندانی کرده اند و چه کسی مرا محبوس داشته؟

اما پاسخی به این سوالات از کسی نمیشنید. بعد از سه ماه نعیم یک صبح از بارگاه الهی سجده کنان حاجت میخواست که ناگاه دروازه اطاق باز و همان مرد ناشناس همراه با چند تن دیگر نمایان شده خطاب به نعیم گفت: بر خیز و با ما بیا!

نعیم: کجا؟

ناشناش: کسی میخواهد ترا ببیند.

نعیم زیر سایه شمشیر های بران با او رفت.

در یک اطاق زیبای قلعه بالای یک قالین ایرانی در میانه چند نو جوان مرد کهن سالی نشسته بود، نعیم همینکه طرفش دید شناخت که او ابن صادق است.

اصول اساسی ...

آنها نازل شده است زیرا که ایشان دو تلاش می نمودند تا مردم را از دین بر گردانند.

از امام مجاهد نقل قول شده است که " طاغوت شیطان است در شکل انسان که مردم معاملات و منازعات خویش برای حکمیت و فیصله نزد وا ومی برند وا و حاکم وقاضی شان می باشد.

ابن جریر طبری فرموده است:

" حقیقت اینست که طاغوت عبارت است از هر سرکش که در برابر خدا مورد پرستش و اطاعت قرار گیرد خواه مردم را جبراً "مطیع و فرمانبردار" خویش ساخته باشد ویا اینکه مردم به رضا و رغبت او را پرستش و اطاعت نمایند. خواه انسان باشد ویا بت و چیز دیگر. "

از تحقیق ذکر شدهٔ علماء لغت و تفسیر بر می آید که طاغوت عبارت است از کاهن، ابلیس و بت و حکمرانیکه بجای حاکمیت خدا، حاکمیت خود را مسلط نماید وبجای قانون خدا، قانون خود ویا ساخته افراد دیگر را نافذ نماید او نیز طاغوت است. همچنان نفس امارهٔ آدمی نیز طاغوت است که بر بغاوت و سرکشی فرمان میدهد.

(ادامه دارد)

قسط او ...

مرحله وایی) داسلامی مکتبی مبارزی دتخریبي حالت مبارزه په (لا) او د تعمیر اوجوړولو دحالت مبارزه ئی په (الا) پیل کیږی تر هغی چی د شرک ټول ډولونه له منځه لاړ نشي (لااله) توحیدپه عملی نشي (الاالله).

دضد اسلامی مکاتبو پیروان عقیده لری چی زموږ مبارزه دزړو ارتجاعی نظامونو لسکوړول او پر ځای د نوو مترقی نظامونو منځ ته راوړل دی اما دهغوی دلیکل شوو آثارو او عملی تجروبو څخه ثابته شوی چی دیوې بت په ضد ئی مبارزه کړی اوبل ئی واکمن کړی که دلیوډالی نظام «بت» یې مات کړی پرځای یې دسوسیالستی نظام بت واکمن کړی نو وایو چی دضد اسلامی سازمانونو مبارزه دیوبت ماتول اود بل راوړل دی. دیو بت نفی کول او دبل اثباتول دی.

اسلام یوائحنی مکتب دی چی په تمامه معنی (هراړخیزه توګه) خلکو ته طاغوتی نظام، شرک او الحاد ور پیژنی اوله منځه وړلو لپاره یی دمبارزی ښه لار ورښیی. او بیا ددی پرځای ضدطاغوتی رښتونی انسانی نظام پر پښو دروی چی پدی نظام کی په هیڅ ډول دبت دحاکمیت لپاره ځای نشته. دادول نظام چی په هراړخیزه توګه دشرک، طاغوت اوکفر ضد وی «دتوحید دنظام» په نامه یادیږی.

افغانستان مرکز ...

که « روسها از این جا برون شوید شما به دعوت کی آمدید ؟ و . . . ؟) وهر گاه کدام اختلاف واغتشاشی بین فریقین رخ دهدوکشمکش بدرازابکشد دامنه اختلاف تابه ارگانهای حزبی کشانیده شده رهبران محلی حزبی از مردم مسلمان ورهبران روسی نژاد حزب از روسها بدفاع میخیزند این نفرت وانزجار ها رفته رفته حالا بی اعتمادی را بین دوفریق بوجودآورده است نتیجه‌عدم‌اعتماد مسلمانان نسبت به روسها جزآنکه‌به‌نفرت آنها بیفزاید

کار دیگری نتوانسته است اما روسها از بس بی اعتمادی مسلمانان همیشه درهراس بوده خاصتاً از ناحیه افواج مسلح‌محلی درحالات اغتشاش‌وشورش مسلمانان‌شدیداً دچار قلق‌واضطراب میشوندوبرین‌تناسب که بخاطرتضعیف مسلمانان درداخل‌اردو اتحادیه‌آنهارا از مدتها قبل برهم زده و آنها را در سواحل ابحار وسیع‌روسیه منتشرساخته اند . اما به‌مرور زمان بازهم‌به‌تعداد عساکر مسلمان روز بروز افزوده شده که تاثیر آن در مناطق مسلمان‌نشین کاملاً نمایان‌است، روسها ازآتشی‌که درقلوب‌مسلمانان مشتعل است کاملاً آگاهی‌دارند لذا همیشه از هوشیاری وزیر کی کار میگیرند یکنفر دانشمند

روسی که در امور اجتماعی مسلمانان مهارت‌دارد وبنام (الیکسندرمینگسن) یادمیشود می گوید که ازجمله پانزده ایالت روسیه هفت‌ایالت طوریست که اگر ارتش روس آنجا ها را تخلیه نماید آنها در جهت تجزیه [illegible] از روسیه ازکار برد هروسیله ممکن‌دریغ نمیکنند که ازجمله شش ایالت‌ایالات مسلمانان است . واینست بی اعتمادی که بعلت‌آن جمهوریت‌های‌آسیای میانه در احاطه‌دیوارهای آهنین‌افواج روسی قرار گرفته که تادرصورت‌بروز کدام حادثه بتوانند به آسانی وضع‌را کنترول کنندزیرا روسها هرگزاعتماد واطمینان ندارند که‌عساکر محلی‌برخ قوم و ملت خویش آتش بکشند



محمدحنیف (حنیف) بلخی

زره

شاه مردان نخبه آل عبا   صهر پیغمبر امام اولیا

شهرت او زیر این چرخ کهن   صفدر و نام آور و خیبر شکن

چون گرفتی نیزه اندر مشت خود   بسته می کردی زره در پشت خود

با برهنه سینه اندر کارزار   در صف دشمن زدی با ذوالفقار

گفت روزی همرکابی کای امیر   آنکه دلها در کمند تو اسیر

از چه رو اندر هجوم و جوش خود   سینه بگذاری و پوشی دوش خود

داد پاسخ کای جوان با هنر   دار دائم این سخن را در نظر

زخم اندر سینه باشد افتخار   لیک اندر پشت باشد ننگ و عار

کاین نشانی باشد از جنگ و ستیز   وان نمای سستی و ضعف و گریز

ای مجاهد آنکه در صف جای تست   قلب سنگر منزل و ماوای تست

تا بگردی حافظ تاریخ و ننگ

از علی آموز این دستور جنگ

شرح عقب جلد :

رزمنده هدفمند و مجاهد مکتبی عنایت الحق "شفق" آمر عمومی جبهه بگرام

